


الجلد الثانی من مسودہ



باب ذكر العوثر

باب ذكر العورات قال الله تبارك وتعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم و
يحفظوا فروجهم ذلكم لكي لهم ان الله خير بما يصنعون وقل للمؤمنات يغضن
من ابصارهن ويحفظن فروجهن ولا يبدين زينتهن الا ما ظهر منها وليصربن حجبهن
على جيوبهن ولا يبدين زينتهن الا لبعولتهن او ابائهن او اداء بعد لهن او ابائهن
او ابناء بعولتهن او اخواتهن او بنى اخواتهن او نسائهن او ما ملكت
ايما هن والتابعين غير اولى الاربعة من الرجال او الطفال الذين لم يظهروا على عورات
النساء ولا يضرين باسراجهن ليعلم ما يخفين من زينتهن ينزوي الى الله جميعا
ايه المؤمنون لعلكم تفلحون وقال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا وليستاذنكم
الذين ملكت ايما نكم والذين لم يبلغوا الحلم منكم ثلاث مرات من قبل صلوة
الفجر وحين تضعون ثيابكم من الظهيرة ومن بعد صلوة العشاء ثلاث عورات لكم ليس عليكم
ولا عليهم جناح بعدهن طوافون عليكم بعضكم على بعض كذلك يبين الله لكم الآيات
الله عليم حكيم واذا بلغ الاطفال منكم الحلم فليستاذنوا كما استاذن الذين من قبلهم
يبين الله لكم آياته والله عليم حكيم والقواعد من النساء التي لا يرجون نكاحا فليس عليهن
يغضن ثيابهن غير متبرجت بزينة وان يستعففن خير لهن والله سميع



من الساء
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

Handwritten text in Arabic script, likely a signature or date, located in the bottom right corner of the page.

بسم الله الرحمن الرحيم

د. محمد صالح المنجد

[illegible]

PE9482

11/16/97



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افرنه
موقوف على
محمد بن
علي بن الحسين
عليه السلام
في اهل العلم
بطلب الفتنة
باسم الله تعالى
المختار وقوله

عن كلاً وصورة
لا تضر المعثرة
ولا تعرض لرغبته
ويجوز تعريضه
وقاظة كل الديان
في لا ظهرا
فلا تضره

اهل البيت
فاخذوا من
خليفة والده
من فقهائنا
المعظمين
عليه السلام

المجلد الثالث

نکاح دختران زنان و زنان پسران شما باشد و حرام کرده شد آنکه جمیع کنید میان دو خواهر لکن آنچنانکه گشت قبل از زوال این آیت
 عفو است هر گاه است خدا بخیر و از کار مردان و حرام کرده شد خداوند که شوهر از زنان که آنچنانکه آن شده است دست شما نوشت خدا
 تعالی این احکام را بر شما نوشتی و طلال ساخته شد برای شما آنچنانچه بجز این مذکور باشد طلال کرده شد که طلب نکاح ایشان کنید یا که خود عفو است
 نگاه دارند نه زن ناکنده پس بر زنیکه بهره گرفتند از وی بیکه تا پس بید از زنان با عوای ایشان تمام چنانچه قرار داده شد و هر چه گناه
 بر شما و آنچنانکه بیکدیگر رضی شد بعد مقرر کردن از کم یا زیاد هر آنست خدا و انا بهکست تمسیر هم گوید اجماع منعقد شد بر آنکه در این آیت
 ام شامل است جدات و اجابت پدر یا مادر و نباتات شامل است نبات اولاد و اگر چه فرو تر باشد و اخوات شامل است اعیانی و اعیانی و علقه
 را و همچنین عمات و حالات هر قسم ما شاکست نباتات و نباتات است نبات برنی را که در ولادت آن وقت باشد اگر چه فرو تر رود و مردان
 رضا است که در حلین باشد و نزدیک شافعی خمس صفات باید تا تحویم رساند و نزدیک مالک و ابوحنیفه یک مصله و دو مصله نیز تحریم میکنند
 و حکم اخوات رضاعی شامل است نبات رضاع و عمات و حالات و نباتات و نباتات الاخت تفصیلی که گذشت و امهات نسا نفیست
 بخول پس مادر نکوحه حرام باشد اگر چه پسر کرده است و در باب قید حور اتعاقی و قید خول اخرازی و در حلال انا قید صلیت است
 از رقیب زن و از زن میر و نکوحه اشیا که است نکوحه حلال یا اسلام و نکوحه الاصل شامل است نکوحه این آیت را اگر چه حیدر فرو تر رود و نکوحه این آیت را
 جسم میان زن و عماد و زن و عماد و هر که از زن و مقام محرمیت باشد بوجهی که اگر هر یکی را از ایشان مرد فرض کنیم نکاح آن دیگر حلال
 نباشد بسبب ضلوع یا تبیین و نکاح کسی که در عقد نکاح کسی باشد و نیست که اگر کسی و اقامه شود و آن قاطع است از آنکه نکاح
 و قاطع است نزدیک ابوحنیفه و نکاح خالی از مهر نباشد خواه ذکر کند یا نکند و هر که جامع کند زن خود را و مهری مقرر کرده بود تمام مهر
 لازم می آید و اگر مهر مقرر کردن مهر یا دینی و نقصانی کند باک نیست و الله علم هالک عن یحیی بن سعید انه قال سئل زید بن
 ثابت عن رجل تزوج امرأة ثم فارقها قبل ان یصیبها هل تحل له ان یمسها فقال زید بن ثابت لا الا لم یبهت لیکن
 بشرط وانما الشرط فی الویاب سأل که ده شد زید بن ثابت را از حکم مردی که نکاح کرده است زنی را بعد از آن جدات از وی
 اگر که برسد با و یا احلال است او را نکاح او آن زن پس باین ثابت گفت حلال نیست او زن مبهمة عام است و نیست در آن شرط و باین
 نیست که شرط در دختر زن است هالک عن غیره و بعد ان عبدالله بن مسعود استنفر و هو بالکوفة عن کاسر الا بعد
 الالبنة اذ لم تکن الالبنة متست فارخص فی ذلك ثم ان ابن مسعود قلم المدینه فسال عن ذلك فاجاب ابن مسعود
 كما قال و انما الشرط فی الویاب فرجع ابن مسعود الی الکوفة فلم یصل الی منزله حتى اقی الرجل الذي افتاه بن
 فامر ان یفارق امرأته از عبدالله بن مسعود فتوی طلب کردند او را و در کوفه بود و در نکاح او بعد از وفات و فقیه که مسأله کرده نشده است
 و مقرر این شخصیت داد و در صورت بعد از آن ابن مسعود آمد بدین سوال که و از این سلسله خبر داده شد او را حکم نیست بوجهی که گذشت و باین

70

الحكم على الجاني

عالم و فضول

من کلام

نصف

الحمد لله

ملک و ملت

الفصل في

المجلس
البنائي

سنان و

03/05/18

1. 2. 3.

Figure 1 is a map of the study area. It shows the coastline of the Gulf of Mexico. A small black dot indicates the location of the study site. The map includes latitude and longitude coordinates and a scale bar.

نیست که شرط از برای این حرم کردن این موردی گویند پس رسید بخانه خود تا آنکه از پیش آن شخص که فتوی داد بود و در این امر کرد و در آنکه
 جدا شود و از زن خود **مالک** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا
 يجمع بين المردة وعتمتها ولا بين المردة وخالتها رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود جمع کرده نشود میان زن زده او و میان زن
 خاله او **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن السيب انه كان يقول ينبغي ان تتحكم المرأة على عتمتها او على
 خالتها وان يطأ الرجل وليدة وفي بطنها حنين لغيره سعيد بن السيب میگفت منم کرده شده است از آنکه بکاح کند زن
 را بر عده او یا بر خاله او و از آنکه و طی کند مرد و کنیز کی را حال آنکه در شکم او بچه باشد از آن غیره **مالک** عن ابن شهاب عن
 ابن السيب انه قال الحصد من النساء هن اولاد الازواج و يرجع ذلك الى ان الله تعالى احرم الزنا سعيد بن
 گفت محصنات از ازواج خدا و از آن شوهر اند و چون بکند این سلبان هر کس که خدا تعالی احرم کرده است زنا باب الله تعالی عن موطئة
 بکمال العیالین باب در نهی و علی نری که و طی کرده است و بر این حکم **مالک** انه بلغه ان عمر بن الخطاب و هب ابی بن
 فقال لا تمسها فانی قد كشفتها عن عیون خطاب عطا کرد بر خود را کنیز کی پس گفت ساس کن یا او پس بر آنیه من بسته کرده بودم او را
مالک عن عبد الرحمن الجبیری انه قال و هب السالم بن عبد الله لابنه جارية له فقال لا تقربها فانی قد اردتها
 فلم ابططها سالم بن عبد الله عطا کرد بر خود را کنیز کی از آن خود پس گفت نزدیک شو یا او پس بر آنیه من قصد کردم او را و یکبار شده دل
 نشدم برای او **مالک** عن يحيى بن سعيد ان ابانته لبي الاسود قال لفقاسم بن محمد اني رايت جارية لي من كنفها
 عنها و هي في القصر فجلست منها مجلس المجلس من رتة فقالت اني حائض فقامت فلم اقربها بعد اذ اهاها بالاسنة
 يطأها فتمناه القاصم عن ذلك ابو ثعلبة لم يفت قاسم بن محمد را بر آنیه من بدیدم کنیز کی از آن خود برهنه شده و او را به حساب بود پس
 نشستم از وی و حاجتی نشنیدم مرا از زن خود پس گفت آن کنیز که بر آنیه من جانیتم پس بر خاتم پس نزدیک نشدم یا او بعد از آن یا اعطاکم
 آن کنیز کی و بر سر خود که و طی کند از او پس منکر و قاسم او را ازین کار **مالک** عن ابراهيم بن الجهم انه سمع عبد الملك بن مروان
 انه و هب لصاحب له جارية ثم ساله عنها فقال قد همت ان اهاها لاني في فعلها كذا ركن فقال عبد الملك
 لم روان كان او و مع منك و هب لابنه جارية ثم قال لا تقربها فانی قد رايت سافها من كنفه عبد الملك بن مروان
 عطا کرد به پیشنی از آن خود کنیز کی بعد از آن حال آن کنیز کی پس گفت آن کنیز بر آنیه من قصد کردم که عطا کنم آن کنیز کی را
 بر سر خود پس بگفت یا او جان و جان پس گفت عبد الملك بر آنیه مروان متقی بود و از او عطا کرد بر سر خود کنیز کی بعد از آن گفت نزدیک شو یا
 او بر آنیه من بدیدم ساق او را برهنه شده **باب نكاح الاقربة** و در شرط و نكاح کنیز کی غیر خود و قال الله تعالی و من
 لم يستطع منكم طولا ان ينكح المحصنات اللواتي فتن ما نكحت ايمانكم فمن فتناكم اللواتي و الله اعلم

[illegible][illegible]

الحمد لله

چهار زبان و مذهب و طلاق باین که در صورت بیچگونگی جمع نشوند بلکه چهارگونگی و یک طلاق **هالک** عن ربیع بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة بن الزبیر کا ناقولان فی الرجل یكون عند اربع نسوة فیتطلق احدیهن البتة انه یتزوج من اشداء ولا ینتظر ان تنقضی عدتها قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر میگفتند مردی که باشد از یک و چهار زبان پس طلاق دهد یکی باز ایشان بطلاق باین غیر صحیحی که وی نکاح بکند اگر خواهد و تمها زنند انقضای عدته او را **هالک** عن ربیع بن عبد الرحمن ان القاسم بن محمد وعروة الزبیر اقیما ولید بن عبد الملك بن مروان عام قدم المدینة بذلك بخیر ان القاسم بن محمد قال له طلقها فی مجالس شیخی قاسم بن محمد وعروة بن الزبیر فتوی دادند ولید بن عبد الملك در آن سال که آمد بدینیه همین حکم خبر آنکه قاسم گفت او را طلاق بدو آن زن را و مجلس متعدد یعنی سه طلاق داد و در یک مجلس بدو **باب** العبد ینکح اربعاً و یرى انک غلام نبی که چهار زن **هالک** انه مع ربیع بن ابی الحکم یقول ینکح العبد اربع نسوة امام باگ شنید ربیع بن عبد الرحمن باکی میگفت نکاح کند غلام چهار زن را **قال** ملک و هذا احسن سمعت فی ذلك گفت و این قول بهترین اقوالی است که شنیدم از ادرین **باب** لا یحل نکاح المعتدة اصل نیست نکاح زنیکه در عدت کسی باشد از وفات اطلاق قال الله تعالى ولا تعزوا عتدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله تصدیه نکاح نانا اگر برسد عدته مفروضه بنات خود **باب** الرضاغة تحرم ما تحرم الولادة شیر خوردن حرام میکند چیزی را که می تواند ولادت میکند **هالک** عن عبد الله بن ابی بکر عن حمزة بنت عبد الرحمن ان عائشة ام المؤمنين اخبرتها ان رسول الله صلى الله علیه وسلم کان عندها و انما سمعت صوت رجل یستأذن فی بیت حفصة قالت نعم فقلت یا رسول الله هذا صوت رجل یستأذن فی بیتنا فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم اذاه فلا تا لعم حفصة من الرضاغة فقالت عائشة یا رسول الله لو کان حیاً لم طامن الرضاغة دخل علی فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم نعم ان الرضاغة تحرم ما تحرم الولادة انحضرت صلی الله علیه وسلم تزویج حضرت عائشة شنید آواز مردی که دستوری در آمدن طلب میکرد و در خانه حضرت حفصة گفت حضرت عائشه پرسیدم یا رسول الله این آواز مرد است که دستوری طلب میکند و خانه تویس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گمان می آید مردی است که می خواهد از حضرت خورن گفت حضرت عائشة یا رسول الله طلاق زنده می بود نام برودم خود از بنده شیر خواگامی آید مردی فرمود انحضرت صلی الله علیه وسلم ای شیر خوردن حرام میکند چیزی را که حرام میکند شرم لادت **هالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبیر عن عائشة ام المؤمنين انها اخبرتنا ان افلم اخا ابی القعس جالساً یستأذن علیها و هو معها من الرضاغة بعد ما اذن له فاجاب قالت فابیت ان اذن له علی فلما جاء رسول الله صلى الله علیه وسلم اخبرته بالذي صنعت

7/6/67

7/6/67

55

11

100

تحریر

۱۲۸۰

ناروجة نسلا
لهمكن احدا
ام اخذت ازا
ولا تخش عليا
ولا على اخيه
على الوصي
ولا تخش الوصي
ولاها من النسب
على من يجرم
الوصية
من اقامه
وعلى اولاده
يجزم على الوصي
المرة مضيا
فلا رضى
الشق المالك
الصاع كربة
انقضوا حرمة
قلبي

فامرني ان اذن له علي حضرت عائشة فخراد عوده بن يبر را كه برآيه الفلم بر او را بي قمين آيد دستوري بخفت در آمدن بر حضرت علي
و ادع عائشة بر او از چه شير خوراك بعد از آنكه آمده تيه حجاب گفت عائشة بن قبل كردم كاذن در آمدن بر خود دم اورا پس در قتيكه آمد
رسول الله صلى الله عليه وسلم خردم آنحضرت را بچيزي كه بعل آردم پس امر كردم كه دستوري دهم او را كه آيد بر من **مالك** عن
عبد الله بن دينار عن سليمان بن يسار عن عروة بن الزبير عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
عليه وسلم قال يجرهم من الرضا عت ما يجرهم من الولادة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حرام ميشود از شير خوردن آنچه حرام
ميشود از ولادت **باب** حرمة الرضا عت تكون بالرجال كما تكون بالنساء و حرمة رضاع معتبر است بمردان چنانچه معتبر است بان
نوعی تخففي شير را سحلا و متولد شده با شير خواره خویش ميشود و صول فرموده بود با شير خواره خویش ميشود چنانچه شير شده هم حکم
دارد **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة ان المومنين اتفقا قالت جاءني من الرضا عت لثي
علي فابت ان اذن له علي حتى اسال رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت فاجا رسول الله صلى الله عليه وسلم
سلم فالتعن ذلك فقال انه عمت فاذا نى له قالت قلت يا رسول الله انما الرضا عت المرأة ولم يضع
الرجل فقال انه عمت فلي عمت قالت عائشة و ذلك بعد ما ضرب علينا الحجاب وقالت عائشة
يجرهم من الرضا عت ما يجرهم من الولادة حضرت عائشة رضي الله عنها گفت آدم من از هر چه رضا عت دستوري در آمد
بر من طلب كرد از من بن قبل كردم كه دستوري دهم كه در آيد بر من تا آنكه سوال كنم از حضرت علي عليه السلام پس آنحضرت
عليه السلام پس سوال كردم آنحضرت را از اين اجرا پس فرمود هر آينه آدم است پس دستوري بده او را گفت عائشة پس گفت رسول
الله بخبري نيست كه عيطه است مراني و شير نداده است مرا و كين فرمود هر آينه آدم است پس آيد كه در آيد بگو گفت عائشة اين
ما جا بعد از آن بود كه عقر كرده شد بر احوال و گفت حضرت عائشة حرام ميشود از جهته شير آنچه حرام ميشود از جهته متولد شده است
مالك عن ابن شهاب عن عمرو بن الشريدان عبد الله بن عباس مثل عن جركانت له امر و قال في رضا عت
احد من اهلها و ارضعت الاخرى جارية فقيل له هل يفرج الغلام الجارية فقال لا اللقاسم و حد
عبد الله بن عباس با پييده شدن از حكم روي كه بولد نداد و در آن بن غير او يكی از شيان كودكي را و شير دادن و ديگر دختری را پس گفته
بن عباس را تا كه بگويد اين كودك اين دختر بگفت ابن عباس گفت كسي كه بغير خود بهت مي گيست يعني انگار كه اين عباس از جوار اين
خان **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابيه انه اجبرهم ان عائشة زوج النبي من كان يدخل عليهما من
ارضعت لهما و بنات اخيهما و لا يدخل عليهما من ارضعت لهما و احوقا قاسم بن محمد خردا و پسر خود عبد الرحمن
را كه دخل ميشد بر حضرت عائشة كسي كه شير داده بود نداد و را خواهران حضرت عائشة و دختران برادر حضرت عائشة و هم نشد

[illegible][illegible]

حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا
 عن أنس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم
 قال: من أحب الله وأهله أحب الله وأهله
 من أحب الله وأهله أحب الله وأهله

برعائشه کسی که شیر داده بود ندانم و از زمان برادران عايشه **باب** رضاعه الكبير ولا يحرم شیر خوردن کلان سال حرم
نیکه زن را بر مرد صالح عن ابن شهاب انه سئل عن رضاعه الكبير فقال اخبرني عروة الزميري ان ابائهم
بن عتبة بن ربيعة وکان من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وکان قد شهد بدرا وکان قد نبه
سالمه بالذبحه کان يقال له سالم مولى ابی حذیفه کما نبی رسول الله صلى الله عليه وسلم رید بن حارثه و
انکم ابو حذیفه سالمه و هو یحیی انه ابنه انکحه ابنة اخیه فاطمة بنت الولید بن عتبة بن ربيعة و هی
یومئذ من المهاجرات الاول و هی یمن من افضل ایاخی قریش فلما انزل الله تبارک و تعالی فی کتابه فی
زید بن حارثه ما اتزل فقال ادعوه بم لا یأتم هو اقص عند الله فان لم تعلموا اباؤهم فاحواکم فی الذ
و هو الیکم رد کل واحد بنی من اولئک الی ابيه فان لم یعلم ابوه ردلی و ولاه فجاءت سهیلة بنت سهیل
و هی امرة ابی حذیفه و هی من بنی عامر بن لوی الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت یا رسول الله
کما تری سالمه اولاد و کان یدخل علی وانا افضل و لیس لنا الا بیت واحد فماذا تری فی شافه فقال طهار رسول
الله صلى الله عليه وسلم فیما بلغنا الرضعية خمس رضعات فیمرب لبنها و کان تراه ابنا من الرضاعة
فاخذت بذلك عائشة ام المؤمنین فیمرب کانت تحب ان یدخل علیها من الرجال و کانت تبا من اختها ام کلثوم
بنت ابی بکر الصديق و بنات اخیه ان یرضعن لها من أحب ان یدخل علیها من الرجال و ابی سائر ازواج
النبی صلى الله عليه وسلم ان یدخل علیهن بتلك الرضاعة احد من الناس و قلن لا والله ما نری الذ
اخره رسول الله صلى الله عليه وسلم سهیلة بنت سهیل الا یخصه من رسول الله صلى الله عليه
سلم فی رضاعه سالم و حده والله لا یدخل علینا هذا الرضاعة احد من الناس فعلى هذا کان ازواج
النبی صلى الله عليه وسلم فی رضاعه الكبير و قال کرده شد این شهاب را از شیر خوردن کلان سال بگفت خبر داد مرا
عروه که ابو حذیفه بود از احباب آنحضرت صلى الله عليه وسلم حاضر شده بودند و در احوال او پرسید خوانده بود آن سالم را که گفته بودند
او را سالم مولى ابی حذیفه چنانکه پسر خوانده بود آنحضرت صلى الله عليه وسلم زید بن حارثه را و نکاح کرد ابو حذیفه برای سالم حل
آنکه گمان او آن بود که او پسر است بنی داد ابو حذیفه بیست سالم و دختر برادر خود فاطمة بنت الولید بن عتبة و فاطمة که از روز
مهاجرت آنحضرت بنیان بود و ی آنروز زمین بر میامی قریش بود پس وقتی که نازل کرد خدا تعالی در باب زید آنچه نازل کرد پس فرمود
او و هم لا یأتمنبت کفیدان پسر خواندگان را به پدران ایشان این نیست کردن به پدران بعد از تذکیر است نزد خدا پس
اگر نماند پدران ایشان و این ایشان برادران شما اند و از ادوگان شما اند یعنی این لقب توان خواند و کرده شد هر یک

از بزرگان سوسی با او پس اگر نه نشد پاد و کرده شد سوسی آنا و گفته او این نسبت باز او گفته کرد پس آن سه سوسه است
 سهیل و اذن ابو حذیفه بود و وی از قبیله بنی عامر بن لوی بود و بنی ابی انصرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله کمان داده
 ما را که سالم فرزند است و هر آنکه دخل میشد بر من و من در جامه خالی می بودم و نیست ما را اگر یک خانه پس چه خبری بنی و حال او را
 فرمود و او را رسول الله صلی الله علیه و سلم در آنچه خبر میداد که شیر بدیده او را پنج بار شیر دادن پس حرام خواهد شد و سهله میدید سالم با
 پس خود از رضاعت پس گفت که باین حدیث عایشه در باب آنکه دوست میداشت که در آید بر وی از مردان پس اگر کرد و خواهر خود
 ام کلثوم دختر ابی قحطه بن راء و خهران برادران خود را که شیر خوردند هر کس را که دوست میداشت که دخل شود بر وی از مردان و
 قبول کردند سال زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم که دخل شود بر ایشان مثل بن رضاعت پیچگی از مردان و گفته اند لا اله الا الله
 چیزی که امر فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آن سهله اگر رضعتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیر دادن سالم تنها و شد دخل
 نشود و باین رضاعت پیچگی از مردان پس باین اختلاف بودند از احوال آنحضرت صلی الله علیه و سلم و شیر خوردن کلان سال
مالک عن عبد الله بن دينار قال جاء رجل الى عبد الله بن عمر فانا معه عند دار القضاء فساله
 عن رضاعة الكبير فقال عبد الله بن عمر جاء رجل الى عمر بن الخطاب فقال انه كان لي وليدة وكنيت
 اطاها فحدثت امرأتي اليها فارضعتها فدخلت عليها فقالت ذاك فقد والله ارضعتها فقال عمر
 اوجعها وات جاريك فانما الرضاعة رضاعة الصبي وكنيت عبد الله بن دينار ابدع وبيش عبد الله بن عمر من
 همراه او بودم نزدیک دار القضاء دار القضاء خان بود که در قضا و دین حضرت عمر فرمود و ختم شد از بخت او داد از القضا گفته شد رسول
 میگردد و او از شیر خوردن کلان سال پس گفت عبد الله بن عمر آمد مردی پیش عمر بن الخطاب پس گفت به این حال است
 که بودم که شیر که من و ملی میگردد و او را پس قصد کردند من سوسی او پس شیر خوردند او را پس و آدمم نزد او پس گفت باین کثیرا
 پس شهم جدا که شیر دادم او را پس گفت عمر و من کن زن خود را و بیا بجانب کثیر خود پس خزانیت که شیر خوردن شیر خوردن طفل
 است اینی شیر خوردن طفل صغیر شیر است و در دست **مالک** عن يحيى بن سعيدان رجلا سال ابو موسى الاشعري فقال
 اني مصصت عن امرأتي من ثديها لبنا فذهب في طعني فقال ابو موسى الاشعري لا اراها الا قد حرمت عليك
 فقال عبد الله بن مسعود انظر ما نفقه به الرجل فقال ابو موسى فما تقول انت فقال عبد الله بن مسعود لا رضاء
 الا ما كان في المولين فقال ابو موسى لا الوني عن ثدي ما كان هذا الخبر بين اظهر كبره سوسه روی سوال کرد ابو
 موسى اشعري را پس گفت به این من کیوم است آن محمد شیر را پس گفت آن شیر در شکم من پس گفت ابو موسى زنی بمنم آن زن کرم
 شده است بر تو پس گفت عبد الله بن مسعود به این خبر منی میدی آن این مرد را پس گفت ابو موسى چه میگوید تو پس گفت عبد الله

بن محمود بن چه خبر فتوی سیدی آن ابن مرد را پس گفت ابو موسی چه میگوید تو پرس گفت عبد الله بن حویر خورون معتبر نیست الا
آنچه باشد و در سال پرس گفت ابو موسی سوال کنید از من از چیزی تا آنکه باشد این عالم و میان شما مالک عن نافع ان عبد
الله بن عمر کان يقول لا رضاعة الا لمن ارضع في الصغر ولا رضاعة للكبیر عبد الله بن عمر یسکف حکم شیر خورون نیست
مگر کسی را که شیر داده شدش در خوروی و حکم شیر خورون نیست کلا این سال را مالک عن یحیی بن سعید انه قال سمعت
ابن المسيب يقول لا رضاعة الا من كان في المهد والاما ابنت اللهم والدام سعید بن المسيب گفت رضاعت نیست اگر چه
باشد در ایام کبوره و اگر آنچه در او گوشت را خون را یعنی در حال صغر باشد باب هذا المتصلع و بیان حد شیر خورون قال الله
تعالى والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين ان ادا حن يلمن الوضاعة ما وران شیر خوران در زمان خود را و سال تمام
باید این حکم از جهت که خواب تمام کردن مدت شیر مالک با سند از ابن عبد الله بن مسعود قال لا رضاعة الا ما كان
في الحولين عبد الله بن مسعود گفت شیر خورون معتبر نیست اگر آنچه باشد و در سال یا باب هل تقوم مصترة او مصترة او لهما
الاخصصة رضعات او عشر رضعات ایا حرام میکند یکبار یکبار کردن و دوبار یکبار یکبار میکند اگر چه شیر خورون داده باشد
خورون مالک عن عبد الله بن ابی بکر بن محمد بن عمر بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة زوج النبي صلى
الله عليه وسلم انها قالت كان فيما اقول من القرآن عشر رضعات معلومات مخر من ثم لهن خمس معلومات
فتوفی رسول الله صلى الله عليه وسلم و هذا یقر فی القرآن حضرت عائشة رضی الله عنها فرمود بود و در جمل آنچه فرموده است
از قرآن این کلام عشر رضعات معلومات مخمر من یعنی ده بار شیر خورون که در عرف معلوم باشد که شیر خورون میگویند حرام جیسا از همه
از آن حکم ده بار منقسم شد پنج بار شیر خورون که در عرف معلوم باشد که شیر خورون میگویند حرام جیسا از همه
شود مثل آنکه نفعه پس متوفی شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و این کلمات را آنجا بود که خوانده میشد در قرآن مالک عن
نافع ان سالم بن عبد الله اخبر ان عائشة ام المؤمنين ارسلت به وهو يرضع الى اختها ام كلثوم بنت ابی بکر
فقال ارضعیه عشر رضعات حتى يدخل علی قال سالم فادعیتنی ام كلثوم قلت رضعات ثم مرضت فلم
ترضع غیر ثلاث رضعات فلم اكن ادخل علی عائشة من اجل ام كلثوم لم تتم عشر رضعات حضرت عائشة فرستاد
آدم را با سالم بن عبد الله و او در آن وقت شیر خواره بود و بوی خواهر خود ام كلثوم و در ابو بکر صدیق پرس گفت شیر داده باز
دادن داخل شود و بنی بنی غیر حجاب گفت سالم پرس شیر داده ام كلثوم را بعد از آن مرخص شد پس شیر نداد و اگر آن مرد را
داخل نمیشدیم بعائشه از جهت آنکه ام كلثوم تمام کرد و برای من ده بار شیر دادن را مالک عن نافع ان صفیة بنت ابی
عبد الله اخبرته ان حفصة ام المؤمنين ارسلت بعاصم بن عبد الله بن سعد الى اختها فاطمة بنت عمر الخطاب

فما
عن اهل العلم
قوله افضل
مبتدأه في ثياب مهنی
ثم قلت
قال الشان الحارث
تمام طه الرضاع
فان انقضت انظر
حكم الرضاعة وقال
ان حصة من الرضعة
لثلاثين شهرا و قوله
لثلاثين شهرا و قوله
هذا الاكلين
لا قل من الرضاع
و ان ذكر مرة الرضاع

المجلد الثاني

فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ان از زک توجیری هست که مردی آن زن آن خیر را پس گفت نیست نزد من اگر زن از من پس
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر بدی او را از او خود نشینی در آن حالت که نیست از او برای تو پس طلب کن چیزی پس گفت این
مرد که نمی یایم چیزی فرمود طلب کن اگر چه یک انگشتری از آن باشد پس طلب کرد آن مرد پس نیافت چیزی پس فرمود او را رسول الله
صلی الله علیه وسلم بایش تو از قرآن چیزی هست گفت آری پیش من هست فلان سوره و فلان سوره ذکر کرد سوره های چند که نام
برداشت پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بر اینی داوم او را تو بقا را آنچه است از قرآن یعنی تعلیم آن و الله اعلم **باب**
الایحوا النکاح عن مال فان استمتع و محی وجب جمیع اولیة لیس وجب مالم یتمتع و مات ولم یسقم فاختلعت
ذلک او سمی نصف ماله و طلق ولم یسقم فاختلعت او سمی نصف ماله یعنی مالی نیباشد نکاح از مال پس اگر بهره مند شد یعنی
مالی که در معین کرده بود مهر را و حجب نیو جمع مهر و اگر بهره مند و معین کرده بود مهر را و حجب نشود و مهر مثل و اگر بهره مند نشد و مهر
و تسبیح نه کرده بود پس اطلاق کرد و نفقه داد نفقه صورت اگر بهره مند نشده بود و مهر و معین کرده بود مهر را پس حجب پیش و نصف کتبی
مقرر کرده بود و اگر طلاق داد و معین نه کرده بود مهر را پس متعه و حجب پیش و اگر طلاق داد و معین کرده بود مهر را پس نصف آنچه
مقرر کرده بود و حجب پیش و قال الله تعالی فما استمتعتم به منهن فانهن اجورهن فزیته و لا جناح علیکم فیما
تراضیتم به من بعد الفریضة ان الله کان علیماً حکیماً پس شخصی که بهره مند شد بدیوای از نکاحات پس بهر ایشان را
مهری ایشان یعنی تمام مهری و این عام است صورت طلاق و وفات را و نیست گناه بر شما در چیزی که از یکدیگر رخصی شد باینکه مهر
کردن مهر یعنی بعد از مقرر کردن مهر رخصی شد بقصان یا ریادت یا اقطاع یا آن تراضی عمل باید کرد و هر آینه نیست خدا را نایا
قال الله تعالی لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما تمسوهن او تقرضوهن فزیته و متوهن علی الموضع
و علی المقف فزاده متاعاً بالمعروف حقاً علی المحسنین پیچ گناه نیست بر شما اگر طلاق دادید زن را در وقتیکه هنوز جماع
نکردید با ایشان یا مقرر کرده اید برای ایشان مهر معلوم نکرد پس در صورت بهره مند نشدن زن را یعنی ملباس بر تو اگر قهر حال
اوست و بزرگداشت قدر حال او بهره مند کردن بجهت پسندیده لازم کرده شد بزرگواران و ان طلقتموهن من قبل ان
تمسوهن و قد فرضتمهن فزیته و فرضتمهن الا ان یعھون او یعھوا المتبذیه عقد النکاح و ان
تعھوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر و اگر طلاق دادید زن را پیش از آنکه جماع کنید
با ایشان و حال آنکه مقرر کرده بود پس باینکه ایشان مهر معین پس چیست نیمه آنچه مقرر کردید لیکن آنکه عفو کنند و نکاحات یعنی تمام
کنند خود را یا عفو کنند شخصی که است اوست عقد نکاح یعنی بعد از تمام دادن مهر و قبل مسیس طلاق داد و خوشدلی و همان آن زن
گذاشت و مطالبه نصف نکرد و الله اعلم پیچ باینکه نیست و اگر در گناه دیدن بزرگوار است بهر بزرگاری و در او شش کنید احسان کردن

عنه واجبة الاطلاق
الكل فمستحبة
الاجابة في غير واجبة
فلا بأس ان يتخلف المرء
في غير واجبة
عن ما كان المستحق
عنه وكان الطريق
محرراً اذا تخلف في غير
الاجابة الى ما واجبة
الى ما مستحبة
والكل من غير واجبة
في غير واجبة

وقبل انظر في دهرى يعنى غلطانه از پرست قال الله تعالى انما لكم حرمت انفسكم فاما ما كنتم تمارسون من امارات
 انفسكم بيايكم بشت از جوش به روشن خواهيدي يعنى به صفت كبراج كنيد شايد غلطانه و از پرست و غير آن كه در قبل بيايد
 متبرع كذا اتفاق است علماء را كه جايست مرد و آدن زن خود و قبل وى از جانب و برش به صفت كه باشد حرام است آن
 در و بر و اگر كسى مركب اين كار شود و بترجم آن جاهل باشد يعنى بايد كرد و باز بايد بشت او را از ان و اگر عود كنند توكيد كرده شود **باب**
 چه غشيان الحائض حرام است جماع زن حائض قال الله تعالى و ليشلونك عن المحيض قل هو اذى فاعضلوا النساء في
 المحيض و لا تقربوهن حتى يطهرن فاذا نظهرن فاقربهن من حيث اؤركم الله سوال كنند از ارحيم يعنى در انماى محض
 زن ان چگونه دعا كنند كه محض ناپاكي است پس كى شود و از زن ان در حال محض يعنى جماع نميد و بزرگ شود و زن ان حائض تا وقتى
 كه پاى شود و بزرگى كند پس بيايد بان زن ان از راه كه بياح ساخته است حد تقاضا يعنى از راه قبل و در بترجم كى كى در حاضيه
 از اين آيت بطريق منطوق حرمت و طى حائض و در بزم معلوم شده و بطريق مفهوم حرمت و طى در و بر و اند و علم و از اسكل اجاب
 در باب حائض است كه نماز و روزه و حال حاضيه درست است و روزه را قضا كنند و نماز را قضا نميست و نفاس مى است بخت محض در
 جميع احكام و اختلاف كرده اند اهل علم و اقل مده حائض پس نيك مال ك اقل مده حائض بقدر نيست بمقدارى و در باب عبادات
 پس كى كى در حاضيه حاضيه تواند شد و اكثر ان باز روزه و روزه است و شافعى گفته اقل حائض كى باز روزه و اكثر باز روزه و ابو حنيفه گفته اقل
 شش باز روزه و اكثر شش باز روزه و اينهم اتفاق كرده اند بلكه اقل طهر باز روزه شش باز روزه و در و اى چه آمده است كه حضرت علي
 مرتضى كرم الله وجهه در باب عده تجويز كرد و بديكاه كه حائض ميتواند بشت و غير آن كسان و بشتند و اقل طهر را حد
 معين كرده اند آنچه درين باب اقرب تحقيق نيمايست كه چنانچه مرض معين كرده اند بلكه گفته اند بر و اى مبتلى به پس چون
 بداند كه مريض است و نماز استاده نميتواند كرد يا روزه نميتواند گرفت و در اخلاصت قهوه و فطره تحقق شود و چنانكه مريض تيمم ميكند
 و بعد از ان تند است ميشود و بديج دنيدانده كى ديرا و صلو عليل مى بايد كرد و پس به صيورت معتبر تهرى او باشد بختين حاضيه
 و طهر بعبادت نسا كشته اند پس چون نماز استاده خود دهند حاضيه باشد و ان كى خلاف عادت هم حاضيه و طهر است و اگر اختلاف نظر
 شود و بماند كه مرض است او را چنانچه كويند و امده علم و معين وقت بمقرر بيايست كه هر كسى عادت قوم خود را بيان كرده است بيا
 قنوى داده است و بختين ده روز است كه بخت روز عادت حاضيه است پس چون ديد كه كاهى از عادت زياده كم ميشود و يا
 را سه روز مقرر كرده اند **باب** لا يرفع التحيم حتى ينقطع الدم و قنصل مرتفع ميشود و حرم غشيان تا وقتى كه منقطع
 شود عن غسل كند **صالح** انه بلغ ان سالم بن عبد الله و سليمان بن ابي اسحاق الحائض هل يصيد بها و جبا
 اذادات الطهر قبل ان تغتسل فقال لا حتى تغتسل سالم بن عبد الله و سليمان بن ابي اسحاق كرده شده از حكم حائض ايا

الحائض هو الذي لم يزل
 في الدهرى يعنى غلطانه
 جاهل بيايكم بشت از جوش
 به روشن خواهيدي يعنى به
 صفت كبراج كنيد شايد غلطانه
 و از پرست و غير آن كه در قبل
 بيايد متبرع كذا اتفاق است
 علماء را كه جايست مرد و آدن
 زن خود و قبل وى از جانب و
 برش به صفت كه باشد حرام است
 آن در و بر و اگر كسى مركب
 اين كار شود و بترجم آن جاهل
 باشد يعنى بايد كرد و باز
 بايد بشت او را از ان و اگر
 عود كنند توكيد كرده شود
باب چه غشيان الحائض
 حرام است جماع زن حائض
 قال الله تعالى و ليشلونك
 عن المحيض قل هو اذى فاعضلوا
 النساء في المحيض و لا تقربوهن
 حتى يطهرن فاذا نظهرن فاقربهن
 من حيث اؤركم الله سوال كنند
 از ارحيم يعنى در انماى محض
 زن ان چگونه دعا كنند كه
 محض ناپاكي است پس كى شود
 و از زن ان در حال محض يعنى
 جماع نميد و بزرگ شود و زن
 ان حائض تا وقتى كه پاى شود
 و بزرگى كند پس بيايد بان
 زن ان از راه كه بياح ساخته
 است حد تقاضا يعنى از راه قبل
 و در بترجم كى كى در حاضيه
 از اين آيت بطريق منطوق
 حرمت و طى حائض و در بزم
 معلوم شده و بطريق مفهوم
 حرمت و طى در و بر و اند و
 علم و از اسكل اجاب در باب
 حائض است كه نماز و روزه و
 حال حاضيه درست است و روزه
 را قضا كنند و نماز را قضا
 نميست و نفاس مى است بخت
 محض در جميع احكام و
 اختلاف كرده اند اهل علم
 و اقل مده حائض پس نيك مال
 ك اقل مده حائض بقدر نيست
 بمقدارى و در باب عبادات
 پس كى كى در حاضيه حاضيه
 تواند شد و اكثر ان باز
 روزه و روزه است و شافعى
 گفته اقل حائض كى باز روزه
 و اكثر باز روزه و ابو حنيفه
 گفته اقل شش باز روزه و
 اكثر شش باز روزه و اينهم
 اتفاق كرده اند بلكه اقل
 طهر باز روزه شش باز روزه
 و در و اى چه آمده است كه
 حضرت علي مرتضى كرم الله
 وجهه در باب عده تجويز كرد
 و بديكاه كه حائض ميتواند
 بشت و غير آن كسان و بشتند
 و اقل طهر را حد معين كرده
 اند آنچه درين باب اقرب
 تحقيق نيمايست كه چنانچه
 مرض معين كرده اند بلكه
 گفته اند بر و اى مبتلى به
 پس چون بداند كه مريض
 است و نماز استاده نميتواند
 كرد يا روزه نميتواند گرفت
 و در اخلاصت قهوه و فطره
 تحقق شود و چنانكه مريض
 تيمم ميكند و بعد از ان
 تند است ميشود و بديج
 دنيدانده كى ديرا و صلو
 عليل مى بايد كرد و پس
 به صيورت معتبر تهرى او
 باشد بختين حاضيه و طهر
 بعبادت نسا كشته اند
 پس چون نماز استاده خود
 دهند حاضيه باشد و ان كى
 خلاف عادت هم حاضيه و طهر
 است و اگر اختلاف نظر
 شود و بماند كه مرض است
 او را چنانچه كويند و امده
 علم و معين وقت بمقرر
 بيايست كه هر كسى عادت
 قوم خود را بيان كرده
 است بيا قنوى داده است
 و بختين ده روز است كه
 بخت روز عادت حاضيه
 است پس چون ديد كه
 كاهى از عادت زياده
 كم ميشود و يا را سه
 روز مقرر كرده اند
باب لا يرفع التحيم
 حتى ينقطع الدم و
 قنصل مرتفع ميشود
 و حرم غشيان تا وقتى
 كه منقطع شود عن
 غسل كند **صالح**
 انه بلغ ان سالم بن
 عبد الله و سليمان بن
 ابي اسحاق الحائض
 هل يصيد بها و جبا
 اذادات الطهر قبل
 ان تغتسل فقال لا
 حتى تغتسل سالم بن
 عبد الله و سليمان بن
 ابي اسحاق كرده
 شده از حكم حائض
 ايا

مضاجعة الحائض
وضوء من لا يؤمن
بجوازها

المجلد الثاني

عليه السلام

صلواته
عليه السلام
عليه السلام

برسد و بوی جماع کند با او زوج او چون بر بید بای بر بعضی انقطاع دم را پیش از آنکه غسل کند پس گفتند هر دو جماع کند تا آنکه غسل
مکمل گردد و بعضی از عتقه همین است اینها را قوله تعالی فاذا نظر من فاتوا من مسلة ابو حنیفة اختلاف کرده است و گفته چون
بردی ناز او جیب شود جماع با او درست است اگر چه غسل نکرده باشد **باب** جواز مضاجعة الحائض و مضامتها
زوجها و مولاها یاب در بیان جواز یکجا خواب کردن با حائض و عدت کردن حائض زوج خود یا مالک خود را **مالک**
ابو نعیم بن ابی عبد الرحمن ان عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم كانت مضجعة مع رسول الله صلی الله علیه
و سلم فی قریب و لحد و لفاف و ثبته و ثبته شدید فقال هذا رسول الله صلی الله علیه و سلم مالک لعلک نفسک
الجمیعة قالت نعم قال یسک علی نفسک از آنکه تم عودی الی مضجعت حضرت عائشة خفته بود با آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در یک حمام و در آنجا حضرت عائشة خست کرد و جهت کردن بخت یعنی باضطراب بر خست پس فرمود او را آنحضرت صلعم چیست ترا
آیا حائض شدی گفت اری فرمود حکم کن بر خود را از خود را جدا زان عود کن بخوابگاه خود و قصر حج که یاد امر کردن بشد از برای آنست
اینها را فرمود بشود و اسما علم **مالک** عن هشام بن عروة عن ابی عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم لعلک
كنت ارجل و اسر رسول الله صلی الله علیه و سلم و انا حائض حضرت عائشة شانه کرده سر را که آنحضرت صلی الله علیه
و سلم در حائض بود **مالک** عن نافع ان عبد الله بن عمر کان یغتسل مع ابی عبد الله و یعطیناه الخمر و هو حیض عبد
بن عمر بود که می شستند گفتم کان او دو پای او را میدادند او را خمره و ایشان حائض بودند خمره بر برای خوردن را گویند آنقدر که او
بردی مجده کند متحرجم گویند دست حائض زوج خود را مضاجعه با او جایز است با اتفاق **باب** جواز مباشرت الحائض
فوق الاذا زار جایز است مباشرت حائض با لای از **مالک** عن زید بن اسلم ان رجلا سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم
سلم فقال لا یجوز الا فی حق و هی حائض فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم لتشد علیها او ادها ثم شاک
با علاه امری سوال کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت چه چیز حلال میشود مرا از تنم زن من حال آنکه می حائض باشد پس
فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم باید که محکم کند بر خود را از خود را جدا زان کن کار خود نصف زیرین آن زن **مالک** عن نافع ان
عبد الله بن عبد الله بن عمر سأل عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم لیسها هلی یا بشر الرجل امراته و هی
حائض قالت لتشد اذوها علی اسفل ثوبها ان شاء الله بن عبد الله بن عمر فرستاد آدم بسوی عائشة
سوال میکرد او را یا مباشرت کند مردان خود را و حائض باشد پس گفت عائشه باید که محکم کند از خود را بر نصف زیرین خود را از
مباشرت کند با او اگر خدایت چه گوید حکمت در شداد را از اقرار است از تلویت و دور داشتن از جماع حرام و محمد بن الحسن گفته است که
روایت کرده شده است از عائشه سهل تر ازین نیز گفت باید که اعتدال کند از شام تا او را میرسد تنعیم با لای آن و شما فرموده است

المجلد الثاني

که منتقل می باشد و الله علم باب الفیلة سفی غیل نیست که جام کند و باران خود و حال کند وی شیر می خورد و ولد را مالک
عن محمد بن عبد الرحمن بن نوفل انه قال اخبرني عمه عرق ابن الزبيد عن عائشة ام المؤمنين عن جدته بنت هب
الاسلمية انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لقد همت ان افهم عن الفيلة حتى ذكرت ان الموم و
فارس يصنعون ذلك فلا يصبر اولادهم حضرت عائشة از جد امه اسديه روايت نمود که جد امه بنده حضرت علي عليه
سلم که مي فرمود هر آنکه قصد کرد من که منع کنم از غيل يعني حران را از جام زنان شیر دهنده او لا و خود را کند یا کرد و مل و دم فایز
را که می کنند اینکار پس فرزند رسد او لا در ایشان قال مالک العیلة ان عیسى الرجل امراته وهي ترضع لطفه گفت الک منی
غیل نیست که جام کند مرد زن خود را و حال کند وی شیر می خورد و باب ان العیلة لها علامته النشور و عظمها فان ابدت نشور
هجرها فان اقامت علی النشور ضربه اخر یا غیره بدیم وان نشز استجب لها ان تصلم بترك بعض حقها وان نشز
فلا یبعث الحاكم حکما من اهلها و حکما من اهلها فان نفع ولا تقار قاله بنید مرد از طرف زن علامت سر کشی می
آورد وی حقوق زوج که بر وی و حبس سر کشی کند زوج و عطا گوید و نصیحت نماید پس اگر ظاهر کرد سر کشی را و پند پذیر نشد ترک کند
او را یعنی مضاجعه و جام با او نکند پس اگر اصرار کرد و نشوز بنزد او را زن غیر اید او دهند و اگر سر کشی کند مرد باید که زن صلح
کند او و تبرک بعض حقوق خود از قسم و نفقه و غیر آن و اگر هر دو از یکدیگر سر کشی کردند هر یکی در مقام خشونت باشد از دیگری باید که حاکم بود
را حکم کند شخصی بلا ذل زوج و محضی دیگر از اهل زن پس ایشان تشخیص جوشو نکند و نحوی نمایند و صورتیکه ایف میان ایشان
و همان صورتی با بر ایشان لازم کنند و اگر این هم نفع نداد باید تفرق شوند قال الله تعالی و الا فلی تحافون نشوز و فی ظهور
و اجه و هن فی المضاجع و اخر تبوهن فان طعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا ان الله کان علیا کبیرا و از نایم که سر کشی
از سر کشی ایشان یعنی ادای حقوق زوجت نکند پس پند و سرید ایشان یا یعنی از عتاب خدا تعالی بشیر ساند ترک کنند ایشان را در
خوابگاه یعنی تحمل کنند بغیر کش دیگر و جهر دیگر و بنزد ایشان را یعنی زدن که ضرر نمایان ندید پس اگر فغان برداری شما کردند پس
کنید بر ایشان یعنی شاره ستم و تعدی هر یک خدا بلند قدر بزرگ مرتبه است و ان خفف شقاق بینهما فایبغوا احکما من اهلها و حکما
من اهلها ان یبیدا اصلاحا یوفق الله بینهما ان الله علیا کبیرا و اگر نه سید را اهل اسلام مخالفت میان
زوجین پس بفرستد بسوی ایشان حکم کننده بعد از ان اهل قرابت شوهر حکم کننده با عدالت از اهل قرابت زن اگر خواهند و
حکم دست کردن حال میان ایشان البته موقت اند از خدا و حاکمان ایشان بر آن نیست خدا و انا خیر و اقول الله تعالی
و ان امرأة خافت من علیها نشوزا و اعراضا فلا جناح علیها ان یصلیا بینهما صلحا و الصلح غیر و احصون
الا نفوس و ان تحسنوا و تعفوا فان الله کان بما تعملون خبیرا و اگر زنی بر سدا نشوز شوهر خود سر کشی را یا در کرد وانی یا پس گناه

لا قلم شریف
سماحة نذرية
۲۳
من غیر تحریر

[illegible]

نیست برایشان که علم آرد بریان خویش نوعی از صلح و صلح بهتر است و حاضر کرده شد نفوس را نزدیک بکنی بکنی بکار اخذ ایتعالی و تقوی
 ساخته است و اگر نیکوکاری بکنید و برین کار می نماید پس هرگز نیست حدیثی است بآنچه می کنید خبر و از آن دست تطبیع و آن نقد و
 بین النساء و لو حرمتم فلا تمیلوا کل المیل فتنوا و هاکذا کالمعلقة و ان تضلیحوا و تقوا فان الله کان غفوراً و احیاء
 و متوابعه می سلما اگر عدل کنید در میان زن و مرد خود اگر چه حرص کنید پس از آنکه می کنید از یک زن بزن دیگر تمام باین شده تا اگر بگوید
 او را ماند معلقه و معلقه نمی است که میوه است و نه غذا و نه شوهر مثل آن منفق و زنی که او را در خانه حبس کرده است و از نفق خود هیچ
 بهره نمیدهد و اگر عدل کنید در برین کار می نماید پس هرگز نیست حدیثی است آفرنده مردان و آن منقر قایعین الله کلام من سمعت
 و کان الله و اسع احکیم و اگر از یک یک جدا شوند در بین بی نیاز و عاقد ساخت حدیثی است هر که را در تو نگری خود نیست حدیثی است بگوید
 با حکمت مالک انه بلغه ان علی بن ابیطالب قال فی الحاکمین الذین قال الله تبارک و تعالی و ان ختمتم شفا
 بینهما فاعطوا من اهل و حکما من اهل ان یردوا اصلاحا یرضی الله بهما ان الله کان علیهما خیرا ان الله یصلح
 بینهما و الاجتماع علی ابن ابیطالب بکف در آن و در حکم حدیثی است در باب ایشان فرمود ان ختم شفا بینکما کسی ایشان نفوس
 جاری میان ایشان و با هم جمع شدن قال مالک و ذلك احسن ما سمعت من اهل العلم الحاکمین و یجوز قولها
 بین الجوان و امراته فی الفرة و الاجتماع گفت مالک و این بهترین اقوالی است که شنیدیم از اهل علم که حکمین و با هم جمع شدن
 ایشان میان مرد و زن او در تفرقه و اجتماع مالک عن ابن شهاب عن رافع بن خدیج انه تزوج بنت محمد بن مسلمة
 الانصاری فکانت غدا حتی کبرت فتزوج علیها فاته الشابة علیها فاشتهر الطلاق فطلقها
 و لحدته ثم ام طلیقها اذا کادت تحل و ارجعها ثم عاد فاته الشابة علیها فاشتهر الطلاق فطلقها و احدى
 لثمره اجمعها ثم عاد فاته الشابة علیها فاشتهر الطلاق فقال ما شئت انما بقیت و لحدته فان
 شئت استقرت علی ما ترین من الاثرة و ان شئت فادقک فالت علی الاثرة فامسکها علی ذلك
 و لم یرد علیها غامین قوت عده علی الاثرة رافع بن خدیج کناح کرد دختر محمد بن مسلمة انصاری را پس بود این دختر بن
 مسلمة نزدیک او تا آنکه کلان سال شد پس کناح کرد بر وی زنی نوجوان را پس زوجه داد و محبت و غیر آن زن نوجوان را بر آن زن
 کلان سال پس طلب کرد آن زن قدیم از وی طلاق را پس طلاق داد و او را یکی بعد از آن مهلت داد و او را تا وقتی که نزدیک شد از یک
 برآید از عدت محبت کرد و او بعد از آن عود کرد و کار او پس زوجه داد و آن زن نوجوان را بر وی پس طلب کرد و از وی طلاق را پس طلاق داد
 و او را یکی بعد از آن محبت کرد و او بعد از آن عود کرد و کار او پس زوجه داد و آن زن نوجوان را بر وی پس طلب کرد و از وی طلاق را پس
 لغت نافع بن خدیج کناح می کنیم جز این نیست که باقی آمده است یک طلاق پس اگر خواهی بر طلی خود باشی با وجود آنچه می بینی زوجه

[illegible][illegible]

المجلد الثاني

روزیکه برادر السوی حاکم **باب** امرأة المعسر باب در بیان زن نحسی که نکلت باشد **مالک** از بلغه اسعید بن المسیب کان يقول اذ لم يجد الرجل ما ينفق على امراته ففرق بينهما سيد بن اسيب يگفت وقتیکه ناید مرد آنچه خرج کند بر زن خود نفرین کرده شود میان ایشان **قال مالک** وعلى ذلك ادرکت اهل العلم ببلدنا گفت مالک بر زن قول نفی اهل علم را در شهر خود **باب** الايلا عبارات از آن است که مرد سوگند خورد که جماع کند با زن خود ابد اید که زیاده از چهار ماه باشد قال الله تعالى للذين يولون من لسانهم ثم يوصون بغيره اشهر فان فاق فان الله عطف وحیم وان عمره هو الطلاق فان الله سمیع حلیم برای ناکه قسم بخورد از زن خود بر سر جماع اقطار چهار ماه است پس اگر جرم کرد پس بر آن نه خدا تبارک امر کار بر این است و اگر قصد مصمم کرد بر طلاق پس بر آن نه خدا تبارک است **باب** اختلعا اذا مضى اربعة اشهر بوقف او يقع عليها الطلاق البائن والرجعي اختلاف کردند در آنکه وقتیکه گذشت چهار ماه ایا توقف کرده شود یا واقع شود بر زن طلاق باین یا جعی **مالک** عن جعفر بن محمد عن ابیه عن علی بن ابیطالب انه کان يقول اذا ائلى الرجل من امراته لم يقع عليه الطلاق وان الاربعة لا شهر حتى يوقف فاما ان يطلق وامان یعنی علی بن ابیطالب میفرمود وقتی که ایلا کند مرد از زن خود واقع نشود طلاق اگر چه بگذرد چهار ماه تا آنکه استاده کرده شود پیش فاضی لازم کرده شود بر وی پس ایست که طلاق دهد یا نیست که رجوع کند **قال مالک** وذلك الامر عندنا گفت مالک همین است علی که مقرر است نزدیک **مالک** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه کان يقول ایما الرجل الى من امراته فانه اذا مضت الاربعة الا شهر ووقف حتى يطلق او یفی ولا يقع عليه طلاق اذا مضت الاربعة الا شهر حتى يوقف عبد الله بن عمر یگفت هر مرد که ایلا کرد از زن خود پس بر آن نه او را وقتیکه بگذرد چهار ماه موقوف داشته میشود تا آنکه طلاق دهد یا نه گردد و واقع نشود بر وی طلاق بگذرد چهار ماه تا آنکه موقوف داشته شود **مالک** عن ابن شهاب ان سعید بن المسیب وابا بکر بن عبد الرحمن کانا فبقولان فی الرجل یولی من امراته اهنا اذا مضت الاربعة الا شهر ففی تطليقة ولزوجها علیها الرجعة فادامت فی هذا فاسید ابن المسیب وابو بکر بن عبد الرحمن یسقطه در این نحسی که ایلا کرد از زن خود که حکم نیست که وقتیکه بگذرد چهار ماه پس آن یک طلاق است و شوهر او را میرسد بر وی رجعت تا وقتیکه این زن در عده خود است **مالک** انه باخذ ان مروان بن الحكم کان یقضی فی الرجل اذا الى من امراته اهنا اذا مضت الاربعة الا شهر ففی تطليقة وله علیها الرجعة مروان بن الحكم حکم کرد و باب شخصی که ایلا کرد از زن خود که حکم نیست وقتی که بگذرد چهار ماه پس آن ایلا یک طلاق است و او را میرسد بر وی رجعت

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

لما فلق الخدر
بالصدق ان ضلي
سقط خطها
سقطت
الاراد اليها
ان يحلف الرجل
يقرب امره من
اربعه اشهر قبل
اربعه اشهر قبل
ابي خليفه قال فان فاق
الرجل يحصل باليمن
تقاسموا بينه وبين
فولس من عمو واشفق
في تفسيره فقبلت من
الطراف فقصه اربعة
وقبل ان يستأنف
بطلاق وطبعه الشاه

الجلد الثاني

ان هو تزوجها لا يفرها حتى يفر كفارة المظاهرة فاسم بن محمد روایت کرد که هر انچه مردی ساخت زنی نسبت خود
مانند نسبت مادر خود اگر نکاح کند او را یعنی پیش از نکاح گفت اگر نکاح کنم بر من حرام شود پس امر کرد او را عمر بن الخطاب که
اگر او را نکاح کند زوی یک نشود و با تو انکه كفارة دهد مانند كفارة طهارت كند **صالح** انه بلغ ان رجلا سأل النقا
بن محمد وسليمن بن يسار عن رجل نكحها ففلا ان نكحها ففلا يمشي باحتة كيف
كفارة المظاهرة مردی سوال کرد قاسم بن عيسى سليمان بن يسار از حكم مردی كه طهارت كرد از زنی پیش از انكه نکاح كند او را
پس مرد گفتند اگر نکاح كند او را درست نرساند با تو انكه كفارة دهد مانند كفارة طهارت كند **صالح** عن
هشام بن عروة انه سمع رجلا يسأل عروة الزبير عن رجل قال لامرأته كل امرأة انكمها اعلينا عشت
فهي على طهارتي فقال عروة بن الزبير يخرجها من ذلك حتى تكتبه هشام بن عروة شنید که هر آن مردی که
مرد عروقه بن الزبير را از حكم مردی كه گفت زنی خود را بر زنی كه نکاح كنم او را بر تو اوم كه زنده پس از انكه نسبت مادر
من است پرس گفت عروقه بن الزبير گفت يكند او را از ان كار آزاد کردن يك بروه **باب** اظهار العبد در بيان
حكم طهارت غلامان **صالح** انه سأل ابن شهاب عن طهارت العبد فقال لوطها **الحرق** **قال** مالك يريد ان يقع
عليه كما يقع على الحر **قال** مالك وطهارت العبد عليه واجب وصيام العبد في الظهار وشهادته مالک سوال
کرد ابن شهاب را از طهارت غلام پس گفت مانند طهارت آزاد است گفت مالک مراد سيد است كه طهارت واقع ميشود بر غلام چنانكه
واقع ميشود بر آزاد گفت مالک وطهارت غلام بر وی واجب است وصوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بذاكره
شخصه مرد جنسي با زن اجنبیه را زنا نسبت كند حال او حالي از زنا حالت نسبت اگر مقذوف اقرار كرد قاذف از حد خلاص
شد و اگر چهار گواه بر زنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نكرد و چهار گواه هم قايماً نشدند و حجب شد
هر قاذف حد قذف كه شتا و تارايه است و اگر شخصی زن خود را زنا نسبت كند و با حلال و دلدار از خود دفع نمود از چهار
حال حالي است اگر مقذوف اقرار كرد يا قاذف چهار گواه بر زنا آورد حد قذف از قاذف بر فاست و اگر كذا كذا
از حد قذف خلاص يافت و اگر از همان هم باز هم قذف كه شتا و تارايه است و حجب شد و يك جمهور و امام ابو حنيفه
ميگويد حد قذف بر زوج لازم ميشود و غير از اين نسبت كه موجب آن همان است و پس همان نام كواهيها چند است مقرون
بقسم كه زوج حجب آن از موجب قذف خلاص ميشود بنا كنند يا يد قال الله تعالى والذين يرمون ازواجهم ولم يكن لهم
شهود الا انفسهم فشهاده احد منهم اربع شهادات بالله انه لمن الصديقين والحاكمة شران لعنة الله عليهم
ان كان من الكذابين ويدعونها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه من الكذابين والحاكمة شران لعنة الله عليهم

قلت قال العوفي
روى قال مالك انه سأل النقا
فانت على طهارتي
فانكحها او يكره مظاهرا
وقال جهملة ان نكحها
كان مظاهرا لا يكره
ان يسكنها ما لم يكره
روى في رواية عن حماد
قاسم وسليمن
قلت
ب
طهارت العبد
صيام الظهار
شهادته مالک سوال
کرد ابن شهاب را از طهارت غلام پس گفت مانند طهارت آزاد است گفت مالک مراد سيد است كه طهارت واقع ميشود بر غلام چنانكه
واقع ميشود بر آزاد گفت مالک وطهارت غلام بر وی واجب است وصوم غلام دو ماه است **باب** اللعان بذاكره
شخصه مرد جنسي با زن اجنبیه را زنا نسبت كند حال او حالي از زنا حالت نسبت اگر مقذوف اقرار كرد قاذف از حد خلاص
شد و اگر چهار گواه بر زنا آورد قاذف از حد خلاص شد و اگر مقذوف اقرار نكرد و چهار گواه هم قايماً نشدند و حجب شد
هر قاذف حد قذف كه شتا و تارايه است و اگر شخصی زن خود را زنا نسبت كند و با حلال و دلدار از خود دفع نمود از چهار
حال حالي است اگر مقذوف اقرار كرد يا قاذف چهار گواه بر زنا آورد حد قذف از قاذف بر فاست و اگر كذا كذا
از حد قذف خلاص يافت و اگر از همان هم باز هم قذف كه شتا و تارايه است و حجب شد و يك جمهور و امام ابو حنيفه
ميگويد حد قذف بر زوج لازم ميشود و غير از اين نسبت كه موجب آن همان است و پس همان نام كواهيها چند است مقرون
بقسم كه زوج حجب آن از موجب قذف خلاص ميشود بنا كنند يا يد قال الله تعالى والذين يرمون ازواجهم ولم يكن لهم
شهود الا انفسهم فشهاده احد منهم اربع شهادات بالله انه لمن الصديقين والحاكمة شران لعنة الله عليهم
ان كان من الكذابين ويدعونها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه من الكذابين والحاكمة شران لعنة الله عليهم

المجلد الثاني

این قسم سوالها عجیب کرد چنان سوال را که آنکه دشوار آمد بر عاصم آنچه شنید از آن حضرت صلی الله علیه و سلم پس و قتی که باز آمد عاصم
 بسوی قوم خود آمد پیش او عویم پس گفت ای عاصم چه خبر فرمود ترا آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت عاصم عویم را بنیامری پیش من
 نیز را بر آنیه ناپسند داشت آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوال مرا که پرسیدم از آن پس گفت عویم و الله از بنی ما نم تا آنکه سوالی کنم
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم ازین عهد پس روی آورد عویم تا آنکه آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان مردان پس
 یا رسول الله بفرموده مرا از حال مردی که یافت با زن خود مرد اجنبی را یا بگشت آن مرد را پس خوابش گشت او را آنچه کار کرد پس فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آنیه نازل شده است در باب تو و در باب زن تو و حی را تو ای پس برو و بیار او را گفت سهل پس این
 جوهر و بایکدی که لعن کردند و من در میان مردان بودم نزدیک رسول الله صلی الله علیه و سلم پس و قتی که فارغ شدند از احسان خود
 عویم دروغ گفته باشم این زن یا رسول الله اگر نگاه دارم او را یعنی اگر من دست گویم پس مرا می باید که طلاق دهم پس طلاق داد او را
 از آنکه امر کند او را رسول الله صلی الله علیه و سلم بنیامری را و بود طلاق داد بنیامری است لعان کند گان اجبار از آن
حادثه هالك عن نافع عن عبد الله بن جرير عن رجل من بني عكرمة في زمان رسول الله صلى الله عليه و سلم
 سلم و انتفى من ولد هافرق رسول الله صلى الله عليه و سلم بينهما و الملق الولد بالموتة مردی لعان کرد از آن
 روز مان آنحضرت صلی الله علیه و سلم و آنها را قطع نسب کرد از فرزند او پس جدائی امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم در میان
 ایشان و لاتی ساخت فرزند را بن زن **باب** اذا خیر الرجل امراته فاختار قرة و خیر اباهما فاختاره فليس
 ذلك بطلاق و قتی که بخار کرد از بنی مردی زن خود را پس ازین اختیار کرد شوهر خود را یا اختیار داد پدر آن زن را
 پس اختیار کرد او را یعنی شوهر خود را پس این طلاق نیست **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه عن عائشة
 أم المؤمنين انها خطبت علی عبد الرحمن بن ابی بکر قرينة بنت ابی امیة فزوجوه ثم اثم عنبوا علی عبد الرحمن
 و قالوا ما زوجنا الا عائشة فارسلت عائشة إلى عبد الرحمن فذكرت ذلك له فجعل القرينة بيدها
 فاختار و تزوجها فلم يكن ذلك طلاقاً آنحضرت عایشه پیغام فرستاد برای عبد الرحمن بن ابوبکر قرینه بنت ابی امیه
 پس او یک قرینه در نکاح داد و او را بعد از آن اولیای او را خوش شدند از عبد الرحمن گفتند در نکاح داد و دختر را که عایشه
 یعنی آنحضرت عایشه که کرد پس آدم فرستاد حضرت عایشه بسوی عبد الرحمن پس زن کرد و این را بعد از آنکه او پس عبد الرحمن
 ساخت قرینه را بیست او پس قرینه اختیار کرد شوهر خود را پس نبود این طلاق **مالك** عن عبد الرحمن بن القاسم
 ابیه ان عائشة زوج البیر صلی الله علیه و سلم و حجب حفصة بنت عبد الرحمن المند و عبد الزبیر عبد الله
 فأتى بالشام فلما قدم عبد الرحمن حاله و مثلی يصنع به هذا و مثلی فتيات عليه فقامت عائشة المند

المجلد الثاني

الزبير فقال المنذر فان ذلك بيد عبد الرحمن فقال عبد الرحمن ما كنت لا بد امر اقطعية ففرت حفصة عند المنذر ولم يكن ذلك طلاقا حضرت عائشة زني داود حفصة فصر عبد الرحمن رابست منذ بن الزبير وعبد الرحمن وراثة قاتل بود و شام پس وقتیکه آمد عبد الرحمن گفت آیا بشنل من این کار کرده میشود آیا مانند مرا سهل کند شسته میشود یعنی بفران من کار کرده میشود پس سخن گفت حضرت عائشه با منذر بن الزبير یعنی عبد الرحمن پس ایند پس گفت پس برآید اختیار او بدست عبد الرحمن است پس گفت عبد الرحمن روکنده خستیم کار یکسر انجام کرده باشی تو از این بجای خود ماند حفصة روکنده خستیم و تو طلاق **صالح** انه بلغه ان عبد الله بن عمر باها برة خلاص الرجل امراته امرها فتر ذلك اليه ولا تقية فيه شيئا فلك ليس فيك بطلاق عبد الله بن عمر ابو هريرة راسوا لك انه قد اذحك موديك موديك بدست زن خود داد کار او را پس روکنده زن آن کار را بسوی مرد و حکم کند بوجوب آن چیزی پس هر دو گفتند نیت این طلاق **صالح** عبد الله بن عمر سعيك سعيد بن المسيب انه قال اذا ملك الرجل امراته فلم تقارقه وقرت عنده فليس فيك بطلاق سعيد بن المسيب گفت وقتیکه مالک ساخت مرد زن خود را بر کار آن زن پس جدای نکرد و بجاى خود ماند نزدیک او پس نیت این طلاق **صالح** عن ابن شهاب انه سمع يقول اذا خيرا الرجل امراته فاخذته فليس فيك بطلاق ابن شهاب گفت و اختیار داد مرد زن خود را پس اختیار کردن شوهر را پس نیت این طلاق **باب** اذا جعل امرها بيدها فاختاروت نفسها هي تطليقة رجعية و قتي كذا و كذا زن را بدست او پس اختیار کرد زن نفس خود را پس این طلاق چیست **صالح** عن سعيد بن سليمان بن زيد بن ثابت عن خاتمة بن زيد بن ثابت انه اخبر انه كان جالسا عند زيد بن ثابت فأتاه محمد بن أبي عتيق و عيناها قد عان فقال له زيد ما شأنك فقال ملكك امرأتى امرها ففارقته فقال له زيد ما حملك على ذلك قال القدر فقال زيد و تحبها ان شئت فامناحي ولحدة و كنت اسلك بها خازم بن زيد بن ثابت شسته بود نزدیک زيد بن ثابت پس آمد نزدیک محمد بن ابی عتيق و از او چشم او اشک ان بود پس گفت او را زيد چیست حال تو گفت و او دم بدست زن خود کار او را پس جدا کرد و از من پس گفت او را زيد چه چیز باعث شد زار اختیار داد گفت تقدیر الهی پس گفت زيد چیست کن با او اگر خواهی پس خبر این نیت که این یک طلاق است و تو اکثری بان زن یعنی چیست میشود که اگر چه آن زن رضی نباشد **صالح** انه بلغه ان جلا جاء الى عبد الله بن عمر فقال يا ابا عبد الرحمن ان قد جعلت امرأتى في يدها فطلعت نفسها فاذا ترس فقال بن عمر انه كما قالت فقال الرجل لا تفعل يا ابا عبد الرحمن فقال بن عمر انما افعل انت فعلتة شخصي آه نزد عبد الله بن عمر گفت یا ابا عبد الرحمن هر آینه من را دم کاندن خود را بدست او یعنی اختیار دادم بدست زن پس طلاق داد و از زن نفس خود را پس چیزی نمایی یعنی حکم نمایی پس

له قلت على هذا اذا اهل العام قوله بقتات عليه قال ابو حبيب من سمع نفسي اذ نه اهل فقد اذيت به وهو فقال من القوت ١٧

المجلد الثاني

پس شاید که ناپسند کنید چینه را و پیدا کنند خدا انتعالی و ران چیز خیر بسیار و اگر خواهند بل
 کردن زنی بجای زنی یعنی زنی دیگر را و یکدیگر با مال مرغوب ترست و خست که زوجه اولی را بی گناه طلاق دهد و هر
 که داده است باز گرداند و حال آنکه داده بود و بدور مهر یکی را از ایشان ال بسیار پس باز گیرید چیزی از آن مال یا میگیرید یا
 بستم و گناه ظاهر و چگونه بگیرد او را حال آنکه متصل شده اید بعضی شما بعضی یعنی مرد و جام کرده است یا زن و جام مقرر کرده
 و گرفته اند زن از شما عهد حکم یعنی ایجاب قبول حضور شود و حال آنست که کجای بشر و طآن متحقق شد و جام مقرر ساخت
 مهر را پس مهر و آن بعد از آن صحیح نباشد و قال تعالی و لا یحل لکم ان تاخذوا منها الثیمون من شیء الا ان یخافا
 ان یتحیضا احد و الله فان خفتم الا یتحیضا احد و بالله فلا جناح علیهما فیما افترقا به و حال آنست شما را که بگیرد از جام
 آنچه دادید زنا یا چیزی در عوض طلاق اگر آنکه ترست زوجه این که بر پا نخواهند داشت حد و حد است یعنی حقوق زوجیت را از او
 که حد است یا فرموده است پس اگر رسید ای حاکمان اسلام که زوجه این بر پا خواهند داشت حد و حد را از او و حل پس هیچ گناه
 بر ایشان در آنچه زن عوض خود داد آنرا و مرد گرفت آنرا ترجم گوید رضی الله عنه مرد را عوض طلاق نباید گرفت و زن را نباید
 داد و گرفت ضرورت پس و فقیه ضرورت باشد هیچ بک نیست در خلع و لازم نیست بر حاکمان که تقیض حال زوجه این کنند بلکه باید
 در آن گفته ایشان را و آنچه ظاهر کردند **مالك** عن یحیی بن سعید عن عمر بن عبد الرحمن بن سعد بن زرقان
 الانصاری انما خبرته عن جید بن بنت سهل الانصاری انما کانت تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان
 الله صلی الله علیه وسلم خرج الی الصبح فوجد جید بن بنت سهل انما کانت تحت ثابت بن قیس بن شماس و ان
 علیه وسلم من هذه فقال لانا جید بن بنت سهل یا رسول الله قال ما شانک قالت لا انا و لا ثابت بن قیس
 لزوجهما فانهما سبعا و رجعا ثابت بن قیس قال یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هذه جید بن بنت سهل فاذنک
 ما شاء الله ان تذکر فقال جید بن بنت سهل یا رسول الله کلما اعطانی عندی فقال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم لثابت خذ منها فاحذ منها و جلیست فی اهلها جید بن بنت سهل الی یوم و رجعا ثابت بن قیس بن شماس
 و سائر رسول الله صلی الله علیه وسلم برآء بسوی نماز صبح پس ثابت بن بنت سهل را از یک دروازه خود در سپای آن شرب پس فرمود
 رسول الله صلی الله علیه وسلم کیت این گفت من جید بن بنت سهل یا رسول الله فرمود و جید بن بنت سهل گفت من جید بن بنت سهل
 و ثابت ثابت همراه من یعنی اتفاق نمانده پس و فقیه آنرا شوم از ثابت بن قیس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه وسلم
 نیست جید بن بنت سهل من آنچه حد است یا رسول الله فرمود که ذکر کن پس گفت جید یا رسول الله هر چه داده است نزد من است
 پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت را که یک از وی این ثابت گرفت از وی و عده نشست بنیبه در قوم خود **مالك**

[illegible]

المجلد الثانی

بن مسعود کان یقول فیم قال کل امرأة انکھا ففی طلاق انما ذالم یسم قبيلة او امرأة بعینها فلا شیء علیہ عبد الله
 بن مسعود یسلف ورا بخصی که گفت ہنری کہ نکاح کہم اور طلاق است کہ این شخص اگر نام ہنرہ است قبیلہ خاص را این قبیلہ را
 بیع لازمیت ہدی **باب الطلاق** مردان فان طلقها الثالثة له فصل له حتی تکم زوجہ طلاق و بارت
 یعنی طلاق کہ عقب وی حجت و رست باشد پس اگر طلاق داد و بار سوم پس اگر نہ این زن حلال نیست تا آنکہ نکاح کند و دیگر
 را بعد از آن اگر آن شوہر نیز یا طلاق و ہذا و او را میرسد کہ بعد از عدہ نکاح کند قال الله تعالی الطلاق مرتن فامسا لیس
 او و تبریح باحسان ولا یصل لکمان فآخذ و امما انیت و من شیا الا ان یحافا الا یقیم احدوہا له فان خضع لا یقیم
 حد و دالله فلا جناح علیہما فیما افدت بہ تالک حدود الله فلا تعتدوہا و من یعتد حد و دالله فلیک
 یم الظلمون طلاق کہ رجعت عقب او میتواند شد و بارت پس از آن یا نکاح ہشتن است بخلت پسندیدہ یعنی رجعت کردن بجز
 یا را کردن است باحسان یعنی حجت کردن یا ایضی حقوق لغتہ و غیر آن رجعت است شمار ای شوہر آن کہ بگیرد از آن زن
 را و او را بجز نفی مہر کہ طلعتہ اند بکند یا نکاح یا طلاق اگر وقتیکہ برسد ہر دو زوج از آنکہ برای ترانہ و شہت حقوق خدا شیا یعنی او را
 در ایضی حقوق زوجیت پس اگر ترسید یا مسلمانان کہ زوج و زوجہ برانند از حقوق خدا شیا پس ہر گناہ نیست بر ایشان
 در آنچه محض خود و از آن آزار یعنی عوض طلاق ہر چه بد و بدوست نیست احکام مقرر کردہ خدا پس تجاوز کنند از آن و ہر کہ
 تجاوز کنند از احکام خدا تعالی پس ایضا ہنرہ شکار فان طلقها فلا یصل لہ من بعد حتی تنکح و جا غیرہ فان طلقہا
 فلا جناح علیہما ان یتراجعا ان یقیم احد و دالله و تالک حد و دالله یقیمہا لقوم یصلون پس اگر طلاق داد
 آن زن یا یعنی بعد از و بارت طلاق سوم و دس حلال نیست این زن بر آن مرد بعد ازین طلاق سوم تا آنکہ نکاح کند موی بحر
 این مرد پس اگر طلاق داد و زوج ثانی پس گناہ نیست بر ایشان کہ رجعت کنند بیکدیگر اگر این ظن نمایند کہ بر پا خواهند کرد احکام خدا پس
 را و آنچه مذکور شد احکام خداست بیان میکند آزار برای قومی کہ میدانند **مالک** من ہشام بن عروہ عن ابیہ انہ قال قال
 الرجل اذا طلق امراتہ ثم اقصمہا قبل ان تنقض عدتها کان ذالک لہ وان طلقها الف مرة فعد رجل الی امراتہ
 فطلقها حتی اذا شارفت القضا عدتها راجعها ثم طلقها ثم قال والله لا اؤیک الی ولا تلحقین لی ابدا فانزل
 الله تع الطلاق مرتین فامساک بمعروف و تسریح باحسان فاستقبل الناس الطلاق جدید من یومئذ
 کان طلق منهم ولم یطلق عروہ گفت بود ہر دم رجعت و تالک حد و دالله یقیمہا لقوم یصلون پس اگر طلاق داد
 او را کہ مذکور شد عدہ میرسد او را کہ ایضا کند و او بود در حق او ایضا کردن داد و اگر چه طلاق داد و او را بر بار پس در زمان حضرت
 مسلم کس کہ موی بسوی زن خود پس طلاق او را تا وقتیکہ نزد یک مسلمانان زن بگذشت عدہ خود و حجت کرد و بلا بعد از آن

تعالی الطلاق
 لا یصل لکمان
 فآخذ و امما
 انیت و من
 شیا الا ان
 یحافا الا
 یقیم احدوہا
 له فان خضع
 لا یقیم
 حد و دالله
 فلا تعتدوہا
 و من یعتد
 حد و دالله
 فلیک
 یم الظلمون
 طلاق کہ
 رجعت عقب
 او میتواند
 شد و بارت
 پس از آن
 یا نکاح
 ہشتن است
 بخلت پسندیدہ
 یعنی رجعت
 کردن بجز
 یا را کردن
 است باحسان
 یعنی حجت
 کردن یا ایضی
 حقوق لغتہ
 و غیر آن
 رجعت است
 شمار ای
 شوہر آن
 کہ بگیرد
 از آن زن
 را و او را
 بجز نفی
 مہر کہ
 طلعتہ
 اند بکند
 یا نکاح
 یا طلاق
 اگر وقتیکہ
 برسد ہر
 دو زوج
 از آنکہ
 برای
 ترانہ و
 شہت
 حقوق
 خدا شیا
 یعنی او
 را
 در ایضی
 حقوق
 زوجیت
 پس اگر
 ترسید یا
 مسلمانان
 کہ زوج
 و زوجہ
 برانند
 از حقوق
 خدا شیا
 پس ہر
 گناہ
 نیست
 بر ایشان
 در آنچه
 محض خود
 و از آن
 آزار
 یعنی
 عوض
 طلاق
 ہر چه
 بد و
 بدوست
 نیست
 احکام
 مقرر
 کردہ
 خدا
 پس
 تجاوز
 کنند
 از آن
 و ہر
 کہ
 تجاوز
 کنند
 از
 احکام
 خدا
 تعالی
 پس
 ایضا
 ہنرہ
 شکار
 فان
 طلقہا
 فلا
 یصل
 لہ
 من
 بعد
 حتی
 تنکح
 و
 جا
 غیرہ
 فان
 طلقہا
 فلا
 جناح
 علیہما
 ان
 یتراجعا
 ان
 یقیم
 احد
 و
 دالله
 و
 تالک
 حد
 و
 دالله
 یقیمہا
 لقوم
 یصلون
 پس
 اگر
 طلاق
 داد
 آن
 زن
 یا
 یعنی
 بعد
 از
 و
 بارت
 طلاق
 سوم
 و
 دس
 حلال
 نیست
 این
 زن
 بر
 آن
 مرد
 بعد
 ازین
 طلاق
 سوم
 تا
 آنکہ
 نکاح
 کند
 موی
 بحر
 این
 مرد
 پس
 اگر
 طلاق
 داد
 و
 زوج
 ثانی
 پس
 گناہ
 نیست
 بر
 ایشان
 کہ
 رجعت
 کنند
 بیکدیگر
 اگر
 این
 ظن
 نمایند
 کہ
 بر
 پا
 خواهند
 کرد
 احکام
 خدا
 پس
 را
 و
 آنچه
 مذکور
 شد
 احکام
 خدا
 است
 بیان
 میکند
 آزار
 برای
 قومی
 کہ
 میدانند
مالک
 من
 ہشام
 بن
 عروہ
 عن
 ابیہ
 انہ
 قال
 قال
 الرجل
 اذا
 طلق
 امراتہ
 ثم
 اقصمہا
 قبل
 ان
 تنقض
 عدتها
 کان
 ذالک
 لہ
 وان
 طلقها
 الف
 مرة
 فعد
 رجل
 الی
 امراتہ
 فطلقها
 حتی
 اذا
 شارفت
 القضا
 عدتها
 راجعها
 ثم
 طلقها
 ثم
 قال
 والله
 لا
 اؤیک
 الی
 ولا
 تلحقین
 لی
 ابدا
 فانزل
 الله
 تع
 الطلاق
 مرتین
 فامساک
 بمعروف
 و
 تسریح
 باحسان
 فاستقبل
 الناس
 الطلاق
 جدید
 من
 یومئذ
 کان
 طلق
 منهم
 ولم
 یطلق
 عروہ
 گفت
 بود
 ہر
 دم
 رجعت
 و
 تالک
 حد
 و
 دالله
 یقیمہا
 لقوم
 یصلون
 پس
 اگر
 طلاق
 داد
 او
 را
 کہ
 مذکور
 شد
 عدہ
 میرسد
 او
 را
 کہ
 ایضا
 کند
 و
 او
 بود
 در
 حق
 او
 ایضا
 کردن
 داد
 و
 اگر
 چه
 طلاق
 داد
 و
 او
 را
 بر
 بار
 پس
 در
 زمان
 حضرت
 مسلم
 کس
 کہ
 موی
 بسوی
 زن
 خود
 پس
 طلاق
 او
 را
 تا
 وقتیکہ
 نزد
 یک
 مسلمانان
 زن
 بگذشت
 عدہ
 خود
 و
 حجت
 کرد
 و
 بلا
 بعد
 از
 آن

المجلد الثاني

است با و پس اگر یک طلاق داد و جدا شود اندی بوجبی که نکاح را کنی پیش است و اگر سه بار طلاق داد و حرام کرده شد بگوید
تا آنکه نکاح کند شوهری بخردی **صالح** عن ابن شهاب عن محمد بن عبد الرحمن بن عبد بن ثعلب عن محمد بن یاسر عن
البکیر انه قال طلق رجل امراته ثلاثا قبل ان يدخل بها ثم بدال ان ينكحها فجاء يستفتی فذهبت معه اسال له
صالح عبد الله بن عباس و اباهرية من ذلك فقال لا تؤی ان تنكحها حتى تنكح زوجا غیره قال فانما كان طلاق
ایاها واحدة فقال ابن عباس انك ارسلت من یدك ما كان للعاص من فضل محمد بن یاسر بن البکیر گفت طلاق داد
شخصی زن خود را سه بار پیش از آنکه دخول کند با او بعد از آن واحد پیدا شد او را که نکاح کند ازین را پس آمد فتوی طلب کرد
پس فرستم با او سوال میکردم برائی او پس سوال کرد عبد الله بن عباس طو بریره را ازین با چرا این گفتند و داد و با جایز نمی بینم
که نکاح کنی با او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر از گفت آن مرد و ازین نیست که بود طلاق او را یکبار پس گفت ابن عباس
هر آنکه نکاح کنی از دست خود آنچه بدست تو بود از فضل یعنی اختیار ترا بود که طلاق دهی و باز نکاح کنی الحال چون سه طلاق
را جمع کنی آنچه بدست تو بود و رفت **صالح** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله بن الأشج عن النعمان بن بشیر
عیاش الاصلی عن یحیی بن عیسا بن عطاء بن جهم و یحیی بن عیسا بن عطاء بن جهم عن عمرو بن العاص عن رجل قال طلق امراته ثلاثا قبل ان
قال طلاق و قلت انما طلاق البکر واحدة فقال لی عبد الله بن عمرو بن العاص انما انت قاضی واحدة تنهها
و الثلاث عمرها حتى تنكح زوجا غیره عطاء بن یسار گفت آمد مروی سوال میکرد عبد الله بن عمرو بن العاص را از یک
مرد یک طلاق داد زن خود را پیش از آنکه دست رسد با او گفت عطاء پس گفت من خیر ازین نیست که طلاق یکبار میداشد
پس گفت مرا عبد الله بن عمرو بن العاص سستی بود که مرا و قصه گوی یعنی بگویم قصه مناسبی نداری یک طلاق عبد الله بن عمرو
و سه طلاق حرام میکند او تا آنکه نکاح کند شوهری دیگر را غیر او **صالح** عن یحیی بن سعید عن بکیر بن عبد الله
بن الأشج انه اخبره عن معاوية بن ابی عیاش الاضاری انه کان جالساً مع عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر
قال فجاء معاظم بن یاسر بن البکیر فقال ان رجلاً من اهل الباهیه طلق امراته ثلاثاً فقبل ان يدخل بها
فماذا یریان فقال عبد الله بن الزبیر ان هذا الاخر صالفاً فی قول فذهب الی عبد الله بن عباس و ابی هريرة
فانی تركتهما عند عائشة فسلمهما ثم انكسنا فاجزنا فذهب فسلهما فقال ابن عباس لا بی هريرة اختربا
ایا هريرة فقد جاءتك معضلة فقال ابی هريرة الواحدة تنهها و الثلاث عمرها حتى تنكح زوجا غیره و
قال ابن عباس مثلاً ذلک انما یجوز معاً و یحیی بن ابی عیاش انصار شمس بن عبد الله بن الزبیر و عاصم بن عمر پس آمد پیش
الشیان محمد بن یاسر پس گفت هر آنکه مروی از اهل باویه طلاق داد زن خود را سه بار پیش از آنکه جماع کند با او پس هر چه

المجلد الثاني

نيت وديانته کرده است بان واقع ميشود **مالك** انه بلغه انه كتب الى عمر بن الخطاب عن الحراق ان رجلا قال لامرأة
 حبلك على غاريل فكتبت عمر بن الخطاب الى عاملها ان مره يوافيني بكم في الموم فبينما هم يطوف بالبيت اذ لقيه
 الرجل فسلم عليه فقال لعمر بن انت فقال نا الرجل الذي امرت ان احلبك عليك فقال عمر سالك بريد هلك البيت
 ما اردت بقولك حبلك على غاريل فقال الرجل يا امير المؤمنين لو استخلفتني في غير هذا الموضع ما صدقتك
 اردت بذلك الفراق فقال عمر بن الخطاب هو ما اردت نوشته شد بسوی عمر بن الخطاب از جانب عراق که مردی گفته
 زن خود را حبلک علی غاریل یعنی رسن تو بر شاخه است و این ماخوذ است از حال و اب چون کسی بخوابد که جانور را بدید بگوید
 رسن بر شاخه ای اندازد تا برود هر کجا که خواهد پس این کنایه است از طلاق پس نوشت عمر بن الخطاب بسوی عامل خود که بفرم آن
 شخص که ملاقات کند با من در یک دو موسم چچ پس در آن اثنا که حضرت عمر طواف مینمود خانه کعبه را که بان ملاقات کرد با آن
 شخص پس سلام گفت بروی پس فرمود حضرت عمر کسی تو پس گفت شخص که من آن کسم که فرموده بودی و رتی من که حاضر کرده
 شود مرا پس تو پس فرمود حضرت عمر سوال میکنم ترا قسم داده بودم و نگار این خانه چه چیز اراده کردی ازین قول خود که حبلک علی
 غاریلک پس گفت آنرا می امیر المؤمنين اگر سگند میدادی مرا در غیر این موضع رست نیکفتم تا تو اراده کرده بودم با آن فراق
 پس فرمود حضرت عمر واقع نه است که اراده کردی **مالك** عن يحيى بن سعيد عن قاسم بن محمد ان رجلا كان
 تحت ولادة لقوم فقال لاهلهما اشكيا فاعواي الناس انها تطليقة واحدة ثم روى في كتابه او بود پستانای
 از آن قوی پس گفت غلامان او را شکمهای منی هر چه میخواهد با او بکنید و این کنایه است از طلاق پس حکم کرد مرد و آن کن
 یک طلاق است **باب البتة والبرية والخلية** این کلمات هر یکی بمنزله سه طلاق است **مالك** عن قاض
 ان عبد الله بن عمر كان يقول في الخلية والبرية انها ثلاث تطليقة كل واحد منها عبد الله بن عمر كلف في ثلاث
 خلية و برية که اینها سه طلاق اند هر لفظی ازین دو **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابی بکر بن حزم ان عمر بن عبد العزيز
 قال البتة ما يقول الناس فيها قال ابو بكر فقلت له كان ابان بن عثمان يجعلها واحدة فقال لعمر بن عبد العزيز
 لو كان الطلاق الغاما اقلت البتة من شئنا من حال البتة فقد دعى الغاية القصوى ابو بكر بن حزم گفت مرا این
 عمر بن عبد العزيز پرسید که لفظ بتة چه میگوید مروان در آن گفت ابو بكر بن حزم پس گفتم او را که ابان بن عثمان میگوید آنرا یک
 طلاق پس گفت عمر بن عبد العزيز اگر طلاق هزار بار بودی باقی نگذاشتی لفظ بتة آن چیز را که لفظ بتة گفت پس بر آن قصد
 کرده است حد آخر را **مالك** عن ابن شهاب ان مروان بن الحكم كان يقضي في الذي يطلق امرأته البتة انها
 ثلث تطليقات مروان بن الحكم حکم میکرد در باب شخصی که طلاق داد و زن خود را بلفظ بتة که این کلمه سه طلاق است

قلت
 عليه اهل العلم

يسير وادرك عقوبت کند عبد الله بن عبد الرحمن را که مانع نشود میان من و میان زن من برگشت ثابت پس آمد بدین
 پس همنه زن عبد الله بن عمر سلمان زفاف زن من کرد آنکه داخل کرد او را بر من و در پشت عبد الله بن عمر بعد از آن محبت
 کردم عبد الله بن عمر را روز طوی خود برای طعام و بیمه پس آمد پیش من **باب طلاق السكران** و بیان حکم طلاق
 کسی که مست باشد **مالك** ان يلقن سعيدين وسليمن بن يسار اسلا عن طلاق السكران فقال
 اذا طلق السكران جاز طلاقه واذا قتل سعيدين وسليمن بن يسار اسلا عن طلاق شخص مست
 پس هر دو گفته دقتی که طلاق و بدست جایز است طلاق او وقتی که یکشده گشته شود و او را **قال** مالك و ذلك الامر
 عندنا كالتامك و همین است حکم مسلم نزدیک **باب طلاق الهازل** و بیان طلاق شخصی که بازی طلاق
 و **مالك** عن يحيى بن سعيد بن سعيدين ان قال قلت ليس فيهن لعب النكاح والطلاق و
 العتق سعيد بن يساب گفت شپز نیست که نیست در آن حکم بازی نکاح و طلاق و عتق یعنی اگر بنزل گوید واقع میشود یعنی
 و تنبیه بر زبان عاقل مانع لفظ صحیح طلاق جاری شد پس فایده نمیدد آنکه گوید من درین قول بازی اراده داشتم
 آنکه اگر قبول داشته شود این قول از وی بر آید معطل نماید احکام مخصوص گردیده شد این سه چیز ذکر برای تاکید امر فرمود
 و الله علم **باب المقتدر من طلاق** و حی بمنزلة المنكحة في الميراث معتده از طلاق و حی بمنزلة المنكحة
 و حکم میراث **مالك** عن يحيى بن سعيد بن محمد بن جهمان قال كانت عند جدك امرأتان هاشمية وانصار
 فطلق الانصارية وهي ترضع فموت هاشمية ثم هلك عنها ولم تحض فقالت انا ادرتم الحض فاختصمنا الى عثمان
 بن عفان فقتضى لها بالميراث فقامت الهاشمية عثمان فقال هذا عمل ابن عمك هو اشد علينا لهذا يعني
 بن ابي طالب بود نزدیک جد محمد بن جهمان دوزن یکی هاشمیه و دیگری انصاریه پس طلاق داد انصاریه را و او شیر میداد
 پس گذشت بروی کی سال بعد از آن جد محمد بن جهمان فوت شد حال آنکه آن زن انصاریه جایز نشده بود پس انصاریه
 گفت من دارم او می شوم که هنوز جایز نشده ام پس خصوصیت کردند نزدیک حضرت عثمان پس حضرت عثمان حکم کرد
 برای او میراث پس او است کرد هاشمیه حضرت عثمان را پس گفت عثمان این حکم کردن کار عم نادانست و می شوره داد
 ما را ما بخیم مرا میداشت علی بن ابي طالب را منبر حج گوید رضی الله عنه متفق اند علما بر آنکه اگر طلاق داد شخصی زن خود
 طلاق حی بعد از آن مردی از زوجین پیش از آنکه عدة گذرد و دارم میشود و او را آن دیگر **باب ميراث**
 الميتة و بیان حکم زنیکه مطلقه باشد بلفظ البته **مالك** عن ابن شهاب عن طلحة بن عبد الله بن عوف
 قال وكان علم بذلك عن ابي عبد الله بن عبد الرحمن بن عوف ان عبد الرحمن بن عوف طلق امرأته البته وهو من بعض فورها

و اذا جئنا به
 لفظ الطلاق على لسان
 العاقل لا يقع ان يقول
 كنت في قول لا عدالة
 و قول ذلك منه تعللت
 و حكم و حقه و الثالث
 بالبركة تأكيد الفرج
 من موطأ الإمام مالك بن أنس رحمه الله تعالى
 في فضائله
 كتاب الطلاق
 امرته طلاقا صحيحا
 ثبوت احد ههنا
 قبل انقضائه العدة
 برهان لاخر
 ٢٥

الجلد الثاني

في هذه ضايت
 الذرة فلا مرث له
 انفقوا على اهل
 الزور فقال ابو حنيفة
 له الميراث ما دام
 في العدة وقال الطائفة
 في الطهر ما قبل ولا ميراث
 وقال المالكية لا ميراث
 وان مات بعد انقضاء
 عدتها بعد انكاح

04

6.

المجلد الثاني

مثل ذلك گفت الك وريد مر از قاسم بن محمد مازن قول ابن شهاب قال قال ليس للمعتقة عندنا حد معروف
 في قتلها ولا كغيرها گفت الك نيت برأى معتقة زديك ماحدي دانسته شده نه در عيل آن و نه در كير آن **باب**
 لحدثة المطلقة قبل الميسر يت عدت زني را كه طلاق داده شود پیش از ميسر قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا
 اذا نكحتم المومنات ثم طلقوهن من قبل ان تمسوهن فما لكم عليهن من عدة تعتدونها فتمتعوهن ^{منه} في
 سواها جهيلاً اي سلمان قتي كه نكاح كرويز زمان مسلم يا بعد از ان طلاق داديد ایشان را پیش از آنكه جماع كنيد ایشان
 پس نيت شما را بر ایشان ايج عدتي كه شمار كنيد از آن پس متعه و پيدایشان را و بگذارد ایشان را كد شستن نمك **باب** المطلقة
 بعد الميسر عليها العدة فان كانت حاملاً فعدتها ان تضع حملها وان كانت تحيض فعدتها ثلثة قروء
 وان كانت لا تحيض من صغير او كبير فعدتها ثلثة اشهر و نيكه طلاق داده شود بعد جماع كد بر وی عدة پس اگر باشد
 حامل پس عدة او وضع شدن حمل است و اگر ذات حیض باشد پس عدة وی سه قروء است و اگر باشد كه حیض نمی آرد
 از هر چه خورد و سالی یا كلان سالی پس عدت وی سه ماه است قال الله تعالى والمطلقات يتربصن بأنفسهن ثلثة
 قروء ولا يحملن ان يكنن ما خلق الله في ارحامهن ان يكن يومن بالله واليوم الآخر وبعولتهن احق بدهن
 هن في ذلك ان اردوا اصلاحاً و هن مثل الذی علیهن بالمعروف وللرجال علیهن حد حبر والله
 عز و جل یحکم و از زمان كه طلاق داده شد ایشان را انتظار سه حیض یا سه طهر كن تند خوشتن را و جای نیت ایشان را پیش
 آنچه آفریده است خدا در رحمهای ایشان یعنی ولد و حیض اگر ایام آن آرد بخدا و روز بار بپسین و شوهر ان ایشان
 سزاوارترند ببار آوردن ایشان و رجالتهم و در نیت اگر خواهند نیکو کاری و زمان مهلت مانند آنچه بر زمان
 است بوجه پسندیده یعنی زنان را بر مردان حق است چنانكه مردان را بر زنان حق است و مردان مهلت بر زنان
 بلند می مرتبه یعنی فرمان روائی و خدا غالب استوار کار است قال الله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء
 فطلقوهن لحدن و احصوا العدة و اتقوا الله و لكم لا تحرجوهن من بيوتن ولا يخرجن ان ياتين بفتا
 مبينة و تلك حد و الله و من يتعد حد و الله فقد ظلم نفسه لا تدري لعل الله يجذب بعدك
 امرافا فاذا بلغن اجلهن فامسكوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف و اشهدوا ذوی عدل انتم
 و اقيموا الشهادة لله ذلك ليعظيهم من كان يؤمن بالله واليوم الآخر و من يتق الله يجعل له
 مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله
 لكل شيء قدراً و الا اني لبئس من المحيض من لساؤكم ان او تبتم فعدت ثلثة اشهر و الا اني لم يحضر

له قلت
 اتقوا اهل العلم على
 المطلقة قبل الفرض
 الميسر
 و ان المطلقة بعد الفرض
 قبل الميسر لا متعة
 لها بل لها نصف
 المفروض و اختلافوا
 في الدخول بها فقال
 البخاري لا متعة لها
 فان مشركان حسنا
 و قال الشافعي لا تستحق
 حاكم
 المتعة لقوله تعالى و
 الطلاق مستلزم بالمعروف
 له قلت
 اتقوا اهل العلم على

[illegible][illegible][illegible]

ان يكون من
امراض كدمات وجهد
اجرة الزحار والشمس
بان يترافى الورد والليمون
على جوفسي وان
تقلبت في خافضات
في اجرة خافضات
له اخرى في خافضات
والوالد غير والدة
لصبي امين في دو
ستار اهل الشوش
ان يوسع على الساجم
المريضات الا ان
عليه من شمس خافض
حاصل فان الورد

نزدیک است که پیدا خواهد کرد خدا شجاعا بنی ساسان را **باب** القروه هی الاطهار مرد از قروه و در آیه کریمه
 طهر است **مالك** عن ابن شهاب عن عمرو بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين انها اتقلت حفصة
 بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق حين دخلت في الدم من الحيضة الثالثة قال ابن شهاب فذكرت ذلك
 بنت عبد الرحمن فقالت صدق عروة وقد جاء بها في ذلك ناس فقالوا ان الله تعالى يقول في كتابه ثلثة قروه
 عائشة صدقتم وهل تدعون ما الاقرا اما الاقراء الاطهار عروه روايت كره حضرت عائشة نقل كنائس حفصة بنت
 عبد الرحمن باوقتي كه دخل شد در حیض سوم گفت ابن شهاب ذكر كردم اين قصه را در پیش عمويت عبد الرحمن پس گفت عمو
 رست گفت عروه و هر آنچه بحث کرده بودند با عائشة درين مسئله جمعی از مردان پس گفتند بر آنی خدا شجاعا بنی ساسان را
 خود ثلثة قروه پس گفت عائشة رست گفتند آيا ميدانيد كه اقرا چیست بخارن نیست كه اقرا را طهارت **مالك** عن
 شهاب انه قال سمعت ابا بكر بن عبد الرحمن يقول ما ادر كنت احد من فقهاءنا الا وهو يقول هذا يريد قول عائشة
 ابن شهاب گفت شنيدم از ابو بكر بن عبد الرحمن كه ميگفت نذرياقتم کسی را از فقهاء شهر خود گر كه ميگفت بهين قول مراد است
 قول حضرت عائشة **مالك** عن نافع وزيد بن اسلم عن سليمان بن يسار ان الاحمر هلك بالشام حين دخلت
 امراته في الدم من الحيضة الثالثة وقد كان قد طلقها فكتب معاوية بن سفيان الى زيد بن ثابت يسال عن ثلثة
 فكتب اليه زيد انها اذا دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت منه وبرئ منها ولا تؤثر ولا يوطأ احمر
 قضا كرد در شام وقتی كه دخل شد زن او در حیض سوم حال اكتمه او را طلاق داده بود پس نوشت معاوية بن سفيان بسوی
 زيد بن ثابت سوال ميكرد او را زين ابجر پس نوشت بسوی ابو زيد بن ثابت كه اين زن وقتی كه دخل شد در حیض سوم پس بر آنی
 بی تعلق شد از شوهر و شوهر بی تعلق شد از وی وزن وارث مرد نمی شود و مرد نیز وارث زن نمیشود **مالك**
 عن نافع عن عبد الله بن عمر انه كان يقول اذا طلق الرجل امراته قد دخلت في الدم من الحيضة الثالثة فقد برئت
 منه وبرئ منها ولا تؤثر ولا يوطأ احمر بعد من عمر ميگفت وقتی كه طلاق داد مرد زن خود را پس داخل شد در حیض سوم
 پس بر آنی زن بی تعلق از مرد و مرد بی تعلق شد از زن وزن وارث مرد نمیشود و مرد نیز وارث زن نمیشود **قال مالك**
 وهو الامر عندنا گفت مالك بهين است حكم نزد يك **مالك** انه بلغه عن القاسم بن محمد وسالم بن عبد الله
 وابي بكر بن عبد الرحمن وسليمن بن يسار وابن شهاب انهم كانوا يقولون اذا دخلت المطلقة في الدم من الحيضة
 الثالثة فقد بانت من زوجها ولا ميراث بينهما ولا رجعة عليهم باقاسم بن محمد وسالم بن عبد الله وابو بكر بن عبد
 الرحمن وسليمن بن يسار وابن شهاب ميگفتند و قبيكه دخل شد زن مطلقه و حیض سوم پس بر آنی جدا شد از شوهر خود

اضافه وظاهر در صورت ازدواج بود دیگر مقتضی بنیای که سبب نزول آیه است پس مقتضی بنیای را غم و غم
 را از نکاح بازواج اول منع کرده بود که زوج منع کرده باشد از نکاح با هر که خواهد یا نیست که خطا یا ولید باشد و
 در صورت انتشار ضمایر لازم می آید از طلق و نكاح و جواب از حد شده اول آیت است که اصل کلام ازدواج بود اما چون این آن غایت گردید
 این بنده نیست که خطاب بازواج باشد و جواب از حد شده اول آیت است که اصل کلام ازدواج بود اما چون این آن غایت گردید
 و میل نمودند ایشان باعتبار ایل از و این گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و ازواج ایشان
 همان خواهند بود که ایشان خواهند و جواب از حد شده دیگر آیت است که مقتضی بنیای را غم و غم
 هم نموده است بلکه بطریق فحوی چون دید که خدا تعالی از و این گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و ازواج ایشان
 انبعاث دعیه عقد نیست که وی نیز در غرض ولید خود مصیبت نیست بجهت لزوم فساد حال مرآت و در هر یک کسی که غایت دارد
 در و میل دارد بسوی دی و انبعاث دعیه عقد بعد ظهور وجه صواب و الله اعلم و فقیر خویش نیکند که حل نماید را بر مبنی و در و این گفته شد بجهت تنبیه بر آنکه منع کردن ایشان فایده نمی بخشد و ازواج ایشان
 بوجهیکه اهل عرف از آن آیه فهم نکنند زیرا که تجریش این توجیه این از استفاده معانی قرآن بطریق لغوی با ظاهر مریدانی
 المبتدئین السکنی ولا نفقه لها الا ان تكون حاملاً زینکه مطلقه باشد بلفظ البتة برای و لازم است سکن نیست و
 رانفقه آنکه حال باشد **مالك** عن عبد الله بن يزيد عن ابي اسود بن سفيان عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن عوف
 عن فاطمة بنت قيس ان ابا عمر بن حفص طلقها البتة وهو غائب اشام فارس اليها و كذا به بتغير فخطت ففعل
 والله مالك علينا من شيء جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكرت ذلك له فقال ليس لك عليه نفقة و
 امرها ان تعتد في بيت ام شرياب ثم قال تلك امرأة يغتمها اصحابي اعتدي عند عبد الله بن ام مكتوم فانه رجل
 احمي تضعين شيالك فاذا حلت فاذا نيتي قالت فاما حلت فذكرت له ان معاوية بن سفيان و اباجهم بن هشام
 خطباني فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اما ابو جهم فلا يضيع عصاه عن عاتقه و اما معاوية فصعلوك
 لا مال له انكح اسماء بن زيد قالت فكم هتمتم قال انكح اسماء بن زيد ففككت فجعل الله فيه خيرا و اغتبطت
 ابو عمر بن حفص طلاق و اد فاطمة بنت قيس را طلاق بابت که رجعت را کنایه نبود و ابو عمر در غایب بود بناهی شام پس فرستاد
 بسوی فاطمه وکیل ابو عمرو جبرائیل بن اسد بن جبرائیل گفت وکیل بخدا سوگند که نیت ترا بر و ما هیچ چیز پس آمد فاطمه بنی
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس فکر کرد این با جبراد حضرت او پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیت ترا بشو
 تو هیچ نفقه داور که عده نشیند در خانه ام شریک بعد از آن فرمود ام شریک زنی است که در حل می شود بدو
 اصحاب بن عدت بنشین نزد یک عبد الله بن ام مكتوم پس بر آن مردی است تا میان بنی جامه خود را پس وقتی که برای آن

خبر دار کن مرا گفت فاطمه پس وقتی که برآمد از عده ذکر کردم در جناب آنحضرت صلی الله علیه و سلم که معاوی بن ابی سفیان و ابی جهل بن هشام بنیام کج خلق فرستادند مرا پس فرمود ابی جهل هر دو میگذارد و عصای خود را از کتف خود یعنی عادت دارد که نمازهای زنده بجماعت و اما معاویه پس بنیوت نیست و او را ملی کج خلق کن اسماعیل بن زید را گفت فاطمه پس مکروه ششم کج خلق و بعد از آن باز فرمود کج خلق کن اسماء را پس کج خلق کردم با او پس پدید آمد خدا تبارک در کج خلق او خیر را و بر من غبطه کرده شد

مالک عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد عن سلیمان بن یسار انه سمع ما یذکر ان ان یحیی بن سعید بن العاص طلق امراته نفث عبد الرحمن بن الحكم البتة فانطلقا عبد الرحمن بن الحكم فارسلت عائشة ثم لم یکن المروان بن الحكم وهو یومئذ امیر المدینة فقالت ان الله وازد للمروة الی بدتها فقال مروان فی حدیث سلیمان بن یسار ان عبد الرحمن علیه و قال مروان فی حدیث القاسم و ما بلغك شأن فاطمة بنت قیس فقالت عائشة لا یغیرک الا ما ذکر حدیث فاطمة فقال مروان ان كان بك شر تحسبك ما بین هذین من الشرفین محمد سلیمان بن یسار یسکت ذکری یحیی بن سعید طلاق داد زن خود را که دختر عبد الرحمن بن الحكم بود بطلاق بات پس نقل کرد و او را عمر بن زید فرستاد حضرت عائشة بجانب مروان دوی در آن روز را میردین بود پس گفته فرستاد که بنرس از خدا و رد کن و باز مروان آن زن را بسوی خانه او پس گفت مروان در رویه اش سلیمان که عبد الرحمن غالب آمد بر من و گفت مروان در رویه فاطمه از سیده بنو نضر فاطمه بن قیس بن فرمود حضرت عائشة ضرر میکند تا که یاد کنی حدیث فاطمه را پس گفت مروان اگر هست با تو ضرر حدیث فاطمه یعنی عذر طول سالان او یا اقارب شوهر خود پس گفت میکند ترا آنچه در میان یحیی بن سعید بن العاص و بنت عبد الرحمن ابن الحكم است از شر و فساد یعنی ایهم منا غیبت و بنا غرض دارند پس بگو برون ایشان منجر زیاده از آن شرخا بدید و الله علم **مالک** عن یحیی بن سعید بن زید بن عمرو بن نفیس کانت تحت عبد الله بن عمرو بن عثمان فطلقها البتة فانطلقت فانکر ذلک علیها عبد الله بن عمرو و فخر سعید بن زید بود در کج خلق عبد الله بن عمرو عثمان بن یسار طلاق داد و او را طلاق بات پس نقل کرد و او پس انکار کرد بر یحیی عبد الله بن عمرو **مالک** انه سمع ابن شهاب قول المبتوتة لا ینفخ من بینها حتی یصلها نفقة الا ان تكون حاملا فینفق علیها حتى تضع حملها

قال مالك وهذا امر عذنا ان شهابا گفت مطلقه بطلاق بات بیرون نیاید از خانه خود تا آنکه حلال شود و نیست و نفقه اگر آنکه حامل باشد پس خرج کند بوی در صورت حمل تا آنکه نهد یا بشکم خود را گفت مالک و همین است حکم زوکیا ترجمه گوید رضی الله عنه عائشه رضی الله عنها ذکر میکرد که سبب اقطاع سکنی نیست که فاطمه در مکان حوش بود پس حش حاصل شد و آنحضرت ازین جهت خضت دادند و سعید بن یسیر میگفت که در زبان فاطمه در آن روز یعنی بدگوی پس بان

انفسهم الى المذبح على ان
 المظقة الرجعية تسبق
 النفقة والسكنى واختلفوا
 في الميثاق فقال من
 لا نفقة لها ولا سكنى
 طهرت باطاعتها
 فبين ما قالوا فثبت
 على النفقة والسكنى طاعة
 الرجعية وقال الشافعي
 السكنى كحل حال فانها
 لها ما لا نفقة لها
 عاشت من غير المسبب
 انكر على طاعة
 حاشا
 ٥٢
 وانما خص النبي صلى الله
 عليه وسلم لما ان قبل
 طبع وسلمهما سبب
 في بيت غيرهما
 واختلفوا في ذلك السبب
 فروي عن عائشة ان
 كانت في مكان فخرج
 على راحلة فاذل الفرس
 لها النبي صلى الله
 عليه وسلم سبب
 وقال سعيد بن المسيب
 انما اختلفوا في طاعة النبي
 صلى الله عليه وسلم
 لما اكل
 عليه من حيث انها
 كتبت السبب فيم
 السامع في قسمة

حامل بود پس گفت عبد الله بن عمر وقتیکه نمیداد شکم خود را پس بر آینه حلال شد پس خبر داد و او را مردی از افسار کشیده بود
 نزدیک او عمر بن الخطاب فرمود اگر بزرگوار حال آنکه شوهر او بر خنجر غل خود دست دهن کرده نشسته است هنوز حلال شد **مالک**
 عن سعید بن اسحق بن کعب بن عجرة عن عمت زینب بنت کعب بن عجرة ان الفريجة بنت مالک بن سنان و
 اخت ابی سعید الخدری اخبرتها انها جادت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم تسالاه ان ترجع الى اهلها في بني خديجة
 فان زوجها خربهم في طلب ابي عبد الله ابقوا حتى اذا كانوا بطرف القدوم ادركهم فقتلوه فسال رسول الله صلى
 عليه وسلم ان ارجع الى اهلها في بني خديجة فان زوجها لم يتركها في مسكن يملكه ولا نفقة قالت فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم نعم قالت فانصرفت حتى اذا كنت في الحجرة ناداني رسول الله صلى الله عليه وسلم وامرني ففوت
 له فقال كيف قلت فرددت عليه القصة التي ذكرت له من شان زوجي فقال اسكني في بيتك حتى ياتيكم الكتاب
 اخبرته قالت فاعتددت فيه اربعة اشهر وعشرة قالت فلما كان عثمان بن عفان ارسل الي فسالني عن ذلك ف
 فانه عير وقصني بفرعيعه وقر مالک بن سنان وادوا خبر ابو سعید خدری بود آید بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوال میکرد
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم خصت آنکه باز گرد بسوی قوم خود در بنی خدیجه پس بر آینه شوهر او بر آید و تقصص علانی بگوید
 از آن او که گر خنجر بود تا آنکه رسیدند غلامان بناجیه قدوم دریافت ایشان را پس آن غلامان نشستند او را گفت فرعی پس سال
 کردم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خصت آنکه رجوع کنم بسوی قوم خود در بنی خدیجه پس بر آینه شوهر من گذشت است مرد او
 خانه که مالک او باشد و نه نفقه گفت فرعی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم آری رجوع کن گفت فرعی پس باز گشتم
 تا وقتی که رسیدم بچای و یاری که برگرد خانه آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم آواز دادم آنحضرت صلی الله علیه وسلم با فرمود که
 که ندانم مرا پس آواز داده شد مرا پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چگونگی صورت سله پس نایا ذکر کردم پیش آن
 حضرت صلی الله علیه وسلم تصدرا که او را ذکر کرده بودم پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حال شوهر خود پس فرمود در آن
 در خانه خود تا آنکه برسد میعاد عده بنهایت خود گفت فرعی پس عده نهم در آن خانه چهار ماه و ده شب گفت فرعی پس
 وقتی که خلیفه شد حضرت عثمان آدم فرستاد بسوی من پس حال کردم ازین بابر پس خبر دادم او را پس پیروی نکرد و حکم نمود
مالک عن حمید بن قیس الکلی عن عمرو بن شعيب عن سعید بن المسیب ان عمر بن الخطاب کان یرد
 المتوفی عنہ من ابناء جهم من البیضاء یمنعہن الحج عمر بن الخطاب باز میگردد از زنان باکوفات یافته بودند از سر ایشان
 شوهران ایشان از بیدار یعنی از روی الخلیفه منع میکرد ایشان را از حج **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه ان الشا
 بن جباب توفی وان امره اقر جادت الى عبد الله بن عمر فذکر له وفاته زوجها و ذکر له حرثا بکفاة و سالته

فی الجاهلیة ترجی بالبعرة علی رأس الحول **قال** حمید بن نافع فقلت لزیب وانی بالبعرة علی رأس الحول
 فقالت زینب كانت المرأة اذا توفي عنها زوجها دخلت حفشا ولبست ثوباها ولم تمس طيبا ولا شيئا حتى تمها
 سنته ثم توفى بديارها وشارة او طائر فتقتض به فقل ما تقتض بشي الامات ثم تخرج فتعطي بعرة فتزجي بها ثم
 تراحم بعد ما شاءت من طيب او غيره **قال** مالك والحفش البيت الردي وتقتض تصنع به جلد هكالمش
 گفت زینب فخر ام سلمه که در آمد بر ام حبیبه زوجه آنحضرت صلی الله علیه وسلم وفتیکه متوفی شد پدر او ابو سفیان پس طلب کرد
 ام حبیبه خوشبوی که در روی زردی بود آن خوشبو خلوق بود یا غیر آن پس بدست خود گرفت آنرا کثیر کی بعد از آن لید
 آنرا بخسارای ام حبیبه بعد از آن ام حبیبه گفت بخیریت مرا خوشبوی هیچ جهت بخیر آنکه شنیدم آنحضرت صلی الله علیه
 وسلم که میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بویست زیاده از شب مگر
 بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار ماه و ده شب گفت زینب بعد از آن داخل شدم بر زینب بنحش وقتی که دفات یافت
 برادر او پس طلب کرد خوشبو را پس بایده از آن بعد از آن گفت بخیریت مرا خوشبو حاجت بخیر آنکه شنیدم آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم که بر من میفرمود حلال نیست هیچ زنی را که ایان آورده است بخدا و روز آخر که ماتم بگیرد و بویست زیاده
 از شب مگر بر شوهر خود که ماتم بگیرد چهار ماه و ده شب گفت زینب و شنیدم از او خود ام سلمه که میگفت آد زنی
 پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله هر آنی دختر من متوفی شده است از سر او شوهر او و هر آنی بیارنده
 است از جهته چشم خود آید مگر منم و چشم او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که فی دو بار یا کنه بار این جواب و
 سوال تکرار شد هر بار آنحضرت صلی الله علیه وسلم میفرمود فی بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بخیر آنست
 که عده چهار ماه و ده شب است و هر آنی کی از شوهر جا بلتیه می اندخت لشک را نزدیک انتها رسال گفت حمید پس گفت من
 و چیت معنی اندختن لشک را نزدیک انتصار رسال پس گفت زینب که در زمان جا بلتیه وقتی که متوفی میشد از زنی شوهر او
 داخل میشد صدترین خانه وی پوشید بدترین جامهای خود استعمال میکرد خوشبو را و نه چیزی از امور زینت تا آنکه می
 گذشت بروی کمال بعد از آن آورده میشد پیش او جانور خری یا بز یا مرغی پس بر بدن خود میمالید آنرا پس کم بود که بز
 خود باله چیز را اگر آنچیز بمیرد بعد از آن بری آمد از آن خانه پس داده میشد بدست او پس کی می اندخت آنرا پس از آن جز
 میکرد بعد از این مقدمه هر چه خوشبوی از خوشبو یا غیر آن گفت و حفش خانه روی را گویند و معنی تقصیر است که مسکین را
 جانور پوست بدن خود را بوجی که می بالد رفع کننده سحر از خود **صالح** عن نافع عن صفیة بنت ابی عبیدة
 عاتشة و حفصة زوج ابی بنی صلی الله علیه وسلم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یحل لامرأة

[illegible]

عده خود پس داخل شد بروی شوهر و یا داخل نشد هر صورتی راه نیت شوهر اول بالسوی او گفت ایا که و همین است حکم
 مقرر نزدیک ما و اگر نیت زوج او پس ایش از آنکه نکاح کند پس اوافق است **آنگون قال** مالک و ادعت بعض الناس بغير
 النية قال بعض الناس على عمر بن الخطاب انه قال يخبر زوجا الاول اذا جاء فحدا قها او في امراته گفت يك
 درایفتم بعض علما را که انکار میکردند آن مقوله را که بعض مردان بربسته اند بر عمر بن الخطاب که اختیار داده شود شوهر اول
 وقتی که بیاورد اگرچه گنبد و مهر آن زن یا بکبر و زن خود را **باب** اجتماع العدتين و وجوب العدة على المدخلة
 بشبهة اب و زبیران حکم جمع شدن دو عده و وجوب عده بر زنی که جماع کرده شد و را بشبهة **مالک** عن ابن
 شهاب عن سعيد بن المسيب و عن سليمان بن يسار ان طليحة الاسدي كان تحت رشيدها الثقفي فطلقها
 فحكمت في عدتها فخرج عمر بن الخطاب و ضرب زوجها بالخفقة ضلوات و فرق بينهما ثم قال عمر بن الخطا
 ايا امرأة حكمت في عدتها فان كان زوجها الذي تزوجها لم يدخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها
 من زوجها الاول ثم كان الاخر خاطبا من الخطاب وان كان دخلها فرق بينهما ثم اعتدت بقية عدتها
 من زوجها الاول ثم اعتدت من الاخر ثم لا يجتمعان ابدا و قال سعيد بن المسيب لها مهرها بما استحل
 منه طليحة اسدي بود در نکاح رشید ثقفی پس طلاق داد او را پس نکاح کرد طليحة در عده خود پس زد او را عمر بن الخطاب
 زد شوهر او را بدره چند بار و جدا ساخت ایشان را گفت عمر بن الخطاب بر زنی که نکاح کند در عده خود پس اگر باشد آن
 شوهر اول نکاح کرده است با او هنوز داخل کرده تفرقه کرده شود میان ایشان بعد از آن عده نشیند باقی ایام عده خود
 را از شوهر اول بعد از آن باشد آن شوهر دوم فرزند نیاورد پس عده نشیند و اگر داخل کرده است با او جدا می اندخته شود در
 میان بعد از آن عده کشد باقی عده خود از شوهر اول بعد از آن عده کشد از آن شوهر دیگر بعد از آن جمع نشوند هرگز گفت
 ابن المسيب او را است مهر اوسب آنچه حلال دانسته فوج او را مترجم گوید ترجم نکاح او جمع علیه است و الله اعلم مترجم و قتیله جمع
 شود بر زنی دو عده از دو کس آنکه وطی کرده شد او را در عده غیري بشبهة پس متدخل میشوند نزد اکثر علما و دو عده و
 حقیقه میگوید متدخل واقع نشود و قول حضرت عمر که غم لا يجتمعان ابدا و این قول حضرت عمر متفرد است که شخصی نکاح
 تنی را در عده دیگری تفرقه اندخته شود در میان ایشان تفرقه اندی و عامر ابل علم را آن اندکه حلال میشود آن زن
 برای زوج دوم بعد از خروج از عده شوهر اول و الله اعلم **باب** تستحب العقيقة مستحب است عقیقه کردن آن
 تولد فرزند **مالک** عن زيد بن اسلم عن رجل من بني ضمرة عن ابي ران قال سئل رسول الله صلى الله
 عليه وسلم عن العقيقة فقال لا احب العقوق و كأنه انما كره الاسم و قال من ولد له ولد فاحب ان

[illegible]

مستخرج من مجلة الأوكلي ١٢

انا الجليلي
يعلى مؤيد والفرقة
قالب الترميم بالبقعة
المسكي والرجل هو
الفرقة الجليلي
القبليين والله
امام

ينسك عن ولده فليقل سوال کرده شد حضرت صلی الله علیه وسلم از عقیقه پس فرمودن دوست نیدارم حقوق را گویا
که مکرده دشت نام حقوق را و فرمودم که اگر فرزندی متولد شود پس بخوابد که گنج کند از فرزند خویش را بدید که بکن مالک عن
نافع ان عبد الله بن عمر لم يكن لبيالة اهل من اهل عقيقته الا اعطاه اياها وكان يغرق عن ولده بشاة شاة
عن الدكوري والاثالث عبد الله بن عمر سوال نيكردا و اورا پس از اهل خانه او عقیقه مكرسيد او را عقیقه وعقیقه ميكردا و او را
خود يك شاة از دكوري و اثالث مالك عن ربيع بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن ابراهيم بن الحارث التميمي انه
قال سمعت ابی بيسطبع العقيقه ولو بعصفور محمد بن ابراهيم عني قلت شئتم ان اذن خود که مستحب عقیقه اگر چه
بكنجك باشد مالك انه بلغه انه عرق عن حسن وحسين ابني علي بن ابي طالب مالك اسيد که عقیقه کرده
از امام حسن و امام حسين رضي الله عنهما پس ان علي بن ابي طالب رضي الله عنه مالك عن هشام بن عمرو ان اياه عرف
بن الزبير كان يعق عن نبيه الذكوري والاثالث بشاة شاة عمرو بن الزبير عقیقه ميكردا و از فرزندان خود پس ان و خور
بيك يك بز مترحم كويد عقیقه سنت است نزد اكثر علماء مكرز و ابو حنيفة عقیقه سنت نیست و در حديث ترمذی و دوز از پس يك
بزار و خرا آمده و همین است قول شافعي و محلی گفته که حاصل میشود سنت بيك بز و عقیقه پس و كمال سنت و دوز است گفت
شافعي که عقیقه در خوردن و تصدق كردن حكم صحيحه دارد و سنت است بختن آن و نباید شكست همچنان آنرا و فوج کرده شود
روز بستم از ولادت و نام مولود و نیز در آن روز كه است بشود و و خلق پس مولود و بعد فوج عقیقه سنت است باب
ليستحب ان يتصدق بزنة شعر المولود فخره مستحب است که صدقه دهد بمقدار وزن آن فرزند از نقره مالك
عن جعفر بن محمد عن ابيه انه قال وزنت فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعره حسن وحسين وزينب
وام كلشوم فمصدق بزنة ذلك فخره حضرت فاطمه رضي الله عنها وزن کرد موسى حسن و زينب و ام كلثوم
پس صدقه داد بوزن آن از نقره مالك عن ربيع بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن علي بن حسين انه قال وزنت
فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم شعره حسن وحسين فمصدق بزنة فضة وزن کرد حضرت فاطمه
الله عنها موسى امام حسن و موسى پس صدقه داد بوزن آن از نقره باب يجب احياء المولود بالا رضاع حولين
كاملين لا اذا اجتمع رأي الوالدين عن تشاور منهما على ان القطام لا يضرمه فحينئذ يجوز لقطام قبل
الحولين والرضع يجوز ان تكون الوالدة او الظئر المسترضعة فان لم تيسر المسترضعة او لم يقدر الوالد
على استيجارها تعينت الوالدة فان ارضعت الوالدة فليس لها الا التفقة والكسوة بالمعروف
بما كان بسبب الزوجية وان ارضعت الظئر فلم يجرها ما جرت به بريد و ما در تدبير زندگی فرزندش خورم

قلت
العقيقة سنت عند
اکثر اهل العلم ابا
خليفة فانه قال ليست
بسنة ونحو الترمذی
حديث عن الغلام شاتان
ومن الجارية شاة فقال
الشافعي بذلك قال محلی
في تحقيق قوله يحصل
اصل السنة في عقیقه
الذكور بشاة كما في السنة
شاتان وقال الشافعي
العقيقة في كل التصديق
٩١
ولا عقیقه و ليس جازما
يوم سابع ولدت له
بعضه و عثمان له
قلت
عليه الشافعي

النظام الوالدات
 نعم المطلقات رعيها
 وقيل ينقض الطلاق
 لان سباق الولاية
 قصة المطلقات اول
 وحينئذ يرضعها
 غير المطلقات حكم
 قوله وعلى المولى له
 يدل على ان المولى له
 مادامت بالولاية
 معتدلة ورضعها
 وعليه الوجوه
 قوله وعلى الوالدات
 ٦٢
 ذلك المدة من غير
 ولا يرضعها
 دون الرضا من
 الزمان لا يرضعها
 فان الرضا فاصل
 قبل المدة
 تسترضعها
 المدة لا يرضعها
 مريض لا يرضعها
 ما يتيمم اى استتم
 ابتداءه قوله تعالى
 وان اقمتم الى الصلوة

هر دو سال که اگر استفق شود و بای پدر و مادر و مشوره یکدیگر از آنها بر آنکه باز داشتن از شیر ضرر نکند و او را یعنی پیش از تمام
 دو سال بعد از دو سال پس درین وقت جایز است باز داشتن فرزند از شیر پیش از آنکه دو سال تمام نگذرد و شیر و هند جان
 است که مادر باشد یا دایه شیر دهنده و اگر امکان نشد و ایگر رفتن یا قادر نیست پدر را جاره گرفتن و دایه مقرر میشود بر
 شیر خوراندن والد فرزند پس اگر شیر مخوراند والد پس نیست و او را چیزی یعنی لازم نیست مگر نفقه و پوشاک بوجه پسندیدن
 از آن قبیل که لازم است بسبب وجودینه و اگر شیر خوراند دایه پس او است اجرا و **قال الله تعالى** والوالدات
 یرضعن اولادهن حولین کاملین لئلا یحزن الیم المصاحفه و علی المولود له و علی الرضعه و کسوة من یمهر و
 لا تکلف نفس الا وسعها لا تضار والدة بولدها ولا مولود له بولده و علی الوالدت مثل ذلک فان
 اراد ا فصلا عن تراض منها و تشا و فلا جناح علیهما وان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم کمذا
 مسلمتم ما اتیتکم بالمعروف و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر و مادران باید که شیر دهند و لا ضرر
 دو سال کامل این تعیین برای کسی است که خواهد تمام کردن مدت رضاعت یعنی و اگر مشوره ایشان واقع شد که پیش از دو سال
 از شیر باز دارند و در صورت تعیین حولین نیست و بر پدر و حسب نفقه مادران و پوشش ایشان بوجه پسندیده تکلیف
 داده نمیشود بیکس اگر بقد رطافت او و ضرر رسانیده نشود و والد له سبب دل و او یعنی اگر طاقه ارضاع ندارد
 بسبب مرضی یا غیر آن جبر نیاید بر حقوق او و ترک نباید نمود و تکلیف نباید داد او را ضرر داده نشود پدر را بسبب
 او یعنی زیاده از طاقه او نباید گرفت و اگر مرضی مناسبتی آید زن را لازم است شیر دادن و بر و ارش و آب
 مانند این یعنی اگر پدر بمهر و از مال طفل مادر او را باید داد پس اگر خورند والدین از شیر باز کردن پیش از دو سال بعد از
 مندی ایشان و مشوره کردن آن باید که هر چه گناه بر ایشان و اگر خوشنیتدای پدران که مرضی گیرد برای اولاد خود یعنی
 غیر والد پس نیست هیچ گناه بر شما و قتی که دادید آنچه دادن آن مقرر کردید بوجه پسندیده و تبرید از خدا بدانید که
 خدا آنچه بکنید بنیاست مترجم گوید اجماع منعقد است بر آنکه نفقه و کسوة زوج بر زوج واجب است اگر چه فرزند ندارد پس
 قید و علی المولود له رزقهن اخرازی نیست و عبارت طو الدات بر وضعن دلالت میکند بر وجوب ارضاع و حشرش
 حاکم که لغت میکند خدا تمکلا بر مادری که شیر ند بد فرزند خود را بیان آن میکند **باب** تجب نفقة الزوجة
 علی الزوج موسر کان او معسرا و حبیت نفقة زن بر شوهر تو اگر باشد یا فقیر **قال** الله تعالی نفق ذو سعة
 من سعته ومن قدو علیه و ذفر فلینفق مما اتاه الله باید که نفقه و کسوة و حشر از وسعت خود یعنی موافق
 تو اگر می خود و سبب تنگ کرده شد بر وی رزق او پس باید که خرج کند از آنچه داده است او را **باب** تجب نفقة الزوجة **قال** تعالی

[illegible]

الجدد

نمیداشت تخفیف میکردان عمل از وی **باب** التقط فی ضرائب الاماء باب در بیان احتیاط نمودن در کج
 بکریگان مقرر شود که یومیه مالکان برسانند **مالك** عن حماد بن مهران مالک عن ابیه انه سمع عثمان بن
 عفان وهو یخطب وهو یقول لا تکفوا الامه تغیرات الصنعة فانکم مقی ما کلفتموها ذلک کسبت بقرعها
 ولا تکفوا الصغیر الکسب فانما قتل لجد سرق وعفوا اذا عفکم الله وعلیکم من المطاع بما طاب منه یا حضرت
 عثمان وخطیب یگفت تکلیف ندید کنیزی را که نه نرید اندک بسپس بر آنیه شتافتی که تکلیف و میداد را یکسب خوا کرد
 بقرع خود و تکلیف ندید غلام صغیر را یکسپس بر آنیه وی وقتی که نیا بد چیزی در وی خوا کرد و باز نیا از بهنات و تنگی
 که حدیثا شما را توانائی عفت و اولازم نگیرد از مطوعات آنچه پاکیزه باشد یعنی شنبه نذر و **باب** ثواب المملوک اذا
 فطع لسیده و لحسن عبادۃ الله و بیان ثواب مملوک وقتی که خیر خواهی کند برای مالک خود و نیک بجا آرد عبادت
 خدا **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان العبد اذا فطع
 و لحسن عبادۃ الله فله اجر مرتین رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود هر آنیه غلام وقتی که خیر خواهی کند برای سید
 خود و نیک کند عبادت خدا تعالی را پس از دست فرود و بار **باب** یحرم و علی الامه الحامل من غیر حم
 است جمیع کنیزی که حامل باشد از غیر این شخص **مالك** با سند از عن سعید بن المسیب کان یقول یتحر
 ان یطأ الرجل ولیدة فی بطنها جنین لغيره سعید بن مسیب یگفت منع کرده شود از آنکه و طی کند و کنیزی را که در
 شکم او حمل است از آن غیر او متبرجم گوید پس این مسئله حدیث ابو سعید حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود
 بندیه ای او طاس که و طی کرده نشود حاملی با تا وقتیکه نه بد بار شکم و نه غیر حامل را تا آنکه حائض نشود یک حیض تا
 یحرم الجمع بین الاثنين فی الوطی بملک الیمن حرامست جمیع کردن در میان دو خواهر و و طی بملک یمن
مالك عن ابن شهاب عن قیس بن ذویب ان رجلا سال عثمان بن عفان عن الاثنين من ملک
 الیمن هل یجمع بینهما فقال عثمان احلتهما ایه و حرمتهما ایه اخرى و اما ان افلا احب ان اصنع ذلک
 قال فخرج من عنده فلقی رجلا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فساله عن ذلک فقال لو کانت
 لی من الامر شیء ثم وجبت احدا فذلک لجمعلته نکاحا قال ابن شهاب اراده علی ابن ابیطالب رضی الله عنه
 مردی سوال کرد عثمان بن عفان را از حکم دو خواهر ملک یمن آیا جمع کند میان ایشان پس گفت حضرت عثمان جلال
 ساخت این دو را یک آیه و حرام گردانید این دو آیه و دیگر اما پس بدست نمیدارم که اینکار کنم پس برآید این سائل
 از پیش حضرت عثمان پس ملاقات کرد با مردی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس سوال کرد و او از این مسئله پس

الحمل الثاني

کرد بعد از آن که پرسید گفت آن پیشین هر آنکه من قصد کردم که عطا کنم او را به سیر خود پس بکنید یا او چنان و چنان پرسید گفت عبد
 الملک هر آنکه مردان بر پیرگار و رزود از تو عطا کرد به سیر خود کنی که بعد از آن گفت نزدیک شویا و پس هر آنکه من دیدم ساق او
 بریده شده **باب** الغزل معنی غزل نیست که جماع کند با جاریه خود یا زن خود تا وقتی که انزال نزدیک رسید مرغ کند در آن و فرج
 او تا انزال بیرون فرج واقع شود و ملوک متحقق نگردد **صالح** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن عن محمد بن يحيى بن جابر
 عن ابی حمزة انه قال دخلت المسجد فوافيت ابا سعيد الخدري فجلست اليه فسالته عن الغزل فقال ابو سعيد
 الخدري يخبرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في غزوة بني المصطلق قالوا نعم يا ابا سعيد بن ابي العباس فاشبهت
 النساء واشدنت علينا الغزاة واجبتنا القداء فاردنا ان يغزل فقلنا الغزل ورسول الله صلعم بطيئنا
 قبل ان ينسأله فسالناه عن ذلك فقال ما عليكم الا تفعلوه ما من نسمة كائنة الى يوم القيمة الا وهي كائنة
 ابني اميرت گفت و نهل شدم در سجده پس دیدم ابو سعید خدری را پیش شتم نزدیک او پس سوال کردم او را از غزل پرسید گفت ابو سعید
 همراه رسول الله صلى الله عليه وسلم در غزوه بنی مصطلق پس رسیدیم بنده را از بنی عرب پس عورت کردیم زنمان و دشوار شد
 بر ما ترک جماع و دوست داشتیم که مال بگیریم عرض ایشان پس قصد کردیم که غزل کنیم پس گفتیم باید کرد که آید غزل کنیم پیش از آنکه
 سوال کنیم از حضرت صلى الله عليه وسلم حال آنکه حضرت صلى الله عليه وسلم در میان هست پس سوال کردم حضرت صلى الله عليه وسلم
 سلم این امر اگر پس فرمود هیچ نیان نیست بر شما که نیک نیست هیچ روح پیدا شونده تا روز قیامت الا که وی بپوشیت
صالح عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن جابر بن سعد بن ابی وقاص عن ابي انسه انه كان يغزل سمع
 ابی وقاص غزل میکرد **صالح** عن ابی النضر مولى عمر بن عبد الله عن جابر بن سعد بن ابی وقاص عن ابي انسه انه كان يغزل سمع
 و لا لا فی انبیا لا نصاری انه كان يغزل الوایوب الانصاری غزل میکرد **صالح** عن نافع عن عبد الله بن
 عمر انه كان لا يغزل وكان يكره الغزل عبد الله بن عمر غزل نمیکرد و مکرده میداشت **صالح** عن حمزة بن سعيد
 عن الجراح بن عمرو بن غزيرة انه كان جالساً عند زيد بن ثابت ف جاءه ابنه فجلس من اهل اليمن فقال يا
 ابا سعيد ان عندك جوادي ليس شائئ الا الذي كن يا عجبا الى مهن وليس كلهن يعصني ان تحلم فاعز فقال
 افتخر يا حجاج فقلت يغفر الله لك انما انجلست عندك لتعلم منك قال افتخر يا حجاج قال فقلت هو حزنك
 از شست سقیت روان شست اعطشتمه قال و كنت اسمع ذلك من زيد فقال زيد صدق حجاج بن عمر
 بود نزدیک زید بن ثابت پرسیدم او پس فهمیدی از اهل من پرسیدم ای ابا سعید هر آنکه نزدیک من بکنید کلان هستند که
 زمانه که پیش این بود در کجای من خوشتر نزدیک من از ایشان یعنی در من و جلال و محوشوق نمیکند مرا که به ایشان حال

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
مدرسة لكل من اراد ان
يكون من السالين

پس گفت سعدیا رسول الله بن رسول الله است بر این وجهیت کرده بود برادر من موسی بن درباب او گفت عبد بن رسول الله بن رسول الله است و پسرتنیز که پدر من است متولد شده است بر فراش او پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم این پسرت است ای پسرت بعد از آن فرمود آنحضرت فرزند از آن مسا فراتر است و زنا کننده را سنگ است بعد از آن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوره نبت زمره را که در پرده باش از وی سبب آنچرا از شما بهتر است او دید بعقبه پس دید آن پسرسوده همچو یکاه تا آنکه ملاقات با خدا

باب یعنی مرد و باب اذا قال السيد بوطيه او انت بولد المدة يمكن ان يكون منه لحقه الولد وان زعم انه كان يعزل لان يكون استبرأ بعد الوطى و قد عدا او را که بد مالک کنیز جماع کردن با آن کنیز و او را کنیز فرزند در مدتی که کنیز است که ولد مستند بآن جماع باشد لاجب میشود و نسبت ولد با مالک اگر چه بگویند که او غل میکند دیگر آنکه استبرأ کرده باشد بعد از و طي

مالک عن نافع عن صفية بنت ابی عبد الله اخبرته ان عمر بن الخطاب قال ما بال رجال يطؤون ولا يندم ثم يدعون من يخرجهم لا تاتيني وليدة يعرف سیدها ان قدام بها لا الحق به ولدها فادرسوهن بعد لمسكون عمر بن الخطاب فرمود چیست حال آن مردان که و طی میکنند کنیزکان خود را بعد از آن میکنند از ایشان را که بیايند از خانه یا پیش من هیچ کنیزی که او را میکنند مالک او که و طی کرده است با او که لاجب کنم باو پس فرزند او را پس بگویند کنیزکان را بعد از آن یا بیکاه او

مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن ابيه ان عمر بن الخطاب قال ما بال رجال يطؤون ولا يندم ثم يعزلونهن لا تاتيني وليدة يعرف سیدها ان قدام بها لا الحق به ولدها فادرسوهن بعد ذلك او انكوا منهن ثم فرمود چیست حال آن مردان که و طی میکنند با کنیزکان خود بعد از آن غل میکنند با ایشان یا پیش من هیچ کنیزی که او را میکنند مالک او که و طی کرده است با او که لاجب کنیم باو پس فرزند او را پس غل کنید بعد از آن یا نکنید **باب** اذا فرج احد الوثران فلا نازالت وانكرا الباقر لم يثبت النسبة قال يحيى نعمت ما كما يقول الامم المجتعة عليه عند نافي الوجه اهل

مبنون فيقول احدهم قد افترابي ان فلانا ابن فلان ذلك النسب لا يثبت بشهادة انسان واحد ولا يجوز افترافه لئلا يقر الا على نفسه في حصة من مال ابيه يعطى الله منه له قد و ما يصيبه من المال الذي يتركه و قد عدا او را که از او را نشان که فلانی پسرت است و انکار کرد و باقی ورثه ثابت نمیشود و نسب او گفت یحیی شنیدم مالک را که میگفت امر که جماع قع شد بر آن نزدیک ما را باین شخصی که بمیرد او را فرزند آن بشنید پس بگویند یکی از ایشان که او را کرده بودند پدر من که فلان شخص است پس ثابت نشد و شخص لشادة این شخص واحد تنها و نافذ نیست اقرا این اقرا کرده مگر بر نفس خودش یعنی در حصه خود پدر خود داده شود و شخص را که او را کرده است هم سببهای او بعد از آنچرا برسد او را از مال که در دست او را کرده است **باب** تزوجت بعدا رقتا شهر و عشر اثم جاءت بولد قبل سنة اثم من التزوج فهو الاول وقتي که جماع کند زنی بعد چها

[illegible]

شرط رقبه در کفارات **قال** الله تعالى في كفارة القتلى فخر بر قبته مومن و در قتل او مومن و در کفارات قتل آزاد کردن بنده است و در قتل بنده است **وقال** الله تعالى في الظهار واليمين فخر بر قبته و در کفارات طهارت طهارت و سوگند کردن بنده است **مالك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر سئل عن الوقة الواجبة هل تسترى بشرط فقال لا عبد الله بن عمر اسوال کرده شد از رقبه واجبه يا فرديده شود بشرط آزادي يا غير آن پس گفت نفي **قال** ملك ان احسن ما سمع في الرقاب الواجبة انه لا يجوز ان يعتق فيها نصراني ولا يهودي ولا يعتق فيها مكاتب ولا مدبر ولا ام ولد ولا معتق الى سنين ولا اعني ولا باس ان يعتق النصراني واليهودي والمجوسي تطوعا لان الله تعالى قال في كتابه فاما مناه واما فداء فالمن العتاق **قال** مالك فاما الرقاب الواجبة التي ذكر الله تعالى في الكتاب فانه لا يعتق فيها الا رقبته مومن **قال** مالك وكذلك في اطعام المساكين في الكفارات لا يطعم الا المسلمون ولا يطعم فيها على غير صلاة دين الاسلام **مالك** انه يهرن جزيي كشيده شد و در بار رقبه واجبه نسبت كه جايز نيست انكه آزاد کرده شود و در آن بنده نصراني يا يهودي و آزاد کرده نشود دروي مكاتب و نه مدبر و نه ام ولد و نه انكه آزاد کرده شود و تا چند سال نه نابينا و باك نيت كه آزاد کرده شود نصراني و يهودي و مجوسي و در بار فداء يرا انكه خدايتعالي فرمود در كتاب خود فاما مناه بعد و اما فداء پس مراد از من آزاد کردن است **مالك** پس بار رقبه واجبه كه ذكر کرده است آنها را خدايتعالي در كتاب خود پس آن نسبت كه آزاد کرده نشود دروي كره بر من **مالك** همچنين حكم در اطعام مساكين در كفارات كه خورائيد نشود و در آن كره مسلمانا و خورائيد نشود در كفارات مسيح كمي را كه بغير طه اسلام باشد **باب** بآيضا اما الوقة الواجبة بغير فسخ فانه لا يبرء منه **مالك** عن حلال بن سائلة عن عطاء بن يسار عن الحكم انه قال اتيت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ان حاربت ياكنت رعي غنما لي فحشها وقد فقهه نهاشا من الغنم فانهما احبها فقلت اكلها بالذنب فاسفت عليها و كنت من بني ادم فطعت وجهها و على رقبته افا عفا فقال لمارسول الله صلى الله عليه وسلم اين الله قالت في السماء فقال من انا فقال انت رسول الله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم احقها **الحكم** گفت آدم بن مشر تخفرت صلى الله عليه وسلم پس گفتم يا رسول الله هر آنكه كني از آن من بجز نيد مراد از آن بن پس سيدم بان كبرك حال انكه كرهه بودم بر راي از ريس پس سيدم او را از آن بگفت خورون را كه گشتم آدم بردي و بودم از اولاد آدم پس طبا بجز روم بردي او را و بر من صحبت آزاد کردن برده پس آيا از كشم او را پس فرمود تخفرت صلى الله عليه وسلم آن كنيتر كه را كجاست خدايتعالي گفت در آسمان پس فرمود سيدم من گفت تو رسول خدا پس فرمود تخفرت صلى الله عليه وسلم آزاد كن **مالك** عن ابن شهاب عن عبيد الله بن عبد الله بن عتبة

الجلد الثالث

والا حق است که ثابت میشود و آزا و کند و ما در آل آزاد کرده شود و فیکمیر و بعد از آزا و کند و عصبه در پیر سره **صالح** عن
 هشام بن عمرو عن ابیه عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت جاءت بريرة فقالت انی
 کانت اهل علی شیع اواقی فی کل عام اوقیة فاعیننی فقالت عائشة ان احب اهلک ان اعد هاهم عدوها
 ویکون لی فلاک فعلت فذهبت بريرة الی اهلها فالتهم ذلك فابوا علیها فجاءت من عند اهلها و
 الله صلی الله علیه وسلم جالس فقالت عائشة انی قد عرضت ذلك علیهم فابوا علی ذلك الا ان یکون الولاء
 لهم فسمع ذلك رسول الله صلی الله علیه وسلم فسالها فاجبرته عائشة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 سلم خذها واشطط علیهم الولاء فانما الولاء لمن احق ففعلت عائشة ثم قام رسول الله صلی الله علیه وسلم فی
 الناس فحمد الله واثقی علیه ثم قال ما بعد فما بال رجال یشتطون شروطا یبست فی کتب الله ما کان من شرط
 لیس فی کتاب الله فهو باطل واکان مائة شرط قضاء الله احق وشرط الله واما الولاء لمن احق امر
 بريرة بن حضرت عائشه پس گفت هر گاه من عقد کتابت مقرر کردم با خداوندان خود بر اوقیه در هر سال یکا و قد پس امانت کن
 مرا پس گفت حضرت عائشه اگر خواهی خداوندان تو که یکدفعه بشمارم آن بر اوقیه را برای ایشان دباشند و برای من چنان
 کنم پس رفت بريرة لبوی خداوندان خود پس میان بنی فایم حضرت عائشه رضی الله عنها با ایشان پس قبول نکردند و میزدند بر
 دی پس آمد بريرة از نزدیک خداوندان خود و حالیکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم نشسته بود پس گفت بحضرت عائشه هر گاه
 ظا هر که در سخن ترا با ایشان پس قبول نکردند و میزدند بر من مگر آنکه باشد و لا ایشان پس شنید این ماجرا رسول الله صلی الله علیه
 علیه وسلم پس پرسید حضرت عائشه را تحقیقت حال پس خبر داد و حضرت عائشه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم ای عائشه
 بگر بر بريرة را و شرط کن بر خداوندان او و لا پس جز این نیست که و لا برای همان کس است که آزاد کرد پس همان کرد حضرت عائشه بعد
 از آن استاده شد رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان مردان بجهت خطبه گفتن پس حمد گفت خدا را و ثنا گفت بروی بعد از آن
 فرمود اما بعد چیست حال مردانی که شرط میکنند آنچه را که نیستند و کتاب خدا تعالی هر شرطی که نباشد و ما را خدا تعالی پس او را
 است اگر چه شرط باشد حکم خدا تعالی منزه از هر جهت پس هر کس که درون و شرط خدا تعالی محکم است و جز این نیست که و لا برای کسی
 است که آزاد کرد **صالح** عن یحیی بن سعید عن حمرة بنت عبد الرحمن ان بريرة جاءت تستعین عائشة
 المثنی فقالت عائشة ان جعلت لهم مئة واحدة واعتقک فعلت فذکرت ذلك بريرة لاهلها ففعلوا
 الا ان لا ان یکون لنا و لا له قال صالح قال یحیی بن سعید ففجعت حمرة ان عائشة ذکرت ذلك لرسول الله صلی
 الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اشترها و اغتیمها فانما الولاء لمن احق بريرة آید و در کار گیر و از حضرت

ولاء آرا و کردگان پس بیست نیاروی آیدیدی که اگر ملاک شدی برادر اول من امروز آید و ارث او می شود من پس هر دو
 گردن بایکدیگر بسوی عثمان بن عفان پس حضرت عثمان حکم فرمود برای برادر میثقی بولاء آرا و کردگان **مالک** عن عبد الله
 بن ابی بکر بن عمرو بن خرم انه اخبره ابوہ انه کان جالساً عند ابان بن عثمان فاختصم اليه نفر من جعينة ونفر
 من بني الحارث بن الخزرج وكانت امرأة من جعينة عند رجل من بني الحارث بن الخزرج يقال له ابراهيم بن كليب
 فماتت المرأة وتركته مالا ومولاً فوطئها ابنها وزوجها ثم مات ابنها فقال له ابراهيم بن كليب
 ابنها امره فقال للجعينيون ليس كذلك انما هو مولى صاحبتنا فاذا مات ولدها فله ولدها هم ونحن
 نوهم فقضاه ابان بن عثمان للجعينيون بولاء المولى ابو بكر بن عمرو بن خرم شسته بود و نزدیک ابان بن عثمان پس خصوصت
 گردن بسوی او جاعی از قبیل جعینه و جاعی از قبیل بنی الحارث بن الخزرج و بود و فی از جعینه در نکاح مردی از بنی الحارث بن الخزرج
 گفته میشد او را ابرسم بن کلب پس برادران زن و گذشت مال و آرا و کردگان را پس و ارث او شد و پس او شوهر او بعد از آن
 برادر او پس گفتند و از آن پس برای است و آرا و کردگان هرگز پس از آن زن بیست آورده بود و او پس گفتند آخر دم که از
 جعینه بودند نیست حال چنانکه شما گفتید خراب نیست که این آرا و کردگان خراب است پس عتی که برادر او پس را میسر و آرا
 و او ارث این آرا و کردگان میشود پس حکم کرد ابان برای الی جعینه بولاء آرا و کردگان **مالک** انه بلغه ان سعید بن السیة
 قال فی رجل هلك وترك ثلثة بنین لم یولدوا لولیه من ثلثة نساء فماتت من ثلثة نساء فماتت من ثلثة نساء فماتت من ثلثة نساء
 سعید بن السیة یوث للمولای الباقی من الثلثة فاذا هلك هو فله ولده و ولدا خویبر فی المولای شرع و هو یحیی بن
 گفت در باب مردی که برادر و گذشت و پس از آن خود و گذشت آرا و کردگان را که آرا و کرده بود ایشان را آرا و کرد و فی بعد از آن دو
 از فرزندان او بودند و گذشت و آرا و کردگان را پس گفت سعید بن السیة و ارث او می شود باقی مانده از فرزندان آن که از پس و عتی که
 او برادر او پس او را داده و او را برادران او در و آرا و کردگان را برادران او **باب** جرایب و کلابیه المصنعة بعد
 کان لولای امهم باب در بیان کشین بر و آرا و فرزندان خود را بسوی آرا و گذشته خود بعد از آن که باشند و آرا و فرزندان
 مادر ایشان **مالک** عن یعقوب بن ابی عبد الرحمن الزید بن العوام اشتری عبداً فاعتقه ولذلك
 العبد بنون من امرأة حرة فلما اعتقه الزید قال لهم موا قالوا امهم بل هم مولانا فاعتقهموا الی عثمان بن
 ققصة عثمان الزید بولاء هم زید بن عوام خرید کرده را پس آرا و کرد و او را برادران او را پس از آن که از آن
 و عتی که آرا و کرد و او حضرت زید گفت پس پس از آن موالی من اند و گذشته آرا و کنندگان مادر ایشان بکلی ایشان موالی را اند

قلنا
 علیه اهل العلم
 المسئلة الاولى كان
 الولد للاح لا لادان
 المعتد لولیات الیوم
 مبدیة لا فیه لاب
 دون ابن اخیه لاب
 واسم فی المسئلة الثانية
 كان الولد للاح لا لاب
 المقتد دون فاسرینه
 فله لولیات بعد از
 ابنه کان علیها فایضا
 دون فاسرینه و فایضا
 ۷۷
 یعقوب بن ابی عبد الرحمن
 شسته بنیة فماتت
 البنون عن فماتت
 بنین و فایضا
 و للاح لا لاب
 خمسة من ثلثة نساء
 کان مبدیة مبدیة
 اعتقوا لولیات الی عثمان
 مبدیة الیوم کافوا فی
 مبدیة سواه ۱۱

الحمد الثاني

فان قضيت المصلوة فانتشرنا وكنت مالك بن ابي نبيت كراين امرست كه خست داودست خداستك و ان براي مروان
 نبيت و جيب بر شين **باب** يضع السيد من كتابه مكاتبة شيئا وضع كنهه مالك از وجه كتابه مكاتبة خود خيز را
قال مالك و سمعت بعض اهل العلم يقول في قول الله تعالى في كتابه و انتم من مال الله الذي اتيكم ان ذ
 ان يكاتب الرجل علامه ثم يضع عنه من امر كتابه شيئا سمعي قال مالك هذا الحسن ما سمعت من اهل العلم و
 اودكت عمل الناس على ذلك عندنا قال مالك وقد بلغني ان عبد الله بن عمر كاتب غلامه على خمسة وثلاثين
 الف درهم ثم وضع عنه من امر كتابه بته خمسة آلاف درهم گفت مالك شيندم بعض اهل علم را كه ميگفت و تفسير قول
 خداستك و انتم من مال الله الذي اتيكم مراد از ان نبيت كه مكاتبة كن مروان غلام خود را بعد از آن سافط كند از سر مكاتبة
 در آخر كتابت امير خيزي مقرر كرده گفت مالك پس اين قول بهترين قول است كه شيندم انرا ان اهل علم و اقيم عمل مروان بارت
 نزديك خود گفت مالك خبر سيد بن عبد الله بن عمر مكاتبة ساخت غلام خود را بر ابي و پنج هزار درهم بعد از آن سافط كند و آخر
 كتابت پنج هزار درهم **باب** اذا رى المكاتب ما عليه قبل الاجل قبله للمولى ان لم يكن عليه خبر و اگر ادا كند مكاتبة
 آنچه لازمست بروي پيش از ميعاد مقرر لازمست بر مولى كه قبول كند انرا اگر نباشد بروي ضررى **مالك** انه سمع رجلا
 بن ابي عبد الرحمن وغيره يذكرون ان مكاتبة القرافضة بن عمير الحنفى و ان عمر بن علي بن ابي ذر فخرج جميع ما عليه
 من كتابته فابى القرافضة فابى المكاتب مروان بن الحكم وهو امير المدينة فذكر له ذلك فدعا مروان القرافضة
 فقال له ذلك فابى فامر مروان بذلك للمال ان يقبض من المكاتب في موضع في بيت المال و قال للمكاتب
 فقد احققت فلما رى ذلك القرافضة قبض المال كاتبة بود از ان فرغ نصيب بن عمير خفي راين مكاتبة در غيبت كراين
 فرافضة كه ادا كند جسيم آنچه بروي لازمست از كتابته او پس قبول نكرد فرافضة پس ايد مكاتبة پيش مروان بن الحكم و او از روبرو
 امير مروان بود پس ذكر كرد اين ماجرا پيش او پس بخواند مروان فرافضة را پس گفت او را اين سخن پس قبول نكرد پس امير مروان
 كه قبض كرده شود از مكاتبة پس نهاده شود از مكاتبة و ريت المال گفت مكاتبة بروي تازه از او نشدى پس و قتيكه و يد فرافضة
 انحال قبض كرده مال **باب** اذا مات المكاتب قبل اداء تمام النجوم وترك اموالا و لا كاه او اوارثا الحزم ما يقع
 به وقتي كه بميرد مكاتبة پيش از اداء تمام اقساط و بگشتت مالها و اولا و ايا و ارث ديگر راجه كار كرده شود **مالك**
 حميد بن قيس ان مكاتبا كان لابن التوكل هلك بمكة و ترك عليه بقتية من كتابته و تركه ديون الناس و ترك
 ابنته فاشكل على عامله كذا القضا فيه فكتب الى عبد الملك بن مروان يسال عن ذلك فكتب اليه عبد الملك
 بن مروان ان ابدى ديون الناس ثم افض ما بقى كتابته ثم اقسم ما بقى من ماله بين ابنته و مولا مكاتبة

قلت
 قال الشافعي يجزى
 السيد على ان يضع
 من كتابته شيئا القول
 تعالى و انتم من مال
 بعض صحابه السبع
 لا شرع الله بن عمر
 و لم يجز ابو خنيفة
 قلت
 في الامور التي جعلت
 قبل العمل بها على
 السبل فخر في القبول
 احب عليه ان كان
 ٤٩

بهره کل می رود که در گذشته بر زنده خود بنویسد از کتابته خود و بگذشت قرضهای مروان را بر زنده خود و بگذشت و خمر خود را پس
 شکل شد بر عامل که حکم درین مسئله بر نداشت بسوی عبدالمک بن مروان سوال میکرد و از این امر پس نوشت بسوی او عبد
 الملک بن مروان که ابتدا کن بقرضهای مروان بعد از آن او را کن بخر باقی مانده است از کتابت او بعد از آن قسمت
 آنچه باقی ماند از مال او در میان و خرد او را زد و گفته او **مالک** اند بلغان سعید بن المسیب سئل عن مکات
 کان بین الرجلین فاعتق أحدهما نصيب فحات المكاتب وتوکل ما لا كثير اقل يودي الى الذي قستك
 بکتابته الذي بقي له ثم يقسمان ما بقى بالتقوية سعید بن المسیب را سوال کرده شد حال مکاتبی که مشترک بود در میان
 شخص پس از او کرد یکی از ایشان حصه خود را پس بر آن مکاتب و بگذشت مال بسیاری را گفت سعید او را گفت بسوی کسیکه
 حکم گرفته است کتابته و آنچه باقی مانده است برای او بعد از آن قسمت کنند آنرا که باقی مانده است آن شخص را بر **باب**
 المكاتب عبد الله بن علي بن مكي مكاتب بنده است ما و تقيما تقي ست بروی چیزی **مالك** عن نافع عن عبد الله
 بن عمر انه كان يقول المكاتب عبد ما بقى عليه من كتابته ثقی عبد الله بن عمر میگفت مکاتب بنده است ما و ام که
 باقیست بروی چیزی از کتابته او **مالك** اند بلغان عمر بن الزبير و سليمان بن يسار كان يقول ان المكاتب
 ما بقى عليه من كتابته ثقی عمرو بن الزبير و سليمان بن يسار میگفت مکاتب بنده است ما و ام که باقی مانده است بروی
 از کتابته چیزی **مالك** و هو اني اقلت مالک و معین است مای من **باب** اذا مكاتب على نفسه و بنده ثم ما
 یسعی بنوه بعد و ثقی که مکاتب کند بر نفس خود و اولاد خود و بعد از آن میرد باید که سعی کند پس از آن و بعد از وی و در ادای
مالك انه بلغه ان عمرو بن الزبير و سليمان بن يسار سئل عن رجل مكاتب على نفسه و على بنده ثم مات هل
 یسعی بنوه المكاتب في كتابته ایهم ام هم عبید فقال لا یلایسعون في كتابته ایهم ولا یوضع عنهم لموت ایهم ثقی
 عمرو بن الزبير و سليمان بن يسار سوال کرده شد از مکمل مروی که مکاتب کرد بر خود و بر فرزندان خود و بعد از آن میرد آیا سعی
 پس از آن مکاتب در کتابته پدر خویش یا ایشان غلامان اند غیر مکاتب پس هر دو گفتند بلکه سعی کند در کتابت پدر خویش
 ساقط کرده نشود از ایشان برای موت پدر ایشان چیزی **باب** حکم المذبر و هو یصوب و یعیر **باب** و حکم مذبر و آیه
 است فروتن او **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر و بجای تین له فکان یطاسما و جمل مد بکن عبد الله
 عمر مذبر ساخت و کوئیک را از آن خود پس مدعی میکرد و هر دو را ایشان مذبر بودند **مالك** عن یحیی بن سعید ان
 سعید بن المسیب کان یقول اذا ذر الرجل جارية فکان له ان یطاسها و لیس له ان یمیعها و لا یهبها و لا یتک
 بمنزلتها سعید بن المسیب میگفت و ثقی که مذبر کند مروی کوئیک خود را پس بخرند میرسد او را که مدعی کند آن کوئیک و غیره

سنة ثلثة
 قال الشيخ اذا ما
 قبل اداء الجوز فانه
 بدين فقط اسواء
 فواء و لم يترك
 ما اختلف المبيع قبل
 القبض بغير المبيع
 وقال ابو حنيفة
 ان الزيادة ما باقى
 ٨٠
 عليه من الكتابته
 كان من فان كان فيه
 فضل فالسابقة و لا
 بولحانها
 قلت عليه ان ذهل
 العلم فلا يبر من
 قربة شيئا و اذا
 اصاب حلا ضا
 حل العبيد

قلت قال ابو خفيصة

[illegible]

بغيرنا
 فلا والله ليل
 مال خبير فقال النجاشي
 الله عليه وسلم ما شئت
 فمضى شئت بهي من
 النجوم واجيب فقال
 ان يكون تدبير مقيد
 بشروط او زمان وسر حال
 اسم التدبير والاطلاق
 يقر منه التدبير
 المطلق لا غير انقضا
 على حواجز حكمي المدبر
 ومن اجاز في معية قال
 يبايع في الجنانية
 قلنت
 ٦١
 في دليل على وجود
 جبر الحكيم المطلق
 واقع في المدبر في دليل
 على فضيلة المدبر
 للمؤمن وتقيم عن
 التكرار في دليل على
 ان الياسة تنزف مقنونة
 على قبول الاذنة
 والذي يعاها
 مستاء الصوفية
 له وجه في الشئ

قلت
اتفق السلف الصالحون
على قبول عام الخلفاء
فيما استقاموا على ماله
ولا يجوز عند هدم
البناء على الخلفاء
بعد ما حصل الخلفاء
عليهم السلام
قلت
مسألة الخلفاء على البيعة
٦٢
في القضاء ونحوه
الصلح فيه كغيره
ان يتعاطاه
نفسه أهل العلم

خدا که اراده بیعت داشتند باحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت این زمان آنحضرت را صلی الله علیه وسلم یا رسول الله
میکنیم یا انورین شرط که شرکای مقرر نکنیم با خدا تعالی چیزی را و در وی نکنیم و زنا نکنیم و کشیم اولاد خود را و دنیا را بهیم بهیانی را که
اقرار کنیم از او در میان دستهای و پانهای خود یعنی بنیر میل باشد و به تکلف خود برافرو تا فراموشی تو نکنیم در هر کاری که بخواه
فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم گوید سوخت کنیم در آنچه توانائی داریم و طاقت داریم گفت ما وی پس گفتند آن
زمان که خدا و رسول خدا و اهل بیت را از یاد دست مبارک خود را تا بیعت کنیم با او یا رسول الله یعنی مصافحه کنیم چنانکه
هم بیعت رجال بود پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر آنکه من مصافحه میکنیم با زبان بر این نیست که گفتن من صد زن
را مانند گفتن من است یک زن را یا فرمود مثل گفتن من است یکن **باب** البیعة علی قبول الخلافة باب در صفت
بیعت کردن بقبول پادشاهی یا پادشاه **مالك** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر قال کنا اذا بايعنا
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی السمع والطاعة يقول لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فيما استطعتم عهد
بن عمر گفت بودیم ما وقتی که بیعت میکردیم باحضرت صلی الله علیه وسلم بر سخن شنیدن و فرمان برداری کردن میفرمود حضرت
صلی الله علیه وسلم ما را عهد کنید در آنچه توانائی دارید **مالك** عن عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر کتب الی
عبد الملك بن مروان یبایعه فكتبه الیه بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد لعبد الله عبد الملك امیر المؤمنین
سلام علیک فانی احمدا لیک الله الذی لا اله الا هو و اقولک بالسمع والطاعة علی سنته الله و سنته رسول
فما استطعت عهد النبی بن عمر نوشت عبد الملك بن مروان بیعت میکرد با او پس نوشت بسوی او بسم الله الرحمن
الرحیم یعنی این کتابست نوشته میشو بسوی بنده خدا که عبد الملك است امیر مسلمانان سلام بر تو باد هر آنکه من چه خدا
تعالی میگویم بسوی آنخدای که هیچ معبود نیست بخودی و اقرار میکنم رای تو بسخن شنیدن و فرمان برداری کردن بر حکم خدا
و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم در آنچه توانائی دارم **باب** الخوف من القضاء ولا یتولاها الا عالم عادل
کاف باب در ترسیدن از قضای حق تحفظ باید کرد و احتیاط باید نمود تا نشود که جور و ظلمی بوقوع آید و بیا آنکه متولی قضای شود
مگر عالم کتاب و سنت و طرقی اجتهاد و در عربیه و اقوال سلف اجماعا و اخلافا و متولی آن نشود مگر عادل کفایه کننده **مالك**
عن یحیی بن سعید ان ابی الدرداء کتب الی سلمان الفارسی ان هلم الی الارض المقدسة فکتب الیه سلمان
الفارسی ان الارض لا تقدس لاحد او انما یقدس لاسنان علماء وقد بلغنی انک جعلت طبعیبا لنادوی فان کنت
تبری فمخالک وان کنت متطیبا فاحذر ان تقبل المسلما فتدخل النار فانک ان بوالد و او اذا قضی بین اثنين
ثم ادر عنه نظر الیهما فقال ارجع الی ائمتنا علی قضیتکما متطعت والله ابوالد و انما نه نوشت بسوی سلمان فارسی

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن

عبد الرحمن انه قال قدم علي عمر الخطاب رجلا من العراق فقال لقد جئتكم لاهماله داس ولا ذنب
 قال عمر ما هو قال شهادة الزور ظهرت من ارضنا فقال عمر وقد كان ذلك قال نعم قال عمر والله لا يبر رجلا في
 الاسلام بنير العدل امد برئش عمر الخطاب مروى ازال عراق پس گفت بر آینه آمده ام پیش تو برای کاریکه نیت آنرا
 شتر و دم نغی بی اصل ناقص است گفت عمر بن الخطاب بیت آن کارگفت گواهی دروغ ظاهر شده است و درین باب گفت
 حضرت عمر آیا تحقیق شد چنین است گواهی گفت آری گفت حضرت عمر و اگر نیت شود محسوس و اسلام عمر گواهی
 صاحب عدل مالک انه بلغ عن عمر بن الخطاب قال لا يجوز شهادة خصم ولا ظنين حضرت فرمود جازیت
 گواهی خصومت کننده و نه گواهی شخص متم نغی سیکه درین خود متم باشد یا بنصره مشهور و در هر اثر شو علیه متم باشد مثل قریب
 مشهور و دشمن مشهور علیه مالک عن هشام بن عمار عن عبد الله بن الزبير كان يقضي بشهادة الصبيان فيما
 بينهم من الجراح عبد الله بن الزبير حكم بغيره و گواهی که در کان در آنچه واقع میشود در میان ایشان در دعوی جراح
 بقبول شهادة الحد و في القذف وغيره اذ اظهرت ثبوتة قبول کرده شود و شهادت سیکه حد زده شد و او را و فقه
 یا در زبایا غیر آن و تنبیه ظاهر شد توبه او قال الله تعالى ولا تقبلوا لهم شهادة ابدأوا اولئك هم الفاسقون الا
 الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم و قبول کنی گواهی بسیار از ایچگاه و این جماعه ایشانند فاسق مگر آنکه
 توبه کردند بعد ازین و اصلاح آوردند کار خود پس بر آینه خدا فرزند بهشت مالک انه بلغ عن سليمان
 بن يسار وغيره انهم سئلوا عن رجل جلد الحد اتخذ شهادة فقالوا نعم اذ اظهرت منه التوبة سليمان بن
 يسار و غیره و اسوال کرده شد از حکم مردی که زده شد و او را جدا یا جازیت گواهی او پس گفتند آری جازیت فقه
 ظاهر شود و زوی توبه مالک انه سمع ابن شهاب يقول من ذلك فقال مثل قال سليمان بن يسار مالک
 شنید از ابن شهاب سوال کرده میشود ازین مسئله پس گفت مانند آنچه گفت سليمان بن يسار قال مالک و ذلك الامر
 عندنا و ذلك لقول الله تعالى والذين يؤمنون بالاحسان انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون
 بسبب انت که خدایتوا فرمود و الذين يؤمنون بالاحسان انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون
 ان الذي يجلد الجلد ثم تاب واصلح فهو شهادة ترو و هو احب ما سمعت الى في ذلك انك سمعت
 که مقرر است اختلاف نیت و در آن نزدیک نیت که شخصی که زده شود و او را بعد از آن توبه کرد و صلح کاری پیش گرفت
 جازیت شهادت او این قول بهترین جازیت که شنیدم از نزدیک من درین مسئله باب خیر الشهادت و انما
 الشهادت قبل از سببه بهترین گواهی است که گواهی و پیش از آنکه سوال کرده شود و او را مالک عن عبد الله

عبد الرحمن انه قال قدم علي عمر الخطاب رجلا من العراق فقال لقد جئتكم لاهماله داس ولا ذنب
 قال عمر ما هو قال شهادة الزور ظهرت من ارضنا فقال عمر وقد كان ذلك قال نعم قال عمر والله لا يبر رجلا في
 الاسلام بنير العدل امد برئش عمر الخطاب مروى ازال عراق پس گفت بر آینه آمده ام پیش تو برای کاریکه نیت آنرا
 شتر و دم نغی بی اصل ناقص است گفت عمر بن الخطاب بیت آن کارگفت گواهی دروغ ظاهر شده است و درین باب گفت
 حضرت عمر آیا تحقیق شد چنین است گواهی گفت آری گفت حضرت عمر و اگر نیت شود محسوس و اسلام عمر گواهی
 صاحب عدل مالک انه بلغ عن عمر بن الخطاب قال لا يجوز شهادة خصم ولا ظنين حضرت فرمود جازیت
 گواهی خصومت کننده و نه گواهی شخص متم نغی سیکه درین خود متم باشد یا بنصره مشهور و در هر اثر شو علیه متم باشد مثل قریب
 مشهور و دشمن مشهور علیه مالک عن هشام بن عمار عن عبد الله بن الزبير كان يقضي بشهادة الصبيان فيما
 بينهم من الجراح عبد الله بن الزبير حكم بغيره و گواهی که در کان در آنچه واقع میشود در میان ایشان در دعوی جراح
 بقبول شهادة الحد و في القذف وغيره اذ اظهرت ثبوتة قبول کرده شود و شهادت سیکه حد زده شد و او را و فقه
 یا در زبایا غیر آن و تنبیه ظاهر شد توبه او قال الله تعالى ولا تقبلوا لهم شهادة ابدأوا اولئك هم الفاسقون الا
 الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم و قبول کنی گواهی بسیار از ایچگاه و این جماعه ایشانند فاسق مگر آنکه
 توبه کردند بعد ازین و اصلاح آوردند کار خود پس بر آینه خدا فرزند بهشت مالک انه بلغ عن سليمان
 بن يسار وغيره انهم سئلوا عن رجل جلد الحد اتخذ شهادة فقالوا نعم اذ اظهرت منه التوبة سليمان بن
 يسار و غیره و اسوال کرده شد از حکم مردی که زده شد و او را جدا یا جازیت گواهی او پس گفتند آری جازیت فقه
 ظاهر شود و زوی توبه مالک انه سمع ابن شهاب يقول من ذلك فقال مثل قال سليمان بن يسار مالک
 شنید از ابن شهاب سوال کرده میشود ازین مسئله پس گفت مانند آنچه گفت سليمان بن يسار قال مالک و ذلك الامر
 عندنا و ذلك لقول الله تعالى والذين يؤمنون بالاحسان انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون
 بسبب انت که خدایتوا فرمود و الذين يؤمنون بالاحسان انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون
 ان الذي يجلد الجلد ثم تاب واصلح فهو شهادة ترو و هو احب ما سمعت الى في ذلك انك سمعت
 که مقرر است اختلاف نیت و در آن نزدیک نیت که شخصی که زده شود و او را بعد از آن توبه کرد و صلح کاری پیش گرفت
 جازیت شهادت او این قول بهترین جازیت که شنیدم از نزدیک من درین مسئله باب خیر الشهادت و انما
 الشهادت قبل از سببه بهترین گواهی است که گواهی و پیش از آنکه سوال کرده شود و او را مالک عن عبد الله

عبد الرحمن انه قال قدم علي عمر الخطاب رجلا من العراق فقال لقد جئتكم لاهماله داس ولا ذنب
 قال عمر ما هو قال شهادة الزور ظهرت من ارضنا فقال عمر وقد كان ذلك قال نعم قال عمر والله لا يبر رجلا في
 الاسلام بنير العدل امد برئش عمر الخطاب مروى ازال عراق پس گفت بر آینه آمده ام پیش تو برای کاریکه نیت آنرا
 شتر و دم نغی بی اصل ناقص است گفت عمر بن الخطاب بیت آن کارگفت گواهی دروغ ظاهر شده است و درین باب گفت
 حضرت عمر آیا تحقیق شد چنین است گواهی گفت آری گفت حضرت عمر و اگر نیت شود محسوس و اسلام عمر گواهی
 صاحب عدل مالک انه بلغ عن عمر بن الخطاب قال لا يجوز شهادة خصم ولا ظنين حضرت فرمود جازیت
 گواهی خصومت کننده و نه گواهی شخص متم نغی سیکه درین خود متم باشد یا بنصره مشهور و در هر اثر شو علیه متم باشد مثل قریب
 مشهور و دشمن مشهور علیه مالک عن هشام بن عمار عن عبد الله بن الزبير كان يقضي بشهادة الصبيان فيما
 بينهم من الجراح عبد الله بن الزبير حكم بغيره و گواهی که در کان در آنچه واقع میشود در میان ایشان در دعوی جراح
 بقبول شهادة الحد و في القذف وغيره اذ اظهرت ثبوتة قبول کرده شود و شهادت سیکه حد زده شد و او را و فقه
 یا در زبایا غیر آن و تنبیه ظاهر شد توبه او قال الله تعالى ولا تقبلوا لهم شهادة ابدأوا اولئك هم الفاسقون الا
 الذين تابوا من بعد ذلك واصلحوا فان الله غفور رحيم و قبول کنی گواهی بسیار از ایچگاه و این جماعه ایشانند فاسق مگر آنکه
 توبه کردند بعد ازین و اصلاح آوردند کار خود پس بر آینه خدا فرزند بهشت مالک انه بلغ عن سليمان
 بن يسار وغيره انهم سئلوا عن رجل جلد الحد اتخذ شهادة فقالوا نعم اذ اظهرت منه التوبة سليمان بن
 يسار و غیره و اسوال کرده شد از حکم مردی که زده شد و او را جدا یا جازیت گواهی او پس گفتند آری جازیت فقه
 ظاهر شود و زوی توبه مالک انه سمع ابن شهاب يقول من ذلك فقال مثل قال سليمان بن يسار مالک
 شنید از ابن شهاب سوال کرده میشود ازین مسئله پس گفت مانند آنچه گفت سليمان بن يسار قال مالک و ذلك الامر
 عندنا و ذلك لقول الله تعالى والذين يؤمنون بالاحسان انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون
 بسبب انت که خدایتوا فرمود و الذين يؤمنون بالاحسان انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون انهم هم الذين يصدقون
 ان الذي يجلد الجلد ثم تاب واصلح فهو شهادة ترو و هو احب ما سمعت الى في ذلك انك سمعت
 که مقرر است اختلاف نیت و در آن نزدیک نیت که شخصی که زده شود و او را بعد از آن توبه کرد و صلح کاری پیش گرفت
 جازیت شهادت او این قول بهترین جازیت که شنیدم از نزدیک من درین مسئله باب خیر الشهادت و انما
 الشهادت قبل از سببه بهترین گواهی است که گواهی و پیش از آنکه سوال کرده شود و او را مالک عن عبد الله

گشت سفت و قضا سوگند با یک شاه بیان هلوپ که سوگند داده شود صاحب حق را یعنی مدعی یا با شهادت شاه
خود و حتی حق خود و پس اگر باز پیاپی یا بتصریح یا اگر از آنکه سوگند خورد سوگند داده شود مدعا علیه را پس اگر سوگند خورد
ساقط شد از وی آن حق و اگر با کرد از آنکه سوگند خورد ثابت شد بروی برای آن صاحب گفت مالک و خوار نیست که
می باشد قضا سوگند مدعی باشد و واحد در اموال مخصوص و واقع نمیشود آن و چیزی از حدود و منه خارج و نه در طلاق و
در عتاق و نه در زوی و نه در قذف **قال** مالك ومن الناس من يقول لا يكون اليمين مع الشاهد الواحد
ويحتاج بقول الله تبارك وتعالى وقوله الحق فان لم يكونا رجلين فرجل وامرأتان ممن ترضون من الشهادة
يقول فان لم يأت برجل وامرأتين فلا شيء له ولا يخلف مع شاهده قال مالك رحمه الله فمن الحجة على
من قال لا لك القول ان يقال له ارايت لو ان رجلا ادعى على رجل بالمال ليس يحلف المطلوب ما ذاك الحق
عليه فان حلف بطل ذلك عنه وان نكل عن اليمين حلف صا الحق ان حقه الحق وثبت حقه على صاحب هذا ما
لا اختلاف فيه عند احد من الناس ولا ببلد من البلدان فبأي شيء اخذ هذا وفي أي كتاب الله وجد هذا
ان هذا فليقر باليمين مع الشاهد وان لم يكن ذلك في كتاب الله وانذ لي كيف من ذلك ما مضى من السنة
ولكن المراقب يجب ان يعرف وجوب الصواب وموقع الحجة ففي هذا بيان ان شاهدا الله تعالى گفت مالک
بعضی از مردان کی نیست که میگویند درست نیست سوگند ایک شاهد و حجت می آرد قول خدا و قول او قول او تعالی حجت است
لم یكونا رجلين ثم ساءوا بين شخصين ان يادروا بغيره و در آن پس نیست لازم چیزی از حق و می سوگند خورد و با شاه خود گفت
پس از حجت است بر کسی که گفت این قول را که گفته شود او یا دیدی اگر مردی دعوی کرد بر مردی مالی را یا لازم نیست که قسم بخورد
مدعی علیه که نیست آن مال بر زنده او پس اگر سوگند خورد باطل شد دعوی مدعی از زنده او و اگر باز پیاپی از قسم خوردن سوگند خورد
صاحب مال حق را البته ثابت است و ثابت شود حق او بر زنده مدعی علیه پس این مسئله است که اختلاف است در آن که در
پیچیدگی از مردان و نه در پیچیدگی بلدی از بلاد پس بکدام حجت اخذ کرد این قائل و در کدام کتاب خدا یافت آنچه را پس اگر قرار
کرد با یکدیگر پس باید که اقرار کنند سوگند باشد اگر حجت است این خدا و در کتاب الله و بر آئینه کفایت میکند از یکدیگر آنچه گذشت
از سنت لیکن آدمی هر آینه دوست میدارد که بشناسد صورت صواب را و محل حجت را پس درین مذکور باین است **باب**
الاستعانة باب يمين الغموس حرام سوگند غموس حرام است **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن معبد
بن كعب السلمي عن اخيه عبد الله بن كعب بن مالك الانصاري عن ابي امامة عن رسول الله عليه وسلم
قال من اقتطع حق امرء مسلم بيمينه حرم الله عليه الجنة و اوجب له النار و ان كان شتياء سيرا يال

سأله قلت
وعلى هذا حال العلم
في مسألة القضاء
بالشاهد الواحد
من حرم
يمين المدعى في ذلك
خاصة قال الشافعي
ذلك وقال ابو حنيفة
لا يجوز

رسول الله قال وان كان قضيبا من اراك وان كان قضيبا من اراك قالها
ثلاث مرات رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بر آید حق میسر کند یا بسوگند خود حرام کند خدا توبه می بخشد را و در
گرداند برای او و وزخ را صاحب گفتند اگر چه آنچه اندک باشد یا رسول الله فرمود اگر چه یک شاخ اراک باشد اگر چه یک شاخ
اراک باشد اگر چه یک شاخ اراک باشد فرمود این جمله را هر کس بگوید و بگوید **عَلَيْهِ يَاب** تعذيب اليمين في الامور العظام بان يحلف
عليه بن النبی صلی الله علیه وسلم سخت بودن سوگند در امور عظیمه یا که داده شود بر بنبر تحفرت صلی الله علیه وسلم
عن هاشم بن هاشم بن عنترة بن ابي وقاص عن عبد الله بن نسطاس عن جابر بن عبد الله الانصاري ان رسول
الله صلى الله عليه وسلم قال من حلف على منبري اثبات مقعد من النار رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
هر که سوگند خورد بر منبر من بدو نوع جای خود گرفت در روز **مالک** عن داود بن الحصين انه سمع ابا غطفان
المری يقول اختصم زيد بن ثابت وابن مطيع في دار كانت بينهما الى مروان بن الحكم وهو امير على المدينة
فقضى مروان على زيد بن ثابت باليمين على المنبر فقال زيد بن ثابت احلف له مكاني فقال مروان لا والله
الا عند مقاطع الحقوق قال فجعل زيد بن ثابت يحلف ان حقه الحق ويا باني ان يحلف على المنبر قال
فجعل مروان بن الحكم يعجب من ذلك ابو غطفان مری میگفت که خصومت کردند با یکدیگر زید بن ثابت و ابن مطیع در
سرا آن که مشترک بود میان ایشان بسوی مروان بن الحكم و او امیر بود بر دین پس حکم کرد مروان بر زید بن ثابت بسوگند
بر بنبر تحفرت صلی الله علیه وسلم هر گاه زید بن ثابت سوگند بخورد مرا بی او در مکانی که ستاده ام آنجا پس گفت مروان
تو قسم جدا سوگند ندیم ترا که نزدیک مکان فیصل شدن حقها پس شروع کرد زید بن ثابت که سوگند بخورد که حق او ثابت
و او با سیر داد آنکه سوگند خورد بر بنبر پس شروع کرد مروان که تعجب مینمود این ماجرا **باب** تروالین علی المدعی
اذا اكل المدعي عليه ولا استخلاف الا اذا كان بينهما مخالطة الطرة ورواه شود سوگند بر مدعی و قس که باز استند
علیه از سوگند خوردن و قسم داده نشود مگر وقتی که باشد در میان مدعی و مدعی علیه مخالطة و محالمة **مالک** عن
جمیل بن عبد الرحمن المودن انه كان يحضر عمر بن عبد العزيز و يقضي به الناس فاذا جاء الرجل يدعي
الى الرجل حقا نظر فكانت بينهما مخالطة الطرة و ملاسته لحلف الذي ادعى عليه وان لم يكن مثيلا لم يحلفه
جمیل بن عبد الرحمن مودن حاضر میشد پیش عمر بن عبد العزيز حال آنکه او حکم میکرد میان مروان پس و تکیه می آمد
فخصمه من ادعوى عليه و شخصي حتى راسيد عمر بن عبد العزيز ليس اكرى بود میان ایشان شریکی با حق سوگند میداد
مدعی را و اگر بی بود چیزی ازین قسم سوگند میداد **قال مالک** و علی ذلك الامور غدا ان من ادعى على رجل

قلت
عليه اهل العلم

قلت
عليه الشافعي قال

خليفة تعذيب في
اليمين

قال: ١٦
 لم يرد العلم عن الله
 فأنقضت في هذه
 الزمان وهذا السن
 وأهل الشام وأهل
 بين قاتل أهل مصر
 رضى الله عنه
 حكم البغاة من أن
 الله تعالى يستأجر
 هؤلاء الخوارج
 أن يقاتلوا في
 كل سنة في الجبل
 بغير عهد ولا
 يسقط عنهم ما
 على هذا القول
 على الإمام
 فبعضهم يقول
 بالبراءة من
 وليست في الغاية
 رضى الله عنه

ان جازانہ میں ان ایضاً
فی المنازل والحدود جازانہ
المنزل قبل جازانہ
فجازانہ وعلین جازانہ
عین الکلمہ استعمل
سیرہ فی المنازل
سیرہ فی المنازل
سیرہ فی المنازل

[illegible]

گفت مالک حکم مقرر نزدیک است که آنچه مقدم است از زبان نبی و اندامهای پیشین و اندامهای متصل خارجه و دندانهای
 نیز را به است و این نیست که محل هم فرموده و دندان بخیر است از شتران و دندان متصل خارجه و دندان است از
 دندانهای زیاده کرده نشود بعضی را بعضی **قال** مالک الامر عندنا ان الله ليس فيما دون الموضحة بين التبع عقل
 حتى تبلغ الموضحة وانما العقل في الموضحة فما فوقها وذلك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نقل
 الى الموضحة في كتابه لعمر بن حزم فيها خمس من الابل ولم تقص الا عندنا في القديم ولا في الحديث
 فيما دون الموضحة بعقل مسمى گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک است که وجوبیت در زخمی که کم باشد از
 موضحة از جمله زخمهای سیریم و تیه مقرر است آنکه برسد بوضحة و جز این نیست که عقل در موضحة است یا در آنچه زیاده تر از موضحة باشد
 و این چه نیست که رسول الله صلی الله علیه وسلم برید بسوی موضحة و کتاب خود برای عمر بن حزم پس ساخت و آن بخیر است
 از شتران و حکم کردند اما آن نزدیک از زبان قدیم و نه در زبان جدید و را دون موضحة بدیه مقرر **قال** مالک الامر عندنا
 ان المامورة والمنقلة والموضحة لا يكون الا في الوجه والراس فما كان في الجسد من ذلك فليس فيها
 الا جثمها گفت مالک حکمی که مقرر است نزدیک است این است که ماموره و منقله و موضحة نمی باشد مگر در روی و سر و آنچه باشد
 در سایر جسد از این قسم نیست **قال** مالک الامر للمجتمع عليه عندنا في الخطا انه لا يعقل
 حتى يدور الحجر و يصحح و الله تكبر عظاما من الانسان يد او رجلا او غيره لك من الجسد خطا فبرأه
 و عا طيته فليس فيه عقل فان نقص او كان فيه عقل فقيه من عقله بحسب ما نقص **قال** مالک الامر
 كان ذلك العظم بما خالفه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمى فبحسب ما فرض فيه النبي صلى
 الله عليه وسلم عقل و ما كان مما لم يات فيه عن النبي صلى الله عليه وسلم عقل مسمى ولم تقص فيه سنته
 ولا عقل مسمى فانه يجتمع فيه گفت مالک حکمی که اتفاق واقع شده است بروی نزدیک او در جرح خطا که بدیه
 حکم کرده نشود تا آنکه به شود مگر زخم رسیده است با و تندرست شود و حکم نیست که اگر شکند استخوانی را از آدمی
 دست را یا پای را یا غیر آن را از بدن بطریق خطا پس به شد و صحت یافت و خود که بصورت نخستین خود پس نیست در
 دیه پس اگر باشد و روی نقص یا باشد و روی کمی پس در روی از دیه او است بحسب آنچه ناقص باشد گفت مالک پس اگر
 آن استخوان از آنجمله که آمده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیه مقرر پس بحسب آنچه مقرر فرموده است آنحضرت صلی
 الله علیه وسلم دیه واجب شود و آنچه باشد از آنجمله که نیامده است در روی از آنحضرت صلی الله علیه وسلم دیه مقرر و زکوة
 در آن سنتی مقرر و دیه شخص پس بر آئینه حکم نیست که اجتهاد کرده شود در آن **قال** مالک الامر عندنا ان في المنقلة

مفتی

[illegible]

دینار اذا قتلته من غیرت بخت خاص من غیرت بخت البتة من غیرت بخت عشرين جلد ابن شهاب گفت قتل عقیقه قول
 کرده شود بیست پنج نیت محض است بیست پنج نیت لبون بیست پنج نیت و پنج جلد و مالک عن ابن شهاب عن سکین بن
 بسا و رسیع بن ابی جعد الهمی کاذا یقولون دینار لظا عشرین بخت خاص و عشرين بخت لبون و عشرین ابن لبون
 ذکر او عشرین حقه و عشر و حقه ابن شهاب و سلیمان بن یسار و رجیع بن محمد الزهری سیقتند که دینار قتل خطاب است
 محض است و بیست بخت لبون و بیست ابن ابون ذکر بیست حقه و بیست جلد **باب** تغلیظ الدینار اذا قتل
 البلد الحرام او فی الشهر الحرام و قتل اذا حرم و در بیان سخت مقر کردن و دینار و قتل که در مکه محترمه و دینار
 حرام یا یکصد صاحب قرآن یا مجتهد یا مالک با سند ان رجلا من بنی مدیج حذف ابنه سیف
 فقدم سراقه جمعت علی عمر الخطاب فذكر ذلك فقال له عمر اعدوا علی ماء قد یدعشرون ومائة بعیر
 مخصوص هر آنکه مردی از بنی مدیج از منم زود بشمشیر سپرد خود را پس بمرد پس آمد سراقه بن جشم در پیش عمر بن الخطاب پس ذکر
 کرد این ماجرا پیش او پس فرمود او را حضرت عمر شاکر بن رباب قدید یکصد و بیست شتر **باب** انزل بغیران سفید
 السبب و سلیمان بن بسا و رسیع انما تغلظ الدینار..... فی الشهر الحرام فقلالا و لیکن زیاد فی الحضره فقیل
 لسیعید بن السبب هل زیاد فی الحرام کما یراد فی النفس قال نعم سیعید بن سبب و سلیمان بن یسار را سوال کرده شد آیا
 غلیظ کرده شود و دینار حرام پس گفتند و لیکن زیاد کرده شود و در شهر حرام را بی حرج است این باهنا بر گفته سیعید
 بن سبب آیا زیاد کرده شود و در شهرها یا نه زیاد کرده شود و نفس گفت آری **باب** دینار الکبای و الجوی
 من اهل الذمته و جراحاتهم و در بیان دینار کتبی و محسوس کاذا بل منه یبشند و دینار زخمهای ایشان **باب** انزل بغیر
 ان عمر بن عبد العزیز قضوا دینار الیهودی و النصرانی اذا قتل احد سمانه نصف دینار الحرام المسلم عمر بن
 حکم کرد بر یهودی و نصرانی وقتی که کشته شود یکی از آنها مانند نصف دینار مسلمان از او است **باب** عن یحیی بن
 سعیدان سلیمان بن بسا که ان یقول دینار للجوی ثمانه و دینار قال مالک و هو الامر عندنا سلیمان بن یسار یکصد
 دینار و یحیی شصت و در ستم است گفت مالک و یحیی است حکم نزدیک **باب** مالک و جراح الیهودی و النصرانی و
 للجوی علی حساب جراح المسلمین فی دینارهم للوجه نصف عشر دینار و المأمونه ثلث دینار و الجافیه ثلث
 دینار و علی حساب ذلك جراحاتهم **باب** مالک و زخم یهودی و نصرانی و محسوس بر حساب خم سلیمان است در
 دینارهای ایشان و در موضعه نصف عشر دینار است و در مأموره سوم حصه دینار است و در جافیه سوم حصه دینار است
 پس بر همین حساب است زخمهای ایشان **باب** دینار المرأة جراحها و در بیان دینار نفس زنان و زخمها

وسلم قال ان في قتل الصدا
 القتل العمد والعصاة
 من الامم مختلفة صها
 الربيعي خليفة في بطون
 اكلها فقال الدريد
 المغلطة اكلت منها ثلث
 حقة وثلاث حقة
 واربع حقة في بطون
 اولها وارثها ابو
 خنيقة في المغلطة فاما
 الخفيقة فقال هي خراس
 الا انه غارت في الصف
 قابل بجوابين يعني
 وما اتهم عليه الشك

٩٢
 ابن النجاشي رحمه الله عليه
 سلم ودعي تيسل خذ
 ابنه من اهل الصفة
 وليس من اهل الصفة
 ابن تخاصا ما جاء ابن
 لمين عبد عدم بنيت
 النجاشي قول لا تقوم
 النجبة عليه في ذلك
 عند عدم الى العجبة
 من اهل الصفة
 انفقوا على العجبة
 لا يفتدوا في اهل
 دون اهل الصفة
 على قول
 شانه

[illegible]

العبد بعد ان اصابه الجرح وقيمته صحيحا قبل ان يصيبه هذا ثم يعزم الذي اصابه ما بين القيتين گفت
مالك حكم نزديك انيت كرد موضع غلام تيم صرا قيمت او ست و در فخر او و هم حصه و تيم حصه از قيمت او ست
و را موم و دجايف او و هر يكى از اين دو سهم حصه قيمت او ست و در آنچه سواى اين حصه هاى چهارگان باشد از آنچه
رسايد ميشود آن غلام را و حبيب است آنچه ناقص شده باشد از قيمت او فخر کرده شود و در حال غلام بعد از آنکه ستر
شود و بيه شود چه قدر تفاوت است در میان قيمت غلام بعد از آنکه بوى زخم سید و و قيمت او در اين حال که ستر
بويش آنکه سید او را اين زخم بعد از آن تاوان لازم کرده شود و زخم زنده و تفاوتى که در میان قيمت آن ب

العبد بعد ان صاب بالحق وقيمته صحيحا قبل ان يصيبه هذا ثم يعجز الذي اصابه ما بين القيمتين كفت
 مالك حكم زويك انيت كدوم وضع غلام قيمت او ست ووزن قلد او هم حصه بستم حصه از قيمت او ست
 ورا مومر و جافيه او در هر كی ازین دو سوم حصه قيمت او ست و در آنچه سواي اين حصه استاي چهار گانه باشد از خنجم
 رسانيده ميشود آن غلام را واجب است آنچه ناقص شده باشد از قيمت او نظر كرده شود و در حال غلام احد او كشته شد
 شود و به شود چه قدر تفاوت است در میان قيمت غلام بعد از آنكه بوي زخم رسيد و قيمت او در آن حال كشته شد
 بود پس آنكه رسيد او را اين زخم بعد از آن تاوان لازم كرده شود و زخم زننده و قاتل كدري كدري با دو قيمت **باب**
 دية الجنين و ربان ديه كچه كدر شك مادر باشد **مالك** عن ابن شهاب عن ابي سلمة بن عبد الرحمن بن عوف
 عن ابي هريرة ان امرأتين من هزبل دمت احديهما الاخرى بحجر فطرحتا جنينها فقصي فيه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم بغرة عبدا و وليدة و وزن از قبيله غزيريل مالكيه كير خبك كروند اندخت كی از آنها بوی دیگر
 سنگی پس افكند آن دیگر كچه شك خورد ايس حكم فرمود و روی آنحضرت صلى الله عليه وسلم بغرة كه عبارت از غلام يا داه است
مالك عن ابن شهاب عن سعيد بن المسيب ان رسول الله صلى الله عليه وسلم تقي في الجنين يقتل في
 امه بغرة عبدا و وليدة فقال الذي قضى عليه كيف اعزم ما لا شريك الاكل ولا نطق ولا استهل او مثل
 ذلك يطير فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما هذا من اخوان الكهان رسول الله صلى الله عليه وسلم حكم فرمود
 و رباب كچه شك كشته شود در شك مادر خود بیک غره كه غسرت بغلام يا داه پس كفت شخصی كه حكم فرموده بود و روی اين
 عاقله زننده چگونه تاوان كنشم خير را كه كوشيده است و نه خورده است و سخن كفته است و در دقت تولد او را زننده
 كرده است و مانند اين می باشد پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم جزاين نيست كه اين كوشيده از برادر زن
 كسانان است يعني مشابه ایشان است در كلام مقفى و در شرح لقياس و الله علم **مالك** عن ديعين ابي عبد
 الرحمن انه كان يقول في الغرة تقوم خمسين دينارا و اوستائة درهم و دية المرأة الحرة المسلمة
 خمسمائة دينارا و ستة آلاف درهم ربيع بن ابي عبد الرحمن بيكفت و رباب غره كه قيمت او مقرر كرده شود و بجاه
 دينا يا شصت و درم و دية زن آزاد مسلمان يا يهوديا است يا شصت هزار درهم **قال** مالك فدية جنين الحرة
 عشرين مائة و العشر خمسون دينارا و ستة مائة درهم كفت مالك پس ديه كچه شك زن آزاد و هم حصه و ديه او
 و درم حصه زن آزاد و بجاه دينا يا شصت و درم است **قال** مالك و لم اسمع لاحدا يخالف في الجنين كما تكن
 فدية الغرة حتى يرانل بطن امه و يسقط من بطنها ميتا قال مالك و سمعت انه اذا خرج الجنين من بطن

جلد ۱

ائمه جاثم مات ان فیه الدینة کما میله گفت الی کشیدم حکم را که خلاف کند و این مسئله که هیچ شک نمی باشد در روی غره
 تا وقتی که جدا شود از شکم او در خود پیفتد از شکم وی در آن حال مرده است گفت الی کشیدم که حکم نیست وقتی که رأید چه شکم
 از شکم او در خود در آن حال که زنده است بعد از آن که مرده وی تمام است **باب** القصاص فی قتل من است که گفته شود
 شخصی و گویان که برشته وی قایم نشود پس اگر گوشت ظاهر باشد بر عجا قلم داده شود و عیان را و برای ایشان بدیه حکم
 کرده شود و اگر گوشت ظاهر نباشد و معلوم باشد که قلم داده شود پس اگر قسم خوردند بری شدند و اگر کول کردند و بدیه بر ایشان
 لازم شود **مالک** عن ابی یحیی بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سهل عن سهل بن ابی جعفر انه اخبره رجلا
 من کبواء قومه ان عبد الله بن سهل و محبصا تخرجوا الی خیبر من جمعدا صابهم فاتی محبصه و اشهر ان عبد
 الله بن سهل قد قتل و طرح فی قفیر بید او عین فاتی هیو فقال انتم والله قتلتموه فقالوا والله ما قتلناه
 فاقبله حتی قدم علی قومه فذکر لهم ذلك ثم اقبل هو و اخوه حویصه و هو اکبر منه و عبد الرحمن فذهبت
 لیستکلم و هو الذی کان یخبر فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کبر کبر یرید الی السن لیستکلم حویصه ثم
 محبصه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم اما ان ید و صاحبکم و اما ان یؤذنی فاجرب فکتب الیهم
 رسول الله صلی الله علیه و سلم فی ذلك فکتبوا فانوا لله ما قتلناه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 لحویصه و محبصه و عبد الرحمن لم تحلفون و لست تحقوب دم صاحبکم فقالوا لا قال افتخلف لکم هیو قالوا
 لیسوا بمسلمین فداه رسول الله صلی الله علیه و سلم من جند فبعث الیهم بمائة ناقة فحقق ادخلت
 الیهم قال لهم لقد رخصتو منها ناقة بجره قال مالک الفقیر هو البیض عبد الله بن سهل و محبصه آیدند
 بسوی خیبر بسبب سختی محبصه که رسیده بود با ایشان پس آید بسوی محبصه پس خبر داد او را که عبد الله بن سهل
 شده است و اقلنده شده است در میان کی و در چای با و چشمه پس محبصه آمد پیش یهود پس گفت ثناء و الله کشید او را
 یهود و الله ناکشیدیم او را پس وی آورد و بدین آنگاه آمد پیش قوم خود پس ذکر کرد این ماجرا پیش ایشان بعد از آن که
 آورد وی و برادر وی حویصه و آن حویصه بزرگتر بود از وی و نیز وی آورد عبد الرحمن بر او و مقتول پس شروع کرد
 که محبصه که سخن گوید وی همان است که در خیبر بود پس فرمود او را رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن بزرگتر را مقدم
 کن بزرگتر را راده فرمود و تعظیم کی که گمان تر بود در عرض سخن گفت محبصه پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم این است
 که یهود و بدیه دهند ازین یار شما که مقتول شده است یا نیست که خبر دار کرده خود ایشان را بجهل پس نامه گوشت بخت
 صلی الله علیه و سلم بسوی یهود و این ابی یحیی نوشتند آنها در جواب و الله ما کشیدیم او را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه

الفقه من كل شيء في الفقه
 والادب في الحديث الفقه
 من الذي يتي ذكر كان
 اذ انشى وتبين ان
 هو يد اذ انشى على
 حامل الفقه على
 شايخه على
 فقهنا على
 اذ انشى من ابي
 من الفقه من
 كماله في
 ١٠٠

فان شاء الله

قلنا من هذا القصاصه تبتك
 وادعى عليه على
 رجل ارفع يداك
 والاشد انفسه على
 على الجمل الشا
 وفيه في ابي
 فاعلم انك
 وحيث انفسه
 بين الانفسه
 بينا هل
 فاعلم انك
 فاعلم انك
 فاعلم انك

حویصه و محیصه و عبد الرحمن را که سوگند خورید برای خود ثابت کنید خرق برادر خود را یعنی دیته او را پس انکار کرد و گفتند
 قسم بخوریم فرمود پس سوگند خوردید و گفتند این فرقی نیستند قسم ایشان را چاه اعتبار پس دیته آن مقتول را و رسول الله
 صلی الله علیه و سلم از جانب خود یعنی برای تسلی دل ایشان پس فرستاد صد ماهه شتر برای ایشان تا آنکه داخل کرده شد
 آن ماه را و در سرای ایشان گفت سهل پس برآید و گذر و گذران ماهها را و فرسخ گفت مالک فقیر چاه را گویند صلاک
 عن یحیی بن سعید عن بشیر بن یسار انه اخبره ان عبد الله بن سهل الاضاری و محیصه بن مسعود خرجا
 الى خيبر فمروا فاني و حاجهما فقتل عبد الله بن سهل فقدم محیصه فاتی هو و اخوه حویصه و عبد الرحمن بن
 سهل النبي صلی الله علیه و سلم فذهب عبد الرحمن بيكلم مكانه من اخيه فقال له رسول الله صلی الله علیه
 و سلم كبري فمك محیصه و حویصه فذكرا شان عبد الله بن سهل فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 يمينا و تتحققون دم صاحبكم لوقا فلكم قالوا يا رسول الله لم نشتد و لم نحضر فقال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم فمروا بمحمد بن یمینا فقالوا يا رسول الله كيف تقبل ايمان قوم كفنا قال یحیی بن سعید فرغم
 بشیر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم و داه من عنده عبد الله بن سهل و محیصه برآند از مدینه بسوی خیبر پس
 متفرق شدند در خارج خود پس شته شد عبد الله بن سهل پس آمد محیصه بدین پس رفت وی و برادر وی حویصه و عبد
 الرحمن بن سهل پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس شروع کرد عبد الرحمن که سخن گوید یسبب قریب وی بنسبت برادر خود
 پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم مقدم کن کلان سال را پس سخن گفتند محیصه و حویصه پس فرمود که در حال عبد
 بن سهل را پس فرمود ایشان را رسول الله صلی الله علیه و سلم آیا سوگند میخوردید چاه یا بر بدین قسم حق خود ثابت کنید
 در آن دیته یا خود را یا فرمود در قاتل برادر خود گفتند یا رسول الله ندیده بودیم حاضر نشده بودیم پس فرمود رسول
 الله صلی الله علیه و سلم بی تعلق شوند از شما بود یا چاه سوگند پس گفتند یا رسول الله چگونه قبول کنیم قسمهای قوم کفار
 گفت بشیر که راوی این حدیث است که برآید رسول الله صلی الله علیه و سلم دیته او داد از نزدیک خود مالک
 عن ابن شهاب عن عمار بن مالك و سلم بن يسار و جابر بن عبد الله بن ليث ابري فوساخو طي على
 اصبع رجل من جمعته فتوى فيها فمات فقال عمر بن الخطاب للذين ادعى عليهم التحلفون بالله خمسين يمينا
 ما لها منها فابوا و فمروا فقال لاخرين التحلفون انتم فابوا فقص عمر بشر الذية على السعديين قال
 مالك و ليس اهل على هذا مروى از بنی سعد بن لیث روان کرد پس خود را پس ابایل کرد شست مروی از قبیله حمینه
 پس سرایت و اتم شد و در آن جرحت پس برادرش گفت عمر بن الخطاب را عا علیهم آیا سوگند خورید چاه سوگند که نه مرده

٢٠ مستحق "م" صاحب مناعة غير صاحب كرامة مستحق المهر مقابل المال يجب بالقسامة - القرآن ادعى العدل

[illegible]

141

[illegible]

الجد الثالث

ابن جبريت پس قبول نكردند و اخرا فرمودند كه گفت آن ديگر مردمان را كه گویند بخريد شما پس ایشان نیز قبول نكردند و پدر
 حكيم حضرت عمر بن خطاب را كه گفت مالك بن نسيه عمل برين اثر **باب** العاقلة عصبة القتلى نسبا وهم
 الذين يكونون على حاشية النسب او لا و لا يعقون وعصبتهم ولا يحل الا الذكور البالغون الا غنياء والفقراء
 عاقلة عصبة قتلت از جهته نسب و ایشان آنجا آمدند كه باشند بر حاشية نسب يا از جهته و لا از ایشان حق و عصبة متفق اند و ميراث
 عقل را كرم روان بانه كه تا كران بنندي ميتو سلطان **قال** مالك الامر الذي لا اختلاف فيه عندنا انه لا يس على
 النساء والصبيان عقلا يعيب عليهم ان يعقلون مع العاقلة فيما تعقله العاقلة عن الديات و اما يعقل
 على من بلغ الحلم من الرجال قال مالك في المرأة يكون لها زوج و ذلك من غير عصبتها و لا قومها فليس على
 زوجها اذا كان من قبيلة اشترى به من عقلا جانيته اشئ ولا على ولدها اذا كان نواسا من غير قومها و لا على اخوانها من
 من غير عصبتها و لا قومها ^{فما لعصبة من ميراث} و لا ميراث رسول الله صلى الله عليه و آله اليوم و كذلك مولد المرأة ميراثهم
 لولد المرأة و ان كانوا من غير قبيلتها و عقل جناية المولى على قبيلتها حكيم مالك امير كه بهم اختلاف نيست
 در آن نزديك نيست كه واجب نيست بر زنان و بر كودكان هیچ عقل كه واجب باشد بر ایشان نيست و حبيب بر ایشان
 كه ضامن شوند يا عاقله و رجلا آنچه ضامن ميشوند عاقله از و تها و جزاين نيست كه واجب ميشود عقل بر کسی كه رسيد به
 بلوغ از مردان گفت مالك در باب زني كه باشد از راسه و فرزند از غير عصبه و قوم او پس نيست بر شوهر او و
 كه باشد از قبيله و كذا و تيه جانيه او چيزي نيست بر فرزندان و می و قتيكه باشد از غير قوم او نه بر برادران و اخيا
 او كه از غير عصبه او و قوم او باشند پس آنچه احق انذير است آن زن و بر عصبه و است عقل از زنان تخفرت صلى الله
 و سلم تا مرد و زوجهين آزاد كردگان و لا بغيران و لا در نيت اگر چه باشند از غير قبيله او و تيه جانيه آزاد كردگان
 بر عصبه آن زن است **باب** ان لم يوجد للقاتل عصبة نسبا و لا و لا لم يجب شيء اگر يافته نشود بر قاتل
 عصبه از زودي نسب و نه از زودي و لا بر حسب ميشود چيزي بر **مالك** عن ابي الزناد عن سليمان بن
 يساوان سائيه اعتقه بعض الحاج فقتل ابن رجل من بني عائد فجاء العائد ي ابوالمقتول الى عمر الخطاب
 يطلب دية له فقال عمر لاديه له فقال العائد ي اوانيت لو قتله ابني قال عمر اذا شرجون دية فقال العا
 هو اذا كالا دم ان يترك يلقم وان يقتل يقيم مرد كه موالی او معلوم نبود از او كرده بود او را بعض حاجيان است
 به شخصي از بني عائد پس آن عايد كه در مقتول بود بوي عمر بن الخطاب طلب ميكرد دية پس خود را پس گفت حضرت عمر
 دية نيست او را پس گفت آن عايد ي خبره مر كه اگر ميكشت او را پس من چه حال بودي فرمود حضرت عمر ان كلام

له قلت
 عليه السلام في المرأة قال
 ان لم يكن للقاتل عصبة
 نسبيا و لا و لا ماله
 في بيت المال لقوله
 ١٠٢
 صلى الله عليه و آله و سلم
 ان اول من لم يقاتل
 ابو حنيفة العاقلة اهل
 الديار ان كان القاتل
 منهم

قلنا نعم
 ايها الذي وليه
 الفضل يا فتى
 والرحم الحبيب
 الذي شديده
 الزان يفتن اهل
 الدنيا
 قلنا نعم
 ايها الذي وليه
 الفضل يا فتى
 والرحم الحبيب
 الذي شديده
 الزان يفتن اهل
 الدنيا
 قلنا نعم
 ايها الذي وليه
 الفضل يا فتى
 والرحم الحبيب
 الذي شديده
 الزان يفتن اهل
 الدنيا

وفتیکه زخمی رسانیده شود بدندان پس سیاه شود پس در روی دیته اوست بکمال پس اگر زخمی دیگر افکنده شود آن دندان
 را بعد از آنکه سیاه شده باشد پس در روی دیته دندان است بکمال نیز **باب** مایروی من القود فی کسر الفخذ
 در بیان آنچه مرویت از قصاص و شکستن ران **صالح** انه بلغه ان ابا بکر محمد بن عمر بن حزم اقاد و کسر
 الفخذ ابو بکر عمر و قصاص گرفت از شکستن ران **باب** اذا قتل رجل رجلا وقال سيد نجمع امری
 کیف یقضى فیه وفتیکه کشد مردی مردی را گویند یافتیم او را باز از خود چگونه حکم کرده شود و ران **صالح** عن
 سهیل بن ابی صالح السمان عن ابیه عن ابی هريرة ان سعید بن عباد قال رسول الله صلى الله علیه وسلم
 ارايت ان وجد مع امری رجلا امهله حتى اتي باربعة شهداء فقال رسول الله علیه وسلم نعم سعید بن عباد
 در حضرت آنحضرت صلی الله علیه و سلم خبر ده مرا اگر بیایم باز از خود مردی را یا بکند ارم او را آنکه بیایم چرا گواه بر سر
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم آری یعنی بگذرا تا حاضر سازی گواهان را **صالح** عن یحیی بن سعید عن سعید
 بن المسیب ان رجلا من اهل الشام یقال له ابن خبیری وجد مع امراته رجلا فقتله او قتلها فاشکى علی
 معاوية بن یوسف ان القضاة قد کتبوا فی منی الاشهر یسألون علی ابن بطریق ذلک فقال یحیی عن ذلک عن علی بن
 ابیطالب فقال له علی هذا الشیء یخبر فی به فقال ابو موسی کتب الی معاوية بن ابی سفیان اسألك فوالله
 فقال علی ان ابی الحسن ان لم یأت باربعة شهداء فلیعط برئتة مردی را اهل شام گفته میشد او را ابن خبیر یافت
 باز از خود شخصی را بر کشت او را پس مشکل شد بر معاویه بن ابی سفیان حکم کردن و زیاب او پس نوشت بسوی ابو موسی
 اشعری که بوال کندی او علی بن ابیطالب را ازین با جر او پس سوال کرد ابو موسی ازین با جر او علی بن ابیطالب را پس گفت او را اگر
 بن ابیطالب بر آید این قضیه هست که واقع نشد در زمین مملکت من قسم میدهم ترا که خبری در حقیقت حال پس گفت ابو موسی
 بسوی من معاویه بن ابی سفیان که سوال کنم ترا ازین با جر او پس فرمود حضرت علی بنم ابی الحسن اگر نیاید و یا گواه
 باید که بددیته او سترجم گویند از دیته رسی که بندند بدان سیر را تا آنکه نشود یا تسلیم کرده شود بسوی او یا مقتول و در غیر
 را گویند که در کردن شتران بندند و او اینجا است که بددتر از دیته را و اما علم **باب** ما یهد من الدماء
 بیان آنچه بقیه گذارشته میشود از خونها **صالح** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب و ابی سلمة بن سلمة
 عبد الرحمن عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال جرح الجراح و الجراح و الجراح و الجراح
 و فی الکذا الحسن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود زخم زدن جانور بی زبان بدست و افتادن در چاه بدست و افتادن
 معدن بدست و در کار زود حب میشود و حجم **باب** اذا تلفت الماشیة حائط قوم و ذرعه فان

[illegible]

قل
 العجلاء المهتمة بما اى هذا
 وهذا مخصوص منه فانه
 كان آتاهما يسيرتها فليصان
 من تلقى به فاني بين
 الشافعي الى حنيفة قوله
 المعان حيار والدير حيار
 معناه ان يستاجر حيار
 ليحمل في معان فاما الرعن
 عليه واستاجر حيار ليحمل
 يبر في ملكه فانها است
 تسمى قداما وهو حيار
 حيار

من شيئا من معدنك فانها رجليه فلما وصلها فخلعها وفي الركبتين الخشب فقدمها الى الكعبة ۱۱

[illegible]

[illegible]

١٠
 ١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

سمعت مالک يقول وليس على هذا العمل عندنا في تضعيف القبة ولكن مضى امر الناس عندنا على انه انما يغرم الرجل
قيمة البعير والداية يوم ياخذ هلالا يعني شنيه اياك انك لم يكن نيت برين اثر عمل
نزدك وروجه فحق قيمت ولكن گذشت امر مردان نزدك بابر اكله اوان نيكش مرد قيمت شتر يا نوزي
لگرميت رزديك بگر وآن را باب لايجوز حمل ماشية الغير بغير ذنبه بايز نيت ووشيدن ماشيه غير بدن جابر
حال ك عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجتنب احد ماشية احد بغير ذنبه ايجب
اخر كان يوتى مشرته فنكسر خزانته فينقل منه طعامه وانما تجوز له وضع مواشيه لم يطعمتم فلا
يجتنب احد ماشية احد الا بانه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بايد كه ندوشد بكمپس ماشيه ديگر يا بغير خست
آيد و دست ميدارد يكي از شما كه رزدي كرده شود مشر او را پس شسته شود و خزانة او پس نقل كرده شود
از آن طعام او را جز اين نيت كه نگاه ميدارد بر ابي مردان پستانهاي سوشي ايشان طعامهايان
يعني شتر را پس نبايد كه بدوشد بكمپس ماشيه ديگر بجز اين او باب من امر تدعن الاسلام ان كان في
منعة من قومه جمع الامام المسلمين فانهم هم كه مرتد شود از اسلامي اگر راي او شكري دقوي باشد
از قوم ان جمع كند امام مسلم از او جنگ كند باين قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا من يرتد منكم
عن دينه فتوف ياق الله يقوم يحبهم ويحبونه اذلة على المؤمنين اعزة على الكافرين يجاهدن
في سبيل الله ولا يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع عليم كسانان هر كه
برگردد از جمله شما از دين خود پس نزدك است كه ببايد خدا تعالي بر ابي ايشان قومي را كه
دوست دارد خدا ايشان را و دوست دارند ايشان خدا را هر ايان اند بر مسلمانان و دشمن طبع اند
بر كافران جهاد كنند در راه خدا و دشمنند از طاعت كردن طاعت كنندگان نيت فضل خدا ميدهد ايا
هر كه خواهد و خدا را هر ايان را ما ست انما وليكم الله ورسوله والذين امنوا الذين يقيمون الصلوة ويطون
الزكاة وهم بالعون ومن يقول الله ورسوله والذين امنوا ان الله هم الغالبون جز اين نيت كه كسان
شما خست و رسول او را تا كه مومنان اند بر ايدارند نماز را و ميدهند زكوة را و حال آنكه ايشان مشغول
ندند گاه و هر كه دوست دارد خدا را و رسول او را و آنا را كه ايمان آورده اند پس هر آئينه كرده خدا
رياستد غالب باب من امر تدعن الاسلام كشته شود حال ك عن
بين اسلامان ربك الله صلعم قال من غير دينه فاضربوا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمروا به بركه بل كند دين خود را

[illegible]

فصل في بيان العلم والدين

پس بزنید گردن او را **باب استنباط الخبر لثان فان رجم فيها والاقتل** توبه کرده شود و از ترسش پس تجمع
 کرد حضرت نیک اخذ کرد و الاشته شد **قال** عن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد القادر بن عيسى انه
 قال قدم علي عمر بن الخطاب رضي الله عنه رجل من قبل ابي موسى الاشعري فساله عن الناس فاخبره ثم قال عمر
 الخطاب هل كان فيكم من مغر به خبير فقال نعم رجل كثر بعد اسلامه قال فما فعلتم به قال قريناه فصرنا عنه فقال عمر
 افلا حبستوه ثلث اطعتموه كل يوم غيفا مستبعا لم يولد ير ارجع الله ثم قال لهم انتم احضروا ارض ابي موسى عن الخطاب
 روى از جانب ابو موسی اشعری پس سوال کرد او را از حال مردان پس آن مرد خبر داد حضرت عمر را بعد از آن
 گفت ای مردی کا فر شعبه از اسلام خود گفت عمر بن الخطاب پس چه کردید با او گفت نزد یکا حنیفم را
 پس دیم گردن او پس گفت حضرت عمر ای صبی که دیدی او را شب نه خوابید و او را هر روز یک نان و طلبت بر
 کردید از وی شاید که وی توبه کند و جمع نماید بفران خدا **قال** بعد از آن گفت حضرت عمر با خدا ایامی نه
 من حاضر شدم باین کار و امر کردم و ارضی نشدم وقتی که خبر رسیدن **باب حکم الخوارج القتل** و اشباههم
 باین حکم خوارج و مکران قتل و مانند ایشان از روضه غیر ایشان **قال** عن یحیی بن سعید بن محمد بن ابراهیم
 بن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
 يخرج فيكم قوم يحرقون صلواتكم مع صلواتهم وصياكم مع صياهم و اعمالكم مع اعمالهم يقرءون القرآن لا يجاوز
 حناجرهم يعرفون من الدين كما يعرف السهم من الرمية تنظرو في الفصل فلا ترى شيئا وتنظرو في الرئش فلا ترى شيئا
 و تثبتم في الفسوق **ابو سعید خدری** گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود خواهند برآورد و برآورد
 شما قومی که بی قدر و نیامید نماز خود در برابر نماز ایشان و صوم خود را با صوم ایشان و عملها خود را در برابر عملهای
 ایشان میخوانند قرآن را و حال آنکه تجاوز نکنند از کلمات ایشان یعنی بدگاه ایشان نمی رسد این
 از دین چنانکه بر می آید و نیز گمان که بر می آید از کلمات ایشان چنانکه بر می آید از کلمات ایشان چنانکه بر می آید
 در برابر آن نیز پس بنی خبیثه و شک میکنی در سوافار یعنی میکند و آن سرعت که در می گیرد در وی
 اثری از خون و روشت و این گمانیست از دخول ایشان در سلام باز خروج از آن بوجهی که نکند
 در وی بخیر یعنی اثری از سلام ندارد **قال** عن حماد بن ابي سهل بن مالك انه قال كنت اسير مع عمر
 بن الخطاب فقاموا لي في هذاهم القدرية فاقتلت را في ان تستقيم فان قبلوا ولا عرصة عليهم السيف فقام عمر بن الخطاب
 ابو سهریل بن مالک گفت راه می رفتم همراه عمر بن عبد العزیز پس گفت عمر بن عبد العزیز صحبت درین فرقه

ابن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يخرج فيكم قوم يحرقون صلواتكم مع صلواتهم وصياكم مع صياهم و اعمالكم مع اعمالهم يقرءون القرآن لا يجاوز حناجرهم يعرفون من الدين كما يعرف السهم من الرمية تنظرو في الفصل فلا ترى شيئا وتنظرو في الرئش فلا ترى شيئا و تثبتم في الفسوق ابو سعید خدری گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود خواهند برآورد و برآورد شما قومی که بی قدر و نیامید نماز خود در برابر نماز ایشان و صوم خود را با صوم ایشان و عملها خود را در برابر عملهای ایشان میخوانند قرآن را و حال آنکه تجاوز نکنند از کلمات ایشان یعنی بدگاه ایشان نمی رسد این از دین چنانکه بر می آید و نیز گمان که بر می آید از کلمات ایشان چنانکه بر می آید از کلمات ایشان چنانکه بر می آید در برابر آن نیز پس بنی خبیثه و شک میکنی در سوافار یعنی میکند و آن سرعت که در می گیرد در وی اثری از خون و روشت و این گمانیست از دخول ایشان در سلام باز خروج از آن بوجهی که نکند در وی بخیر یعنی اثری از سلام ندارد قال عن حماد بن ابي سهل بن مالك انه قال كنت اسير مع عمر بن الخطاب فقاموا لي في هذاهم القدرية فاقتلت را في ان تستقيم فان قبلوا ولا عرصة عليهم السيف فقام عمر بن الخطاب ابو سهریل بن مالک گفت راه می رفتم همراه عمر بن عبد العزیز پس گفت عمر بن عبد العزیز صحبت درین فرقه

ابن الحارث التیمی عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابی سعید الخدری انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يخرج فيكم قوم يحرقون صلواتكم مع صلواتهم وصياكم مع صياهم و اعمالكم مع اعمالهم يقرءون القرآن لا يجاوز حناجرهم يعرفون من الدين كما يعرف السهم من الرمية تنظرو في الفصل فلا ترى شيئا وتنظرو في الرئش فلا ترى شيئا و تثبتم في الفسوق ابو سعید خدری گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله میفرمود خواهند برآورد و برآورد شما قومی که بی قدر و نیامید نماز خود در برابر نماز ایشان و صوم خود را با صوم ایشان و عملها خود را در برابر عملهای ایشان میخوانند قرآن را و حال آنکه تجاوز نکنند از کلمات ایشان یعنی بدگاه ایشان نمی رسد این از دین چنانکه بر می آید و نیز گمان که بر می آید از کلمات ایشان چنانکه بر می آید از کلمات ایشان چنانکه بر می آید در برابر آن نیز پس بنی خبیثه و شک میکنی در سوافار یعنی میکند و آن سرعت که در می گیرد در وی اثری از خون و روشت و این گمانیست از دخول ایشان در سلام باز خروج از آن بوجهی که نکند در وی بخیر یعنی اثری از سلام ندارد قال عن حماد بن ابي سهل بن مالك انه قال كنت اسير مع عمر بن الخطاب فقاموا لي في هذاهم القدرية فاقتلت را في ان تستقيم فان قبلوا ولا عرصة عليهم السيف فقام عمر بن الخطاب ابو سهریل بن مالک گفت راه می رفتم همراه عمر بن عبد العزیز پس گفت عمر بن عبد العزیز صحبت درین فرقه

عن ابی الزناد انه اخبره ان عاملا لعمر بن عبد العزيز اخذت فاسا فحرا به ولم يقتلوا فاراد ان يقطع ايدهم
او يقتل فلكتب الى عمر بن الخطاب في ذلك فكتب اليهم عمر بن عبد العزيز واخذت فاسا من ذك ثمان مائة دينار
بن العزير لم يفت مروان چند داد و حرا يعني در قطع طريق و ایشان گفته بودند کسی را پس فرست عامل که یکی از این دو کار کند

١١
 ١٢
 ١٣
 ١٤
 ١٥
 ١٦
 ١٧
 ١٨
 ١٩
 ٢٠
 ٢١
 ٢٢
 ٢٣
 ٢٤
 ٢٥
 ٢٦
 ٢٧
 ٢٨
 ٢٩
 ٣٠
 ٣١
 ٣٢
 ٣٣
 ٣٤
 ٣٥
 ٣٦
 ٣٧
 ٣٨
 ٣٩
 ٤٠
 ٤١
 ٤٢
 ٤٣
 ٤٤
 ٤٥
 ٤٦
 ٤٧
 ٤٨
 ٤٩
 ٥٠
 ٥١
 ٥٢
 ٥٣
 ٥٤
 ٥٥
 ٥٦
 ٥٧
 ٥٨
 ٥٩
 ٦٠
 ٦١
 ٦٢
 ٦٣
 ٦٤
 ٦٥
 ٦٦
 ٦٧
 ٦٨
 ٦٩
 ٧٠
 ٧١
 ٧٢
 ٧٣
 ٧٤
 ٧٥
 ٧٦
 ٧٧
 ٧٨
 ٧٩
 ٨٠
 ٨١
 ٨٢
 ٨٣
 ٨٤
 ٨٥
 ٨٦
 ٨٧
 ٨٨
 ٨٩
 ٩٠
 ٩١
 ٩٢
 ٩٣
 ٩٤
 ٩٥
 ٩٦
 ٩٧
 ٩٨
 ٩٩
 ١٠٠

والله اعلم بالصواب

[illegible]

فقلت رحم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحمتنا والذي نفسي بيده لو ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب وكنيا
 الله لكتبتهما الشيخ الشيخة اذا زينا فاذهب ما البتة فانادى قراهاها عمر بن الخطاب فرمود وروايد خود را از اكرمه
 شود اعراض کرده از آية بجم سبب انكه بگوید گوینده بر آينه ما نمی یایم و دود در کتاب خدا تیسرین بر آينه بجم کرده است
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحم کردیم و باقی که نفس ما و روست اوست اگر خوف آن بودی که گویند مردمان
 کرد عمر بن الخطاب در کتاب خدا تعالی البتة فی وقتهم آن آیت را در صحف الشیخ و الشیخة اذا زينا فاذهبوا ما البتة ثیب
 و شیخة وقتی که زنا میکند پس نگسار کند بپیشان البتة پس بر آينه ما خوانده ایم از قال هیهی سمعت مالکا يقول قوله الشیخ
 و الشیخة یعنی الثیب و الثیبة فاذهبوا ما البتة گفت هیهی شنیدم مالک که مراد از شیخ و شیخة ثیب و ثیبة است **باب**
 الاحصان ما اذا احصان که شرط بجم است چه چیز است **مالك** عن ابن شهاب عن مسعود بن السیب انه قال
 المحصن من النساء هن اولات الاذلال و يرجع ذلك الى ان الله حرّم الزنا معید بن السیب گفت محصنات از زنان
 خداوندان شوهران اندرجع میکند نمی از کجای محصنات باین اصل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را **مالك** عن ابن
 شهاب و بلغه عن القاسم بن محمد انها ما قالوا ان اذا نكح الحر امرأة فتسها فقد احصنتها مالک از ابن شهاب روا
 کرد زنی خبر رسید مالک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو میگفتند و قتیکه کجای کند مرد را و از کثیر که رایش دست رسانید یعنی
 جامع کرد او را پس نکاح گیرد او را محصن میسازد **باب** ما الحامل یؤخر جهها الى ان تضع تائخر کرده شود بجم زن حامل
 تا آنکه بنده بار شکم خود را **مالك** عن يعقوب بن زيد بن طلحة عن ابی زید بن طلحة عن عبد الله بن ابی ملیكة
 انه اخبره ان امرأة جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجترته انها زنت و هو حامل فقال لها رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى تضعي فلما وضعت جاءته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى
 ترضعيه فلما ارضعت رجاء ته فقال اذهبي فاستودعيه قال فاستودعته ثم جاءت فامر بها و جمعت **ابن**
 زنی آیدش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خبر داد بجناب را که وی زنا کرده حال آنکه حامل بود پس فرمود او را رسول الله صلی
 الله علیه و سلم برو تا آنکه نمایی بار شکم خود را پس قتیکه بنده بار شکم را آنکه حضور مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم پس فرمود که حضرت
 صلی الله علیه و سلم برو تا آنکه شیر دوی او را پس قتیکه مدّة شیر آفر رسانید او را بجناب او صلی الله علیه و سلم پس فرمود برو بسیار
 فرزند را کسی پس دست کسی سپرد او را بعد از آن آید پس امر فرمود و حق وی پس نگسار کرده شد او را **باب** بجم کن
باب در حکم بجم کافر که از اهل ذمه باشد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال جاءت اليهود الى رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فذکروا له ان رجلا منهم وامرأة زنيا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تجدون فی
 هذا

فقلت رحم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحمتنا والذي نفسي بيده لو ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب وكنيا
 الله لكتبتهما الشيخ الشيخة اذا زينا فاذهب ما البتة فانادى قراهاها عمر بن الخطاب فرمود وروايد خود را از اكرمه
 شود اعراض کرده از آية بجم سبب انكه بگوید گوینده بر آينه ما نمی یایم و دود در کتاب خدا تیسرین بر آينه بجم کرده است
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحم کردیم و باقی که نفس ما و روست اوست اگر خوف آن بودی که گویند مردمان
 کرد عمر بن الخطاب در کتاب خدا تعالی البتة فی وقتهم آن آیت را در صحف الشیخ و الشیخة اذا زينا فاذهبوا ما البتة ثیب
 و شیخة وقتی که زنا میکند پس نگسار کند بپیشان البتة پس بر آينه ما خوانده ایم از قال هیهی سمعت مالکا يقول قوله الشیخ
 و الشیخة یعنی الثیب و الثیبة فاذهبوا ما البتة گفت هیهی شنیدم مالک که مراد از شیخ و شیخة ثیب و ثیبة است **باب**
 الاحصان ما اذا احصان که شرط بجم است چه چیز است **مالك** عن ابن شهاب عن مسعود بن السیب انه قال
 المحصن من النساء هن اولات الاذلال و يرجع ذلك الى ان الله حرّم الزنا معید بن السیب گفت محصنات از زنان
 خداوندان شوهران اندرجع میکند نمی از کجای محصنات باین اصل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را **مالك** عن ابن
 شهاب و بلغه عن القاسم بن محمد انها ما قالوا ان اذا نكح الحر امرأة فتسها فقد احصنتها مالک از ابن شهاب روا
 کرد زنی خبر رسید مالک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو میگفتند و قتیکه کجای کند مرد را و از کثیر که رایش دست رسانید یعنی
 جامع کرد او را پس نکاح گیرد او را محصن میسازد **باب** ما الحامل یؤخر جهها الى ان تضع تائخر کرده شود بجم زن حامل
 تا آنکه بنده بار شکم خود را **مالك** عن يعقوب بن زيد بن طلحة عن ابی زید بن طلحة عن عبد الله بن ابی ملیكة
 انه اخبره ان امرأة جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجترته انها زنت و هو حامل فقال لها رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى تضعي فلما وضعت جاءته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى
 ترضعيه فلما ارضعت رجاء ته فقال اذهبي فاستودعيه قال فاستودعته ثم جاءت فامر بها و جمعت **ابن**
 زنی آیدش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خبر داد بجناب را که وی زنا کرده حال آنکه حامل بود پس فرمود او را رسول الله صلی
 الله علیه و سلم برو تا آنکه نمایی بار شکم خود را پس قتیکه بنده بار شکم را آنکه حضور مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم پس فرمود که حضرت
 صلی الله علیه و سلم برو تا آنکه شیر دوی او را پس قتیکه مدّة شیر آفر رسانید او را بجناب او صلی الله علیه و سلم پس فرمود برو بسیار
 فرزند را کسی پس دست کسی سپرد او را بعد از آن آید پس امر فرمود و حق وی پس نگسار کرده شد او را **باب** بجم کن
باب در حکم بجم کافر که از اهل ذمه باشد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال جاءت اليهود الى رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فذکروا له ان رجلا منهم وامرأة زنيا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تجدون فی
 هذا

فقلت رحم رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحمتنا والذي نفسي بيده لو ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب وكنيا
 الله لكتبتهما الشيخ الشيخة اذا زينا فاذهب ما البتة فانادى قراهاها عمر بن الخطاب فرمود وروايد خود را از اكرمه
 شود اعراض کرده از آية بجم سبب انكه بگوید گوینده بر آينه ما نمی یایم و دود در کتاب خدا تیسرین بر آينه بجم کرده است
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ورحم کردیم و باقی که نفس ما و روست اوست اگر خوف آن بودی که گویند مردمان
 کرد عمر بن الخطاب در کتاب خدا تعالی البتة فی وقتهم آن آیت را در صحف الشیخ و الشیخة اذا زينا فاذهبوا ما البتة ثیب
 و شیخة وقتی که زنا میکند پس نگسار کند بپیشان البتة پس بر آينه ما خوانده ایم از قال هیهی سمعت مالکا يقول قوله الشیخ
 و الشیخة یعنی الثیب و الثیبة فاذهبوا ما البتة گفت هیهی شنیدم مالک که مراد از شیخ و شیخة ثیب و ثیبة است **باب**
 الاحصان ما اذا احصان که شرط بجم است چه چیز است **مالك** عن ابن شهاب عن مسعود بن السیب انه قال
 المحصن من النساء هن اولات الاذلال و يرجع ذلك الى ان الله حرّم الزنا معید بن السیب گفت محصنات از زنان
 خداوندان شوهران اندرجع میکند نمی از کجای محصنات باین اصل که خدا تعالی حرام کرده است زنا را **مالك** عن ابن
 شهاب و بلغه عن القاسم بن محمد انها ما قالوا ان اذا نكح الحر امرأة فتسها فقد احصنتها مالک از ابن شهاب روا
 کرد زنی خبر رسید مالک از قاسم بن محمد که ایشان هر دو میگفتند و قتیکه کجای کند مرد را و از کثیر که رایش دست رسانید یعنی
 جامع کرد او را پس نکاح گیرد او را محصن میسازد **باب** ما الحامل یؤخر جهها الى ان تضع تائخر کرده شود بجم زن حامل
 تا آنکه بنده بار شکم خود را **مالك** عن يعقوب بن زيد بن طلحة عن ابی زید بن طلحة عن عبد الله بن ابی ملیكة
 انه اخبره ان امرأة جاءت الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجترته انها زنت و هو حامل فقال لها رسول
 الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى تضعي فلما وضعت جاءته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذهبي حتى
 ترضعيه فلما ارضعت رجاء ته فقال اذهبي فاستودعيه قال فاستودعته ثم جاءت فامر بها و جمعت **ابن**
 زنی آیدش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس خبر داد بجناب را که وی زنا کرده حال آنکه حامل بود پس فرمود او را رسول الله صلی
 الله علیه و سلم برو تا آنکه نمایی بار شکم خود را پس قتیکه بنده بار شکم را آنکه حضور مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم پس فرمود که حضرت
 صلی الله علیه و سلم برو تا آنکه شیر دوی او را پس قتیکه مدّة شیر آفر رسانید او را بجناب او صلی الله علیه و سلم پس فرمود برو بسیار
 فرزند را کسی پس دست کسی سپرد او را بعد از آن آید پس امر فرمود و حق وی پس نگسار کرده شد او را **باب** بجم کن
باب در حکم بجم کافر که از اهل ذمه باشد **مالك** عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال جاءت اليهود الى رسول الله
 صلی الله علیه و سلم فذکروا له ان رجلا منهم وامرأة زنيا فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و سلم ما تجدون فی
 هذا

[illegible]

هذا قطع اليد وزوي كناه كبرهت وصدان بریدن دست است **قال** الله تعالى والسارق والسارقة فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا نكالا من الله والله عزيز حكيم ودر وزن ودر پس برید دست ایشان بخبر
 آنچه کردند عقوبت مقرر کرده شده از جانب خدا و خدا غالب است بر من بعد ظلم و اصرار فان الله عز
 و جل ان الله غفور رحيم پس هر که توبه کند بعد از آنکه توبه کرده باشد و نیکو کاری نماید پس بر آنکه خدا توبه را رجوع بجهت کند
 و هر آنکه خدا توبه را نپذیرد **باب** لا قطع الا في سرقه ما تبلغ قيمته ربع دينار بریدن دست نیست
 را اگر در وزی که بر سر قیمت آن بر ربع دينار **مالك** عن يحيى بن سعيد عن عمرة بنت عبد الرحمن عن عائشة
 زوج النبي صلى الله عليه وسلم انها قالت ما طال على وما نسيت الفطع في ربع دينار فصاعدا حضرت عائشة
 گفت زبان و راز نگذشته بر من و فراموش نکرده ام قطع میباشد در چهارم حصه و نیا ریا زیاده از آن **مالك** عن
 يحيى بن سعيد انه قال اخبرني ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم انه اخذ نبطيا قد سرق خواتم من حديد فحسبني قطع
 يده فارسلت اليه عمرة بنت عبد الرحمن مولاة لها يقال لها اميرة قال ابو بكر فأتته وانا بين ظهري في الناس فقالت
 تقول لك ما التك عمرة يابن اخق اخذت نبطيا في شيء يسر ذكر لي فاردت قطع يده فقلت نعم قالت فان عمرة
 تقول لك لا قطع الا في ربع دينار فصاعدا قال ابو بكر فادسلت النبطي ابو بكر بن محمد بن عمرو بن حزم كفت يدي
 را که زویده بودم گشتم بر چند از قسم آهمن پس بر زبان کرد او را تا بر دست او پس فرستاد پیش او عمره زنی آزاد کرده
 خود را گفت ابو بكر پس آرد آن زن پیش من و من در میان مردمان نشسته بودم پس گفت میگوید ترا خاله تو عمره که
 ای پس خواهر من گرفته نبطی را در چتر قبیل گذارده شد پیش من قدر او پس قصد کردی بریدن دست او اگر نه گفتی
 پس بر آنکه عمره سگود ترا قطع نیست مگر در چهارم حصه و نیا ریا زیاده از آن گفت ابو بكر پس گفتم ان خطي **مالك**
 عن عبد الله بن ابی بكر بن عمرو بن حزم عن عمرة بنت عبد الرحمن انها قالت خرجت عائشة زوج النبي
 صلى الله عليه وسلم الى مكة ومعها مولاة تان لها ومعها غلام لبني عبد الله بن ابی بكر الصديق فبعثت
 مع المولاة تان ببزدر مع اهل مكة فخط عليهما خمره خضراء قالت فاخذتا الغلام البرد ففتق عنه فاستخرجت جمل
 مكانه لبدا و فزوة و خطا عليهما فلما قدم المولاة تان المدينة دفعتا ذلك الى اهلها فلما افتقوا عنه وجدوا فيه
 اللبد ولم يجدوا البرد فكل المولاة تان بكلمات عائشة او كتبتا اليها واهمتا العبد فسل العبد عن ذلك
 فاعترف فامرت به عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم فقطعت يده وقالت عائشة
 القطع في ربع دينار فصاعدا برادر حضرت عائشة رضی الله عنها السبوی که و همراه او و وزن آزاد کرده او بود

لا قلت اتفق
 عليه المسلمون في
 هذه التفاصيل
 اختلاف
 119

الحمد لله

بریده میشود و دست بسته که نخیه و قتیکه زردی کند پس گفت اورا عبد البدر بن عمر در کدام کتاب یافتی این حکم از ان حکم کرد و حق و عبد البدر بن عمر پس بریده شد و دست او مالک عن ذریق بن حکیم انه خبیه و انما اخذ عبد الباقا سرق قال فاشکر علی امره قال انکنت فیه الی عمر بن الخطاب فی ساله عن ذلك وهو الوالی یو
واخبرته انی کنت اسمع ان العبد اذا سرق وهو ابق لم تقطع یدیه فکتب الی عمر بن الخطاب فی بعض کتابی یقول
کتبت الی انکنت اسمع ان العبد اذا سبق اذا سرق لم تقطع یدیه وان الله تبارک و تعالی یقول فی کتابه و انکنت
والمسارقة فاقطعوا یدیهما جزاء بما کسبا انکلا من الله والله عز و جحیم فان بلغت سرقته ربع دینار
فصاعدا فاقطع یدیه ذریق بن حکیم گفت غلام که نخیه را که زردی کرده بود گفت ذریق پس شنبه شد بر من حال او
پس نامه نوشتم در باب او بسوی عمر بن الخطاب و سوال کردم اورا ازین اجزاء او بود حکم آنروز خبر دادم اورا که من شنیدم
که غلام و قتیکه زردی کند حال آنکه او که نخیه است بریده نمیشود و دست او پس نوشت بسوی من عمر بن الخطاب خلاف
نامه من گفت در نامه خود نوشته بودی بسوی من که تو میشنیدی که غلام که نخیه و قتیکه زردی کند بریده نمیشود
او هر آنکه حدایت میفرماید در کتاب خود و السارق و المسارقة الایه پس اگر برسد زردی او به چهارم حصه دینار
یا زیاده پس قطع کن دست او را مالک انه بلغه ان القاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و عمرو بن الزناد
کانوا یقولون اذا سرق العبد الا بق ما یجب فیه القطع قطع قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله و عمرو بن الزناد
از سر گفینه و قتیکه زردی کند غلام که نخیه قدر که وجب میشود و ران بریدن دست بریده شود دست او
باب السارق یسرق بعد قطع یدیه الیمنه و یحمله الیسر فاقطع یدیه الیسر زردی کند
بعد بریدن دست راست و پای چپ پس بریده میشود دست چپ او را مالک عن عبد الرحمن بن القاسم
عن ابیه ان رجلا من اهل الیمین اقطع الید و الرجل قد تم فی ابی بکر الصدیق شکلی الیه ان عامل الیمین
قد ظلمه فکان یصل من الیمین فیقول ابو بکر مالک بلیل سارق ثم اھم فھذا و عقد لا سماء
بفت خمیس امراة ابی بکر الصدیق فجعل الرجل یطوف معهم و یقول اللهم علیک بمن بیت اهل هذا
الصلح فوجدوا الحل عند صابغ فزعم ان الاقطع جاء به فاعترف به الاقطع او مشھد فامر ابو بکر
فقطعت یدیه الیسر فقال ابو بکر و الله لا دعاه علی نفسه امشد عند علیہ من سرقته و دی ازل
پس که بریده بود دست و پای او آمد بدین پس فرو آمد نزدیک ابو بکر صدیق شکایت کرد پیش حضرت ابو بکر
الصدیق که عامل من ظلم کرده است بروی من یعنی به تمت زردی بغیر حق دست و پای او بریده است پس آن

[illegible]

تبریزند و بگویند رضی الله عنه جمع از تفسیرین و تفسیر این آیت ذکر کرده اند که پس چرا از وطن بیرون نیامدند برای غرض
 قتلش محال کنند و وطن باقی ماندگان و بابت سرانند و وطن باقی ماندگان تو خود را یعنی از آنرا بغیر و نترسند و قتی که یا
 کردند بسوی ایشان و بپایان توجیه و ابا کردن عبارتند از آنحضرت نیست پس وجه بیان است که اگر کریم و والد اعظم **قال**
الله تعالی و لکن منکم امتی و دعون الی الخیر و یأمرون بالعرف و ینہون عن المنکر و اولئک هم المفلحون و باید که
 باشد از جمله شما قومی که بخوانند مردان را بسوی احکام مسلمانی و امر کنند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و ایشان اند
 رشکشان **قال الله تعالی** ادع الی صلیلک بالحق و الموعظة الحسنه و جاهدکم بالحق و الحق حسن و حق ان ایشان
 را بسوی راه برادر و گناه و تعلیم علم و پند دادن و بوجوب و جدال کن با ایشان بجهلی که این یک است **باب** اذا کان
 الکفار مستقرین ببلادهم فالجها و فرض کفایه ان قام به بعضهم سقط الحرج عن الباقین و اذا قصد بلادهم و
 و مستقر کفار المسلمین وجب علی الاعیان و لا وجوب علی الاصح و الارض و لا عزم و من فی مضام و قتی که باشد
 کافر مستقر و غیره ای خود یعنی مسلمانان را بجهاد نیست جهاد فرضی الکفای است اگر قائم شوند باقی بعضی مسلمانان ساقط شود
 گناه از باقی ماندگان و قتی که قصد کنند کافران بلاد را و طلب برآمدن کند و شاه او مسلمانان و جوب میشود و جهاد بر
 همان و وجوب نیست بر بانیان و بر بریرین و بر کسی ننگ باشد و نه بر کسی که در مری آنها باشند **قال الله تعالی** و قد اودع
 حتی لا تكون فتنة و یكون الدین کلہ لله فان اتهموا فان الله بما تعملون بصیر و جنگ کند با کافران تا وقتیکه نباشند
 شرک باشند دین بهمان بر خدا پس اگر از آن پس هر آینه خدا تعالی آنچه میکند چنانست و لایق این آیت و وجوب جهاد
 تا وقتیکه دین عالم و دین خلاف بین اسلام نماند و همه با زمین مسلمان شوند **قال الله تعالی** لا یستوی القاعد و المؤمن
 المؤمنین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم فضل الله المجاہدین باموالهم و انفسهم
 علی القاعدین و حجه و کلامه و عدل الله الحسنه و فضل الله المجاہدین علی القاعدین اجر اعظمیاد و جبت منہ و غفر
 و کان الله غفوراً رحیم و اینست نشاندگان از مسلمانان که غیر ضامنند و مجاهدان را و راه خدا تعالی با آنها خویش و
 و آنها خویش بزرگی داده است خدا تعالی مجاهدان را باموال خویش و جانهای خویش بزرگتر نشاندگان و در وجه و هر یکی را
 ازین فریق داده است خدای تعالی حالت یک یعنی شست و فضل داده است خدا تعالی مجاهدان را از نشاندگان
 اجر بزرگ که عبارت از درجات بهشت است و از نشاندگان هر یک است و خطبتان از ترجمه مترجم گویند این آیت محض است
 سابق است و لایق میکند اگر امر برای وجوب الکفای است زیرا که قاعدون غیر اولی الضرر را و عده یک فرمود
 و عقوبت به تخفیف نمود پس این مجموع است و وجوب جهاد الکفای ثابت شد و الله اعلم **قال الله تعالی**

لا تقل
 علی هذا اهل العلم
 و فی الاثر و لا یجوز
 تعلیم باهوا و فی کفایه
 الا علی من یجوز
 ۱۲۸
 شیخ الکلیف
 و ان کثره و الفطانه
 و القدره علی انقطاع
 بان یکفی له کفایه

عن الإمام ١٢
نفي ما كان يفعل
وقوله الكافية
نطبق الجلام
والفهم الملام
في هذا القسم العبد
معطاة ولا بد
حتى لا يكون

مردود علیکم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وقتی کہ بازگشت از خنجر حال آنکه اراده میکرد جعرانه را سوال نمودند از او
صلی اللہ علیہ وسلم مردان آنکه نزدیک شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنحضرت از درخت پس در آنوقت
شاخهای درخت بر روی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکه برپوشا خدای آنحضرت چادر از پشت مبارک او
صلی اللہ علیہ وسلم پس فرمود آنحضرت باز گردانید من چادر مرا آیا میترسید که قیمت کنم در میان آنچه باز گردانیده است خدا
بر شما قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست اگر باز گرداند خدا تعالی بر شما مثل درختان مغیلان که در سر زمین تپانده
از چارپایان قیمت کنم آنرا و در میان شما بعد از آن نیامیدم بخیل و نه بزدل و نه دروغگوی پس وقتی که فرمود آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از سواری برای خطبه همتا و در میان مردان پس فرمود او کنید سوزن را ورشته که بدن
دوخته شود پس هر آنکه غلغل تنگ است آتش است و عیب است باطل آن در روز قیامت گفت راوی بعد از آن
گرفت پاره از چشم شتری یا از آن بزی پس فرمود قسم بآن ذات پاک که نفس من در دست اوست نیست مرا از آنچه
خدا شایسته باز گردانیده است بر شما و نه مانند این چشم که خمس و خمس باز گردانیده شده است بر شما یعنی برای جویایم شما
نگاه بسته ام و بر آن صرف میشود مالک عن ثور بن زید الدلیعی عن ابی الغیث مولی ابن مطیع عن

ابن برة انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام خيبر فلم نغنم ذهباً ولا درهماً الا اموالاً و

التياب والمتماع قال فهدى رفاعة بن زيد لرسول الله صلى الله عليه وسلم غلاماً اسود فقال له مدمم فوجبه رسول

الله صلى الله عليه وسلم كذا في القصة حتى اذا كانا بواي القرية بني مدمم يحط حبل رسول الله صلى الله عليه وسلم

اذ جاء سهم حارث فاصابه فقتله فقال الناس هنيئاً للجنة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم كلا والذی

بيد ان الشئمة التي اخذ يوم خيبر من المعان لم تصبها القاسم لئلا تشتعل عليه نارها فلما سمع الناس ذلك اصابهم

بشرک او شرکین رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم شرکوا شراً کمنا و ابوهریرة گفت

بر آدمیم همراه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سال خیمه بر غنیمت بدست نیامد و رویم غلامی و نه نفره مگر با خنجر و جامها و سوار

گفت ابوهریره پس بدیدم گذرانید رفاعة بن زید برای آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم غلامی سیاهی که گفته میشد او را دم

پس متوجه شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سوار او را فری تا آنکه رسیدیم بواو فری در آنست مدغم فرود می آورد و پانزده شتر آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم که نگاه آمد و را میسر که اندازنده آن معلوم شد بدست مدغم را پس گفت مردان گوارا باد و او را در حین فرود

آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنین نیست که شما سیگونیتم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست هر آنکه بگوید که گفته

بود در خنجر از خانه که هنوز رسیده بود آنوقت این شتر قیمت نفرموده بود بر آنکه می افروزد و بدو آتش شود پس فیکه نشاند

۱۳۴

هر دین این سخن را آورده و می یک دوال غلی یا و دوال بسوی آن حضرت صلعم پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یک شراک یا و شراک از ناست یعنی قلیل و کثیر غلول موجب نشت است قال مالک لا ادری باسان یاکل المسلمون
 اذا دخلوا ارض العد ومن طعامهم ما وجدوا من ذلك كله قبل ان تقع في المقاسم قال مالک وانا
 ادری لا بل والبقرة والغنم بمنزلة الطعام یاکل منه المسلمون اذا دخلوا ارض العد وکما یاکلون من الطعام قال
 طویان ذلك لا یوکل حتی یخیر الناس المقاسم ویقسم بینهم اضرفه لك البیوض قال فلا ادری ساءما اکل من
 ذلك كله علی وجه المعروف والحاجة الیه ولا ادری ان یدخر احد من ذلك شیئا یرجع به الی اهله گفت مالک که
 بینم هیچ پاک با که بخورند مسلمانان و قتیکه داخل شوند در زمین دشمن از طعامهای ایشان چیزی را که یا قند از آن طعام
 باشد آن پیش از آنکه واقع شود و قسمت گفت مالک و من می بینم شتر و بقرة و غنم را بمنزله طعام که بخورند مسلمانان
 از آن و قتیکه داخل شوند در زمین عدو را چنانچه بخورند از طعام گفت مالک اگر چه این چیز را خور امید نشود قتیکه
 حاضر شوند و مردمان هم قاسم را قسمت کرده شود و در میان ایشان خبر رسانند ترست آن لشکر را گفت پس
 بینم پاک بخورند که خورده شود از آن طعام نامه آن بهر صفت پسندیده و احتیاج ایشان بسوی آن و می بینم
 که ذخیره سازد کسی از آن طعامها چیزی را امیر و انرا بسوی اهل خود یعنی جائز نیست ذخیره آن و بردن بخانه
 خود و یکس را و الله اعلم **باب** اذیب الغازی اذا خرج فی الغزو و یریان دب غازی و قتیکه برآمد و جنگ
صالح عن یحیی بن سعید عن معاذ بن جبل انه قال الغزو غزو ان تغزو فیه الذکوة و یاسر فیه الشریک و یطعم
 فیه و لا امر و یجتنب فیه الفساد و فذلک الغزو و غیر ذلک لا یغزو فیه الذکوة و لا یاسر فیه الشریک و لا یطعم فیه و
 الامر و لا یجتنب فیه الفساد فذلک الغزو و لا یرجع صاحبها فاما معاذ بن جبل گفت غزا و قسمت است پس کی تم غزا این است
 که خرج کرده میشود و در آن متاع نفیس و نجو شخوی صحبت داشته شود با شریک و فرمانبرداری کرده میشود و صاحب امر را
 و احتراز کرده میشود از فساد پس این غزو خیر است همه آن قسم دیگر از غزا این است که خرج کرده نمیشود و در آن
 متاع نفیس و نجو شخوی صحبت داشته نمیشود با شریک و فرمان برداری کرده نمیشود و صاحب امر را و در آن و احتراز کرده
 نمیشود و در آن از فساد پس این غزا جوع نمیکند صاحب آن غزا و نفع هم بر او نیست و بر او نعم او بلکه انهم غالب
 میباشند **باب** الاثمان و التند ید علی من امن علیهم قتله و یریان انکه امان و اودن و تندید کسی که امن و او
 کافر را بعد از آن کشت او را **صالح** با سند عن اهلها قالت قلت یا رسول الله تصم ابن اخی یا یطعمه
 قال یطعمه فلا بد من هبوة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم قد اجرت یا ام هانی اسمی انی گفت گفتم محمد

قلت
 علی اهل العلم و خطو
 منه ما یصل من
 الطعام فقد را کما یخبر

۱۳۵

قلت
 علی هذا اهل
 العلم

[illegible]

آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا رسول الله گفت پس از من علی بن ابیطالب که هر آنکس او را شنود هر گز نیست که امان و او در من
اورا که فلان پیر میوه باشد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آنکس امان دادیم مگر کسی را که امان داد تو یا ام مکنی
مالک عن رجل اهل الکوفة ان عمر الخطاب قال ما عمل جیش کان بعثته انه بلغنی ان رجلا مکنک یطلبون العیض حتی قال
اسند فی الجبل وامتنع قال رجل من یقول لا تحف فاذا ادرکه قتله والله نفسی بیده الا علم مکان احد فغفل ان
الا نثبت خضعت عن الخطاب نوشت بسوی عامل لشکری که فرستاده بود و او را که خبر میدیست بمن که مردان چند از
شما طلب میکنند کا فر را وقتی که پناه گرفت در کوه خود و پس ساخت از غرض شما سیو یا نه شخصی را شما متبر پس پس و فتنه
یافت و را میکند و اقسامندت باکی که نفس من در دست و دست نداغم بودن کسی که کرده باشد یا در کار مرا که نه بزم
کردن او را قال مالک لیس هذا الحدیث بالجمع علی علی بن ابی طالب گفت مالک این حدیث مجتمع علیه نیست یعنی نزدیکی
جمعه حکم قتل نیست بقتل متاسم مترجم گوید احتمال دارد که این قول باریت بدید و توحیدنا را عمر بن الخطاب صیاد و زید باشد
غیر قصد قتل باب خمس الغنم لله و لرسوله و لک القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل پنجم خصمیت حدیث
و رسول و را و صاحب قرابت را یعنی انشیان و مطبلین را که اهل قرابت حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و یتیمان و یتیمان را
و مسافران قال الله و اعلموا انما غنمتم من شیء فان الله خمس و لرسوله و لک القربی و الیتامی و المساکین و ابن
السبیل ان کتبت انتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا لوم الفرقان دوم التقی الجمع و الله علی کل شیء قدير و بدینکه که آنحضرت
یا قید از پیر چنان پس خدایت پنجم حصه کن و پنجم را و صاحب قرابت را بنیت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بنوا نهم و بنو مطبلین
و یتیمان و مکیان و مسافران راست اگر ایمان آوردید بخدا و یا آنچه فرود آوریم بر بنده خود و رفرقان یعنی رفوز
که فرق میان حق و باطل متحقق نند و زیکه بهم اندر و در و نه یعنی همان و کافران باین امر عمل کنید و خدا پیر چنان
ست باب اربعه اقسام الغنم لمن تمید لوقعت من الغزاة الداجل سهم و للفارس ثلثه سهم و چهار حصه غنیمت است
کسی است که حاضر شد و در وقوعه غزوه یا در راه یک سهم است و سوار را سه سهم مالک عن عمر بن عبد الغزیز کان یقول
للفرس سهم و الداجل سهم گفت مالک خبر میدی که عمر بن الغزیز میگفت ای پادشاهم است و مرد را یک سهم است باب
لکسب من الاقسام بالقیمه برابر کرده شود و میان قیام تقیمت مالک عن یحیی بن سعید انه سمع سعید بن السبیل
یقول کان للناس فی الغزاة اقسام و انما هم یعدون البعیر بعشر شياه و حیدر السبیل یکفیت که بود و در مردان غزو
و فیکه قیمت میکرد و قیمت مای خود را برابر میکرد و ندیکه شتر را بده بز باب اذا وجد فی الغنیمه قبل القسمة مال المسلم
فلا یسئل علیه الکفار و علی صاحب فیکه یافته شود و قیمت پیش قیمت مالی از آن مسلمانی که غالب شده بود و دیگر

ولوجن في ذلك
 لحداد الناس
 في هذا البطل الجهاد
 في توليد من عسر رضى
 الاخرت غنته
 اية امله القدير
 والاعظم
 قلت انما
 العلم على ان افقاهل
 النقص فانه لا اصنا
 التي تكثر من الاصل
 واربعة احاس القوان
 قواه اقل احاس الفاعل
 خمسة اقل فان الله
 اهل العلم والذكر
 ١٣٦
 التفت الى التفت
 به وضاة هذا المال
 البير الشرف في شرب
 اضاف جميع
 نفسه باين مصارفا
 واختار فيهم من
 والاختيار في الما
 قال في ربيعة الما
 ففهم وقال المشافه
 ففهم من رسول الله
 صلى الله عليه وسلم
 في اية اعطى
 البعير ولا يفضل
 عند فقير
 على غني

عليه الشافعي

عنه في القاصيل
الغاية في الحيلة
في القاصيل

الجلد الثاني

عنه في القاصيل
الغاية في الحيلة
في القاصيل

برآن كافران رورده شود بقتل او غير قسرت ممالك انه بلغ ان عبد الله بن عمر بن الخطاب قال ان فرسا لعافا
صاحبها المشركون ثم غفمهما للمسلمين فورا على عبد الله بن عمر وذلك قبل ان يصيبهما المقاتل فملاهما من ايمان عبد الله بن
عمر كبريخت ورسول ازان وبنكجه سهران لاسخ شديس است او رزندان هر دو را مشركان ابدان و غنيمت گرفتند
انها را مسلمانان كرده شدند آنها را عبد الله بن عمر بن الخطاب كشته و فرستادند بآب السلب
للقاتل سلب مقتول كشته او رست زاده او رست ممالك عن يحيى بن سعيد عن عمر بن كثر بن اظلم عن
ابو محمد مولى ابي قتادة بن ربعي انه قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم عام حنين فلما التقينا كانت المسلمين جولة
قال فوايت رجلا من المشركين قد علا رجلا من المسلمين قال فاستدبرت له حتى اتيت من وراءه فصرته
بالسيف على اعقه فاقبل على عنقه فمته وصرته الموت ثم ادركه الموت فارسلني قال فلقيت عمر بن
الخطابي له ما بال الناس فقال احمر الله ثم ان الناس رجوا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من قتل قتيلا
له صليبة بينة فله سلبه قال فمقت ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من
قتل قتيلا له صليبة بينة فله سلبه قال فمقت ثم قلت من يشهد لي ثم جلست ثم قال ذلك في الثالثة فمقت
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مالك يا ابا قتادة فقصصت عليه القصة فقال رجل من القوم صدق رسول
الله وسلب ذلك القتيل عنك فارضه في رسول الله فقال يوبكر لاها الله اذا لا يعذر الله من اسد الله
يقال عن الله ورسوله في عطيك سلبه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم صدق فاعطاه فاعطاه
البيع فاسبغت به حجر فاني بني سلمة فانه لا قول مال ثلثه في الاسلام ابو قتادة كفت برأيمهم رسول الله
صلى الله عليه وسلم حال حنين فقيسكة ملاقات كردیم با كافران واقعت بر مسلمین نوعی از برکت گفت پس دیدیم شخصی
از كافران را كه غالب آمده است بر مردی از مسلمانان پس گفتم برای او تا آله آمد من زديك او از برکت او پس
زودیم او را بشمشیر بر رك گردن او پس وی او را در بر من پس ترك گرفت مرثنگ كفتی كه يا قثم ازان بوی مرگ
بعد ازان سید او موت پس گفتم مرثنگ ملاقات كردیم با عمر بن الخطاب پس گفتم او را چیست حال مردان بر
كفت حضرت عمر تقدیر الهی بعد ازان مردمان رجوع كردند بقبایله كافران پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم
كبر كنه است كنه شده كه برای او بر كشتن آنمقتول گواهی است پس او رست سلب او كفت ابو قتاده پس نهادیم بعد از
آن كفتم كه گواهی بدبرای من بعد ازان شتم بعد ازان فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم كه كنه است كنه شده
را كه برای او بر كشتن آنمقتول گواهی است پس او رست سلب یعنی سلاح و لباس و مانند آن كفت ابو قتاده پس نهادیم

منه الشك في جميع
عليه الشك في جميع
سلب المقاتل
وان يكون له ما
نادى على الجيش
ان يكون الكافر
مقتول فله سلب
بجنت كنه القاتل
وقال ابو حنيفة
ان انقل الامام راوي
بنك فاما الامام
سلي بن ابي
عن الامام في القصة
ان النبي صلى الله عليه
وسلم كان يفر من
القتال واعاد الكلمة
بعد القتال بيلخان
المقتولين

رسول الله

٢
فمن كان منكم غافلا فليكن له عذره
فقال الشافعي في كتابه
الاعتقادي في بيان ما
في القائلين بالانسان
والله اعلم بالصواب

من الكفار بل الجاهل خيل ولا كذاب فهو لا يصحنا الحسنة والمهاجرين ولا انصافا والذين اتبعوهم باسحق من
اهل السوالق فبقا بقى فله صلح المسلمين اب وريان آنچه بازگردانیده است از کفار غیر و زید بن بیان و شتران بر
آن مقصود است برای صفا فخر سه و برای مهاجران و انصار و آنکه پیروی ایشان کردند بنیکوی از اهل سوابق پس
آنچه باقیماند پس آن برای صالح مسلمانان است **قال الله** ما افاء الله على رسوله منهم فما اوجفتم عليه من خيل
ولا كذاب ولكن الله يسلط رسوله على من يشاء والله على كل شيء قدير ما افاء الله على رسوله من اهل القرى لله و
للسلول ولله القربى واليتامى والمساكين وابل المسكين كيلا يكون دولة بين الاغنياء منكم وما اتاكم الرسول فخذوه
وما نهاكم عنه فانتهوا واتقوا الله ان الله شديد العقاب للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم يتبعون
فضلا من الله ورضوانا وينصون الله ورسوله اولئك هم الصادقون والذين تبوء الدار والايمان من قبلهم يحبون
من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة ومن يوق
تخ نفسه فاولئك هم المفلحون والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا انك رؤوف رحيم و آنچه بازگردانیده است خدا تعالی بر بخیه خود از اموال کفار
پس و دانید بجهت تحصیل آن سپان و شتران و کتب خدا تعالی بکین پیغامبران خود را بر هر که خواهد و خدا بر هر چه خواهد
مستخرج گوید و این تسمیه است برای آنکه فی محبت حکم الهی صرف باید کرد و بر میان قبایل متغیر و بان شود بر وفق
جالبه آنچه بازگردانید خدا تعالی بر رسول خود از اهل دیه با پس آن خدا است و پیغامبر را و صاحب قرابت را بنسبت
پیغامبر یعنی بنو ناسم و بنو مطلب و تیمان و بنو یایان و مسافران را نصیر کرده شد با شما این فرق شود آن فی د
است گردانیده و میان تو نگران از شما تا نشود که تو نگران باطل گنج گنج با خدا و دیگران را ندیده چنانکه در حلیه
میکرد و هر چه بدید شما را پیغامبر بگیرد و آنچه نبی کند شما را از وی پیغامبران بازماند و بترسد از خدا بر آئینه خدا
سخت عقوبت است آنچه بازگردانید خدای تعالی بر رسول خود از اهل دیها فقیران مهاجران است که بر آورده شده اند
از خانه های خود و الهای خود و مطلبند نعمت را از خدا تعالی و خوشنودیر او نصرت میدهند خدا و رسول او را ایشانند
گویان و آنرا است که جای گرفتند و در اسلام یعنی مدینه مکرمه و قدم محکم زدند در اسلام پیش از آمدن مهاجران
یعنی انصار است دوست میدارند کسی که هجرت کرد بسوی ایشان و می یابند در رستنه های خود هیچ سزا آنچه داده میشود
مهاجران را و هیچ میدهند بر دانه های خود و دیگران را اگر چه باشند ایشانرا احتیاج و هر که بنگاه بسته شد از حرص نفس خود
پس ایشانند و نگران و آنرا است که اندر عهد از مهاجرین و انصار میگویند ای بروردگار یا پیامبر را را و آن برادران را

النقيض
 مصنف
 واليه كان يذهب
 فالتفت الى
 سماعه من
 فلهذا لا
 واليقين
 السبيل
 الذين اخبروا
 والذين
 وامرهم
 ولا يمان
 جابروا من
 هذه الناس
 من المسلمين
 في الاصحاح
 من الاصحاح
 عشر
 من هذه
 من هذه
 بعض
 المسلمين
 الى مصاص
 يراهم من
 الدمام
 كما يضم
 من في
 المقالة
 احكام
 خمس عشرة
 ويخصي
 في الزرية

2

که سبقت کردید با ایمان و پدید آمدن رسول اکرم (ص) نسبت به امت مسلمانی این بود که با تو بهر ایمان بخشایند ستمگر گوید
 سخت اضافه فرمود و اما ای ابی نعیم صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیان صراحت آن فرمود و تحقیق مقام آن
 است که این اضافه منافقه تصرف است نه اضافه ملک و درین سلسله منظره واقع شد و میان حضرت عمر و
 حضرت علی و حضرت عباس حضرت علی و حضرت عباس اضافه را اضافه ملک میدانند و دعوی میراث کردند تا
 آنکه حضرت عمر اثبات نمود که اضافه تصرف است نه افتقا ملک صحیحین گویند و منظره ایشان که حضرت عمر
 رضی الله عنه این کثرت خواند اما فارادیس علی رسول الله صلی الله علیه و سلم بعد از آن گفت فکانت هذه خاصة لرسول الله صلی الله علیه
 و سلم و درین کلمات اضافه میباشد اعم از آنکه اضافه تصرف باشد یا اضافه ملک بعد از آن گفت فوالله ما احسنا
 هادونکم ولا استأذنوا علیکم قد اعطاکموها و تمایزها حتی یقاسمها هذا المال لکان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 ینفق علی أهله نفقة یتستهم من هذا المال ثم یأخذ ما بقی فیجعله یجعل مال الله فعلم رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بذلك حیوة انشدکم بالله هل تعلمون ذلك قالوا نعم ثم قال علی و عباس انشدکم الله هل تعلمان ذلك قالوا نعم
 و درین مقام به ثبات میکنند که اضافه تصرف بود نه اضافه ملک و جمیع این مقامات نسبت به رسول الله صلی الله علیه و سلم
 خود را آوردند آن دیده را احوال شما و خود را با آن دیدها اختیار نمود و بر شما هر سلسله عطا کرد و شمار آن دیده را نوشتند
 کرد آنهارا و میان شما یعنی قری عسیر و قدر غیر آن هر یکی تصرفی معین فرمود و بعضی انقسمت فرمود و بخره و بعضی
 را برای مصالح مسلمین خالصه گذاشت و بعضین همه را مصرفی فرمود و آنکه باقی ماند از آن دیده این مال یعنی باقی ماند
 بنی نصر و آن را مصرفی معین نشد پس رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج میکرد و بر اهل خود خرج میکرد و بکمال ازین مال بعد از آن
 میگرفت اقامانده را پسین خلعت نمود و در جای مال انداخت عمل کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم این دستور
 و حیات خود سوال میکنم شما را ای قوم بخدا آیامیدانید این باجرا را گفتند آری بعد از آن گفت حضرت علی و
 حضرت عباس با سوال میکنم شما را بخدا آیامیدانید این باجرا را گفتند آری متبرجم گویند بیهب حضرت عمر و جبره و
 درین آیه آنست که للفقراء و الذین یتوبوا الدار و الذین جاؤا هم یروطونست باافار الله علی رسول الله و مراد ازین و قربا
 سه گانه اهل سواقی اند و در اسلام از مهاجران و انصار و آنکه ایشان را دولت اسلامیه یعنی است از حبه قتال یا انان
 علوم دین و امر معروف و نهی منکر یا ذخیره و خراج و وضع آن و محل آن پس همه ایشان را درنی چندی است و
 امام اجناد و کند در تقدیم و ترجیح سبق فالاسبق در اثبات و عطا و بر همین دستور بود عمل حضرت عمر رضی الله
 تعالی عنه و تصریح خودی الحاجات بجهت است که غلبه اهل جاویدت ند اول میکردند فی را و میان خویش و فقیران را

القيمة و اجلاهم منى الكفت مالک گفت این شهراب این شخص کرد حضرت عمر ازین قصه ناگه آمد و تسکین و تسکین که
 بر آئینه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود جمع نشوند و دین در جزیره عرب پس جلای وطن ساخت یهود خبیث را
 گفت مالک هر آینه جلای وطن کرد عمر بن الخطاب یهود بخران و قتل را اکایه و خبیث بر آن اندازید خبیث را بن طور
 نیست برای ایشان از میوه و نه از زمین چیزی و اینها بود و فک پس بود برای ایشان مقر نصف ثمر و نصف زمین
 زیرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم صلح کرده بود با ایشان بر نصف ثمر و نصف زمین پس قایم دشت برای ایشان
 عمر بن الخطاب نصف ثمر و نصف زمین از روی قیمت از زر و نقره و شتران و زنبها و الا انها بعد از آن او
 ایشان را قیمت آن و جلای وطن ساخت ایشان را از زمین **باب** لا یدخل المسجد الحرام کافرا باند که دخل
 نشود در مسجد حرام هیچ کافری **قال الله** بایها الذین امنوا انما المشرکون نجس فلا یقرءوا المسجد الحرام بعد
 عامهم هذا وان ختمت علیه فسوف یعنیکم الله من فضله ان شاء الله علیم حکیم امی مسلمانان جز این نیست که
 مشرکان پیدا ندیش باند که نزدیک نشوند مسجد حرام بعد ازین سال و اگر تیر سید از روی ویشی یعنی سبب انقطاع
 سود اگران و الله علم لیس قتلخواهد ساخت شما را خدا از فضل خود و اگر خواهد بر آئینه خدا و انا و دست کار است
باب لا یدخل دمی مسجد من مسلح السالین الا ان یاذن مسلم باید که دخل نشود دمی هیچ مسجد را از مسجد
 مسلمانان مگر آنکه اذن دهد مسلمان **قال الله** ومن الملم من منع مسلح الله ان یدکرها اسم و سعی في
 خرابها اولئك ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین و گیسبتم کار ترا تا آنکه منع کرد مسجدی خدا را از آنکه با درو
 شود و نام خدا روی و کوشش کرد و روی رانی آنها این گروه نیستند و ایشان را که در آید مسجد مگر اسیران **باب**
 یفید الامام فی الرجال من لاسری بین اربع القتل و الم و الفداء و الاسترقاق مختار است امام و مردان از
 اسیران در میان چهار چیز یا قتل کند یا مست ببرد و سر ببرد یا فدا بگیرد یا غلام کند **قال الله** فاذا قیمتم
 کفر و افسدوا لرقاب حتى اذا اختمتموهم فشدوا الوفاق فاما من اعبد و اما فدا حتى تضع الحرب اوزارها پس
 و قتیکه ملاقات کنید با کافران یعنی مصاف کنید پس بزنید گردنهار تا وقتی که خونریزی بسیار کردید و رانسان
 پس محکم کنید قید را بر اسیران خلاص کردن بعد ازین یا مالی بپوش گرفتن تا آنکه بنهد جنگ سلاح خود را
 جنگ متوقف شود و هر تاج سلاح نماند **باب** یجوز للمهاذنه مع ملوک الکفار و قبلایکم انما جهنم الا امام
 و ذوالوای من المسلمین فخر و ارفع المسلمین فی ذلك و لم یخافوا من الکفار و مکیده جائز است صلح کردن با یزید
 کافران و قبایل ایشان و قتی که اجتهاد کند امام و خداوند بیدار مسلمانان پس برانند نفع مسلمانان در صلح کردن

من العلم وان ختمت علیه فسوف یعنیکم الله من فضله ان شاء الله علیم حکیم امی مسلمانان جز این نیست که مشرکان پیدا ندیش باند که نزدیک نشوند مسجد حرام بعد ازین سال و اگر تیر سید از روی ویشی یعنی سبب انقطاع سود اگران و الله علم لیس قتلخواهد ساخت شما را خدا از فضل خود و اگر خواهد بر آئینه خدا و انا و دست کار است **باب** لا یدخل دمی مسجد من مسلح السالین الا ان یاذن مسلم باید که دخل نشود دمی هیچ مسجد را از مسجد مسلمانان مگر آنکه اذن دهد مسلمان **قال الله** ومن الملم من منع مسلح الله ان یدکرها اسم و سعی في خرابها اولئك ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین و گیسبتم کار ترا تا آنکه منع کرد مسجدی خدا را از آنکه با درو شود و نام خدا روی و کوشش کرد و روی رانی آنها این گروه نیستند و ایشان را که در آید مسجد مگر اسیران **باب** یفید الامام فی الرجال من لاسری بین اربع القتل و الم و الفداء و الاسترقاق مختار است امام و مردان از اسیران در میان چهار چیز یا قتل کند یا مست ببرد و سر ببرد یا فدا بگیرد یا غلام کند **قال الله** فاذا قیمتم کفر و افسدوا لرقاب حتى اذا اختمتموهم فشدوا الوفاق فاما من اعبد و اما فدا حتى تضع الحرب اوزارها پس و قتیکه ملاقات کنید با کافران یعنی مصاف کنید پس بزنید گردنهار تا وقتی که خونریزی بسیار کردید و رانسان پس محکم کنید قید را بر اسیران خلاص کردن بعد ازین یا مالی بپوش گرفتن تا آنکه بنهد جنگ سلاح خود را جنگ متوقف شود و هر تاج سلاح نماند **باب** یجوز للمهاذنه مع ملوک الکفار و قبلایکم انما جهنم الا امام و ذوالوای من المسلمین فخر و ارفع المسلمین فی ذلك و لم یخافوا من الکفار و مکیده جائز است صلح کردن با یزید کافران و قبایل ایشان و قتی که اجتهاد کند امام و خداوند بیدار مسلمانان پس برانند نفع مسلمانان در صلح کردن

من العلم وان ختمت علیه فسوف یعنیکم الله من فضله ان شاء الله علیم حکیم امی مسلمانان جز این نیست که مشرکان پیدا ندیش باند که نزدیک نشوند مسجد حرام بعد ازین سال و اگر تیر سید از روی ویشی یعنی سبب انقطاع سود اگران و الله علم لیس قتلخواهد ساخت شما را خدا از فضل خود و اگر خواهد بر آئینه خدا و انا و دست کار است

من العلم وان ختمت علیه فسوف یعنیکم الله من فضله ان شاء الله علیم حکیم امی مسلمانان جز این نیست که مشرکان پیدا ندیش باند که نزدیک نشوند مسجد حرام بعد ازین سال و اگر تیر سید از روی ویشی یعنی سبب انقطاع سود اگران و الله علم لیس قتلخواهد ساخت شما را خدا از فضل خود و اگر خواهد بر آئینه خدا و انا و دست کار است

[illegible]

[illegible]

بالمدينة فاكلناه
فمنه صلى الله عليه وسلم
الجلد الثاني
الذي جعله الله
عليه وسلم
في يومه
الذي جعله الله
عليه وسلم
في يومه

قلت

الله على ما رزقهم من بهيمة الانعام فكلوا منها واطعموا لعلهم يفتقروا
برأيه رزق وادبهم ان راوا جانوران موشى بس بجودها وراها وخرسها فقيرا وراها قال ان الله
الحيل والبغال والحمير للركوب والزينة وذكرا لانعام للركوب والاكل كلفت اكل بس ذكر وخرسها
اسنان وستران وخرانراى سوارى وزيوت وذكرا لانعام راى سوارى وخرودن ترجمه كويديهين قابل است ابو
خليفة وحقب كروا وراشافي در كوشتهاي اسنان بحدیث جابر بن عبد الله صلى الله عليه وسلم اذن في لحوم الخيل وبعدها
وخبنا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فرسا وخرن بالمدينة فاكلناه **باب** يحل الضب حلال است خورد

قلت

سومار مالك عن ابن شهاب عن ابي امامة بن سهل بن حنيف عن عبد الله بن عباس عن خالد بن الوليد
بن المغيرة انه دخل مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في بيت يموت فزوج النبي صلى الله عليه وسلم فاني بضبعه فاهوى رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال النبي الا في بيت يموت فزوج رسول الله صلى الله عليه وسلم فاني بضبعه فاهوى رسول الله صلى الله عليه وسلم

قلت

رسول الله صلى الله عليه وسلم فاهوى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لا ولكنكم يكن بادض قومي فاحذروني
اعافه قال خالد فاحذرته فاكلته رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحذرته فاكلته رسول الله صلى الله عليه وسلم فاحذرته فاكلته رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم در خانه يمونه پس حاضر كردم شد سومار بران بس ايل فرمودم حضرت صلى الله عليه وسلم بسوى آن دست بسايل
خود را بس گفت بعضى زمان كه بودم در خانه حضرت يمونه كه خبر ديدم حضرت صلى الله عليه وسلم باخيه ميخواست كه كند
فرايد از آن بس گفته شد كه اين سومار است يا رسول الله بس بروشت حضرت صلى الله عليه وسلم دست خود را بس گفت
خالد كه گفتم اما حرام است اين يا رسول الله فرمودنى وليكن بودوى در زين قوم من پس بس خود را كه ناپسنديدم
آرا گفت خالد پس بشديم آنرا بجانب خود و بخوردم و رسول الله صلى الله عليه وسلم ميد مالك عن عبد الله

قلت

بن دينار عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ما ترى
في الضب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لست باكله ولا بهجمه شخصى اذ اكرهت راضى الله عليه
وسلم بس گفت يا رسول الله چه خبرمى بنى در باب سومار راضى چه فرمايى پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مستم خورند

قلت

و نه حکم نه بجهت آن **باب** يحل الجراد مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر بن الخطاب
قال مثل عمر بن الخطاب عن الجراد فقال وودت ان هذا فقعة فاكل منه سوال کرده شد عمر بن الخطاب را الخ
پس گفت آرزو دارم كه باشد زوك من زوكى پس بخورم آنرا **باب** يحل الطيبات ويحرم الخبائث حلال
است طيبات وحرام است ناپاكيزه قال الله تعالى ويحرم عليكم الخبائث حلال است طيبات وحرام است ناپاكيزه

قلت

قلت

برای نشان پاکیزه را از هر یک در نشان تا پاکیزه را از هر یک گویند غمی گفته که آنچه وارد شده در باب وی حکم تحریم
و در حکم تحلیل و فیرامری و در وقت قتل آن و در منع از قتل آن پس بگویم باید کرد بجوی عرب یا بشندگان شهرها و قریهها اگر اینها را
از پاکیزه در آید یا نامیده اند بنام حیوانی حلال پس حیوانی حلال است و اگر زبون و دست و پاهای آن را نامیده اند بنام
حیوانی حرام پس آن حرام است اما بجزیه که اگر در شتر بکشند آن یا نهی فرمود و اگر کشتن آن پس آن حلال نیست چنانچه آنحضرت صلی
الله علیه و سلم فرمود خوش بقتلن فی الحل و الحرم و امر فرمود بقتل او را غنمی فرمود و از قتل چنانچه قسم از دواب مورچه و حشرات
و پرده و اسد اعلم **باب** حیوانات البحر و در حکم حیوانات دریا قال الله تعالی اصلکم صید البحر و طعمه مباح
لکم و للسیادة حلال کرده شد برای شما شکار در دریا آنچه بغیر شکار کردن بدست آید مانند ماهی مرده یا منصفت باشد
شما و برای قافله **مالک** با سند از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال فی البحر هو الطهور ما دام الحیة منتهیه
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود در حق دریا که پاک است آب او و حلال است مرده او **مالک** مع ذهب
بن کثیران عن جابر بن عبد الله انه قال بعث رسول الله صلی الله علیه و سلم بعثا قبل الساحل فامر عليهم ابا
عبیدة بن الجراح ثم ثلثائة قال و انما فهم قال فخرجنا حتى اذا كنا ببعض الطريق فقیل لراشدنا امر ابو عبیدة
بن الجراح بان زاد ذلك الجيش فجمع ذلك كله فكان من زیدی ثم قال فكان یقوم تکل یوم قلیلا قلیلا حتى فی
ولم یصبنا الا ثمرة ثمرة فقلت و ما تعنی ثمرة فقال لقد وجدنا نخلنا و ما حیث فذیت ثم انهم بیننا الی البحر فاذا
حوت مثل الطرب فاکل من ذلك الجيش ثمان عشرة لیلیة ثم امر ابو عبیدة بصلعین من اضلاعهم فضا
ثم امر برأحالة فحلت فزت فحتمها ولم تصبها قال مالک الطرب الجلیل فرستاد رسول الله صلی الله علیه و سلم
شکر را بجانب کناره دریا و امر بر ساخت بر نشان ابو عبیدة بن الجراح را در ایشان پس بعد که بود و نگفت جابر بن
سبیان ایشان بود پس برآیدیم باجماع سیدیم بعضی راه فانی شد تو شکر بر امر کرد ابو عبیدة و تو شکرهای آن لشکر یعنی تو شکرهای خاصه
ایشان پس حرم کرد از همه آن پس شد و انبان خرمایس قوت میداد و ما بر و زانند که اندک تا آنکه فانی شده رسید بامر
یک یک ثمره و سب گفت و چه گفتات میکرد و شما را یک ثمره گفت یا فقیم الحما فقی ان و فقیمة ما ندید از آن رسیدیم سو
دریا نگاه ماهی هست مانند کوه خرد پس خوردند از آن ماهی لشکر ثمره و شب بعد از آن امر کرد ابو عبیدة با نشاءه کردن و
استخوان بپلوی از استخوانهای بپلوی او پس نشاءه کرده شد آنها را بعد از آن امر کرد بشتر سواری پس بالان بشتر شد و
پس بگذشت زیرا آن نشتر استخوان بپلوی پس بپلوی او گفت مالک طرب کوه خرد را گویند **مالک**
لا یأکل الحیوان صیدها الحیوان لان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال البحر هو الطهور ما دام الحیة منتهیه و اذا اکل

[illegible]

میتانقصه من صادره گفت مالک هیچ بکشت در خوردن ماهی که نکند آن را محض زیرا که رسول الله علیه وسلم فرمود البحر مطهر واره الحلال منه یعنی دریا پاک است آب و وحلال است مرده او و وقتی که خورده شود این را حلال آنکه مرده است پس ضرر نمیکند و او را هم نکند اگر مرده باشد و در باب اصل اللفظ البحر و ما من حلال است آنچه برآید آن را و دریا هر دو ب سبب سر وی هموا مالک عن نافع ابن عبد الرحمن بن ابیهریره قال سألت الله بن عمر عن اللفظ البحر فنهاه عن أكله ذلك قال نافع ثم انقلب عبد الله فها بالمصحف فقرأه اهل الكم صيد البحر وطعامه ما حكمه ولللبسارة قال نافع فاستثنى الله بن عمر عبد الرحمن بن ابیهریره انه لا بأس باكله عبد الرحمن بن ابیهریره سوال کرد عبد الله بن عمر راجع به بکشت آن دریا پس منم کرد و او را خوردن او آنرا گفت نافع بعد از آن بازگشت عبد الله بن عمر پس طلب کرد مصحف را بنخواست این آیه را اصل کلم صید البحر و طعامه ما حکم یعنی طعم عام است خواه شکار کرده باشد یا نه گفت نافع پس فرستاد و مر عبد الله بن عمر بن عبد الرحمن بن ابیهریره باین پیام که هیچ بکشت بخوردن آن مالک عن زید بن اسلم عن سعد الجعفی مولی عمر بن الخطاب انه قال سألت عبد الله بن عمر عن الثیمنان تغتسل بغيرها بعضا او يموت صردا فقال ليس بها بأس قال سعد ثم سألت عبد الله بن عمر عن العاص فقال تغتسل ذلك سعد جاري سوال کرد عبد الله بن عمر را از حکم ماهی تا که کشت بعضی از بعضی بایر و سبب سر را پس گفت نیست در آن هیچ بک گفت سعد بعد از آن سوال کرد مر عبد الله بن عمر بن العاص را پس گفت مانند آن مالک عن ابی الزناد عن ابی سلمة بن عبد الرحمن عن ابیهریره وزید بن ثابت انها كان لا يريان باللفظ البحر باسا ابوهریره و زید بن ثابت نمیدیدند آنچه بر تافته باشد آنرا و دریا هیچ بک مالک عن ابی الزناد عن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان ناسا من اهل الحجاز قدموا على مروان بن الحكم فسالوه عما لفظ البحر فقال ليس به بأس وقال اذهبوا الى زید بن ثابت و ابیهریره فسالوه عما اثم يتوفى فاجروا في ماذا يقولان فانتما معا هل ينأ فقال لا بأس به فانما مروان فقال مروان قد قلت لكم عما عني ازا اهل الحجاز و جابرونی است برب و دریا می شود آنند پس سوال کرد مروان بن حکم را از آنچه بر تافته باشد دریا پس گفت هیچ بک نیست بآن و گفت مروان بر زید بن زید بن ثابت و ابوهریره پس سوال کنید ایشان را بعد از آن بیاید پیش من پس خبر دهید مرا که چه چیز میگویند پس آمدند پیش مروان و پس سوال کردند از ایشان پس هر دو گفتند هیچ بک نیست بآن پس آمد پیش مروان پس خبر دادند و پس گفت مروان بر آن گفته بودیم شما را یعنی آنچه ایشان گفتند باب اصلها اصطلاحی که اذا ذكروا اسم الله عند اذساله وكان الكلب على اكل لحم است چیزیکه شکار کرد و بگ خود و وقتی که یاد کند نام خدا اشباع را نزدیک فرستاد و او باشد رسک آغشته شده قال الله تعالی و انك ما ذال اكل لحم قل اهل انکم الطیبات و ما اكلتم من الجوارح

والخائف والكل يفر
ان اختلف الصواب
ما يثبت في الصواب
ان اخرج لهم حجة
فان كان طامس
كالطوفان في حلال
ولا يكون مبيها وان
كان غيرهما كالمضمار
والسرطان والسلطة
ودوران السوء
كالحية والعقرب
فوقهم وعلى الشاة
وقد على هذا
١٥٢
فقول تعالى اهل كل
صيد البحر الا قدس
ما يصطاد من فوقه
الاختيار من ميت
طعاما للذي لا يختار
البحر ما يصيد الا اختيار
كفى به عن الميتة
لان الميتة في مقام الخيل
وقول الله تعالى اكل الميتة
منه ابا حنيفة لا يضر
وقوله ولا يسأله الله
منه ابا حنيفة لا يضر
السفر في بعض

مكتبة بيت المقدس

أهل العلم في
وعلى من كان
بجانبه
كانت عليه
منها ما لا
فإنما هو
العلماء

باشد مالک آنکه بلغه عن سعد بن ابی وقاص انه سئل عن الكلب المعلم اذا قتل الصيد فقال سعد كل من
 لم يتق الا بغضه واحده سعد بن ابی وقاص سئل كره شدا زنگ معلم وقتیکه کشت شکار را پس گفت سعد بخور و اگر چه
 باقی نگذارد و اگر یک گوشت پاره تر جرم گوید قول قدیم شافعی و غریب امام الکلب همین است بعد از آن تعجب کرد از
 شافعی بخاریست عدی بن حاتم عن ابی بنی صلی الله علیه وسلم فان اكل فلا تاكل فانما تک علی نفسه و همین است مذنب ابو
 حنیفه رحمه الله **باب** لایحی ما اعان علی قتله ماء او کلب غیر معلم اذا غاب عند ذلک تفصیله حتی یأمن
 فیت انجماعا ت كره باشد بیشتر از آب یعنی تیر رسیده در آب افتاد و یا کلب غیر معلم مکرده باشد یا غایب شده باشد
 از نظر صیاد و وی ترک کرد و تنبیس او تا آنکه شب گذرنید **مالک** انه سمع اهل العلم يقولون اذا اصاب الرجل الصيد
 فاعانه عليه غیر من ماء او کلب غیر معلم یوکل ذلک الصيد الا ان یكون منه سهم الواحی قد قتله او بلغ مقاتل
 الصيد حتی لا یشک احد فی انه هو قتله و انه لا یكون للصيد حیوة بعده مالک شنید از اهل علم که گفتند وقتیکه زخم
 رساند مردی شکار را پس مرد در روی غیر وی ز آب یا کلب غیر معلم خورده شود آن شکار را یعنی حلال نیست خوردن
 آن اگر آن تیر این تیر انداز زمان کشته باشد یا رسیده باشد بیشتر گاه شکار تا آنکه شک نکند هیچکس که همین همین کشته است او
 و شک نکند کفنی باشد شکار را زنده کی بعد ازین زخم رسیدن قال مالک لا بأس باکل الصيد وان غاب عنک مصحح
 اذا وجدت به اثر من کلبك او كان به سهمك فام یبیته فاذا باتت فانه یکره اكله گفت مالک هیچ اگر نیست بخور و اگر
 غایب شده باشد از تو بجای افاد او وقتیکه می یابی تو او را اثری از زنگ معلم خود یا باشد او را تیر تو را و قتی کشت گذشت
 باشد پس قتی که یک شب گذشت پس مکرده است خوردن آن **باب** اذا وجد الصید حیة من الذئب وقتیکه
 شکار را زنده لازم است که درج کرده شود قال مالک الحسن ما سمعت فی الذئب یخلص الصيد من مخالب الباز و
 او من فی الکلب ثم یتروص به فیموت انه لا یحل اكله گفت مالک بهترین افعالی که شنیدم از او باب کسی که خدا صحر
 شکار را از چنگ بازی یا از دوان سگ بعد از آن در زنگ کند در فرج او پس میرد که حلال نیست خوردن او **باب**
 یحل ما اصطاده بالحد و ان قتل اذا ذکر اسم الله علیه و لا یحل ما اصطاده بغير الحد حتی یجده حیة فی ذبح
 حلال است آنچه شکار کند با لقی که تیر باشد یا تیر نفوذ تر اگر چه قتل کند وقتیکه یاد کرده باشد نام خدا شود و حلال نیست
 آنچه شکار کرده باشد باقی که تیر باشد یا تیر غول و گر تا آنکه زنده و ریابد او را و فرج کند قال مالک قال الله تعالی
 یا ایها الذین امنوا لیبلونکم الله بنبؤ من الصيد تناله ایدیکم و ما حکم قال فکل شیء من الاشرار بید او بر وجه
 او شیء من سلاحه فاقتله و بلغ مقالة فهو صید كما قال الله تعالی گفت مالک فرموده است خدا شما را ای مسلمانان

قلت هو من غیر
 مالک و القول القدری
 للشافعی و یقتضیه
 الشافعی یجوز
 عدی بن حاتم عن
 النبی صلی الله علیه
 وسلم فان اكل فلا
 یحل ما اعان علی قتله
 ان یجوز
 قلت
 ۱۵۴
 علی هذا اهل العلم
 فی الجملة
 قلت
 ۱۵۵
 اهل العلم

الجلد الثالث

لا یوفی ابدًا بطعام او شراب حتی الذی لا یطعمه ویشرب حتى یقول الحمد لله الذی هدانا لهذا لمنا وبقینا وبعینا
 الله اکبر اللهم افقنا نعمتک بكل شرف اصبحنا منها وامنینا بكل خیر نسا لک تمامها ویشکرها لاختیر لک
 الله غیر ان الله الصالحین وریب العلمین الحمد لله ولا اله الا الله ما شاء الله لا قوة الا بالله اللهم بارک لنا
 فیما رزقنا وبقنا عذاب النار ورویت پیش عوده هیچگاه طعامی یا آشامیدنی تا آنکه در ایام پس بخور و آزا
 بایمی نوشید آزا تا آنکه سبکست چه آخذار که راه رست نمود و بار و طعام داد و مار و نوشیدار را بهمت داد و از خدا بزرگ
 است بار خدا یا مالوف خدا با نعمت تو با وجود هر بدی که باشد پس صبح کردیم و شام کردیم بهمت تو از هر خیر سول
 میکنم ز تمام آن و شکر آن نیست غیر مگر خیر تو نیست هیچ معبود سوائی تو ای اله الصالحان و ای پروردگار عالمیا حمد خدا
 رست نیست هیچ معبود غیر او واقع همان است که خدا خواسته است نیست تو انیسے گرا و او بار خدا یا بکرت و ده
 مار و در آنچه روز سبیه واد سیه مار و نگاهش در آزار از عذاب آتش و دوزخ * * *
باب من اخلاق النبوة ایهاتہ دعوة الخیاط یخرج فواضله
 تعالی از اخلاق نبوة قبول کردن و دعوة خیاط و مانند او بجهت تواضع برای خدایتما مالک
 انه سمع ان ابن مالک یقول ان خیاطا دعی رسول الله صلی الله علیه وسلم لطعام صنعته قال الشرف فذہبت مع رسول
 الله صلی الله علیه وسلم الى ذلك فحرب الیه خیرا من شعیر و مرقا فیردوا قال انش فایت رسول الله صلی الله علیه
 وسلم یتبع الذی باقن حول القصعة فلم ازل احب الذی بعد ذلك الیوم و رزی بخواند حضرت راضی السدی علیه وسلم
 برای طعام میکنم یا کرده برای حضرت صلی السدی علیه وسلم گفت انس پس فتم همراه آنحضرت صلی السدی علیه وسلم سوی آن
 طعام پس نزدیک ساخت با حضرت صلی السدی علیه وسلم نان جو و شوربایی که در دی که بود و گفت انس پس دیدم رسول
 الله صلی السدی علیه وسلم را می جست که در از حوالی پایله پس همیشه شتم که دوست میدارم که در بعد از آن روز
 قول النبی صلی الله علیه وسلم المؤمن یا کل فی معاد واحد باب و بیان قول آنحضرت صلی السدی علیه وسلم که مؤمن بخورد در
 یک روزه مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن ایهیرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا کل المسلم
 فی معاد واحد و الکافر فی سبعه اصعاء رسول الله صلی السدی علیه وسلم فرمود بخورد و مسلمان در یک روزه و کافر در
 نود و ده مالک عن سہیل بن ابی صلم عن ایهیرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم ضافه ضیف کا قفا
 له رسول الله صلی الله علیه وسلم لیشاة فخلیت فشریب حلاجه ثم اخری فشریب ثم اخری فشریب حتی شرب و جلا
 سبع شیباه ثم انه اصبح فاسلم فامر به رسول الله صلی الله علیه وسلم لیشاة فخلیت فلم یستتمها فقال

قلت
 علی ما اهل العلم
 محل الحمد لا یفرق
 المائدة و یبدل علی
 ذلک حادین
 لکن فی فقوله حتی
 یقول معناه لا یفرق
 الا فی قول فی الخیر
 و یجوز ان یكون
 عروہ بقوله لا یفرق
 ۱۵۶
 تنفی من الطعام
 یجوز ان یفرق
 فی ما یجوز

من
بعض من بشر
الواحد
لوقته رطبه
خادمه من فلان
الى والى
في المواقف
تفرغت فها
ثلاثين
فلان الحسن
تفليس
اربابنا
عزقه و
الصفحة
كثيرا
معتدين فان
كان من
الشكر

الظهور عليه برؤا له فليقلنا قال فظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فقال ماله فوالله ما له غير هذا فقلت يا رسول الله له ثوبان في الجنة فسئله اياهما قال فاذعه فمعه فليلبسهما قال فدعوه فلبسهما ثم وليا هب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ماله ضرب الله غنقه المبر هذا خير قال فسمع الرجل قال يا رسول الله فليسيل الله فقال رسول الله في سبيل الله قال قتل الرجل في سبيل الله جابر بن عبد الله النضاري كفت براديم ما حمراه انحضرت صلى الله عليه وسلم وخرجوه بي انيس راوقت كمن فرود آمده بودم زبرد خنثي ناگاه ديدم انحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفتم يا رسول الله يا سيدي يا سيدي ليس فرود آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس بتادم لبوي خريزي از آن خود پس شخص كردم در آن پس انتم كوچك و تنكي از خياريش كنتم از ان بعد از آن نزد يك ساخته ام از اجانب انحضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم انكم اعدان خيار بيت شما ليس بغيرم برآورده بوديم از ايار رسول الله زدينه كفت جابر و نزد يك باياري بود از ان اسامان او ميخاتيم بار و بچرا نيدن سواري باي اسامان او كردم بعد از ان پست بجانب كرد ميرفت درميان جانوران و بروي و چادر بود از ان او كه كهنه شده بود كفت پس نظر كرد رسول الله صلى الله عليه وسلم لبوي و لبس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم آيست اين شخص را و جوابه غير از من و جوابه كهنه پس گفتم آري يا رسول الله او هست و جوابه در دستم بچرا نيدم او را اين هر دو لبس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم بخوان او را لبس بخوان او را كه پوشند آن هر دو را لبس خواندم او را لبس پوشيد آن و جوابه بعد از ان پست بجانب با كرده ميرفت پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اين شخص را گردن او زنده خدا تعالي آيست اين بهتر پس شنيد آن مرد اين كچه را پس كفت يا رسول الله و در راه خدا باشد اين قتل فرمود در راه خدا كفت جابر يك شسته شد آن مرد و در راه خدا هالك عن ايوب عليه السلام المستجيب في من برسيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فادعوا لعل انفسكم جمع رجوع عليه نياه ابن سيرين كفت كه فرمود عمر بن الخطاب و فليكنه فراح كند خدا تعالي در روز برابر شما پس شما هم فراح خرج كنيد بزوات خود و بايك كچه كنند شخصي از شما بر خود جاسه هاي خود را هالك عن ايوب عليه السلام بن ابي طلحه كفت قال قال انس بن مالك و ايت عمر بن الخطاب و هو يومئذ ابر المؤمنين و قد دفع يده فكتب برقع ثلث ليك بعضها فوق بعض انس بن مالك كفت و يك عمر بن الخطاب را و او آن روز امير المؤمنين بود و رفته بود درميان كفتن خود و نيه باره برهم و رفته بعضي از ابر بعضي را برهم كرده و جميع و ميان اين عاوين احتمال دو حالتها يارست اگر تيار لباس و رشت و دريك بنا بر نخل است يا براي رباست تا مردم او را قانع گمان كنند پس اين ممنوع است البته و اگر براي غرضي باشند كه بدون آن محال نشود يا براي تعليم صفت فناعت و زير مردم باشد يا طبع نفس خود را زير ديد حبيب و كبر باشد پس آن مستحسن و

فليقلنا قال فظهر رسول الله صلى الله عليه وسلم اليه فقال ماله فوالله ما له غير هذا فقلت يا رسول الله له ثوبان في الجنة فسئله اياهما قال فاذعه فمعه فليلبسهما قال فدعوه فلبسهما ثم وليا هب فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ماله ضرب الله غنقه المبر هذا خير قال فسمع الرجل قال يا رسول الله فليسيل الله فقال رسول الله في سبيل الله قال قتل الرجل في سبيل الله جابر بن عبد الله النضاري كفت براديم ما حمراه انحضرت صلى الله عليه وسلم وخرجوه بي انيس راوقت كمن فرود آمده بودم زبرد خنثي ناگاه ديدم انحضرت صلى الله عليه وسلم پس گفتم يا رسول الله يا سيدي يا سيدي ليس فرود آمد رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس بتادم لبوي خريزي از آن خود پس شخص كردم در آن پس انتم كوچك و تنكي از خياريش كنتم از ان بعد از آن نزد يك ساخته ام از اجانب انحضرت صلى الله عليه وسلم پس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم انكم اعدان خيار بيت شما ليس بغيرم برآورده بوديم از ايار رسول الله زدينه كفت جابر و نزد يك باياري بود از ان اسامان او ميخاتيم بار و بچرا نيدن سواري باي اسامان او كردم بعد از ان پست بجانب كرد ميرفت درميان جانوران و بروي و چادر بود از ان او كه كهنه شده بود كفت پس نظر كرد رسول الله صلى الله عليه وسلم لبوي و لبس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم آيست اين شخص را و جوابه غير از من و جوابه كهنه پس گفتم آري يا رسول الله او هست و جوابه در دستم بچرا نيدم او را اين هر دو لبس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم بخوان او را لبس بخوان او را كه پوشند آن هر دو را لبس خواندم او را لبس پوشيد آن و جوابه بعد از ان پست بجانب با كرده ميرفت پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم اين شخص را گردن او زنده خدا تعالي آيست اين بهتر پس شنيد آن مرد اين كچه را پس كفت يا رسول الله و در راه خدا باشد اين قتل فرمود در راه خدا كفت جابر يك شسته شد آن مرد و در راه خدا هالك عن ايوب عليه السلام المستجيب في من برسيرين قال قال عمر بن الخطاب اذا اوسع الله عليكم فادعوا لعل انفسكم جمع رجوع عليه نياه ابن سيرين كفت كه فرمود عمر بن الخطاب و فليكنه فراح كند خدا تعالي در روز برابر شما پس شما هم فراح خرج كنيد بزوات خود و بايك كچه كنند شخصي از شما بر خود جاسه هاي خود را هالك عن ايوب عليه السلام بن ابي طلحه كفت قال قال انس بن مالك و ايت عمر بن الخطاب و هو يومئذ ابر المؤمنين و قد دفع يده فكتب برقع ثلث ليك بعضها فوق بعض انس بن مالك كفت و يك عمر بن الخطاب را و او آن روز امير المؤمنين بود و رفته بود درميان كفتن خود و نيه باره برهم و رفته بعضي از ابر بعضي را برهم كرده و جميع و ميان اين عاوين احتمال دو حالتها يارست اگر تيار لباس و رشت و دريك بنا بر نخل است يا براي رباست تا مردم او را قانع گمان كنند پس اين ممنوع است البته و اگر براي غرضي باشند كه بدون آن محال نشود يا براي تعليم صفت فناعت و زير مردم باشد يا طبع نفس خود را زير ديد حبيب و كبر باشد پس آن مستحسن و

وقار ابراهیم فقال رب زدنی وقاراً حضرت ابراهیم علیہ السلام نخستین مرجع است که میرانی که در همان راه نخستین مرد است
که خسته کرد و نخستین مرد است که رست کرد و خود را و نخستین مرد است که دیدم و می شنیدم که رست است ای برادر گداین
چنانچه فرمود خدا تعالی این وقار و بر داریست ای ابراهیم بر گفت ای برادر گداین زیاد کن مراد و وقار باب
الفتح عن رجل من المشركين منعه من ان يمشي في راسه من غير ثوبين و غيرهما

فانذار اليه رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده انا خرج كانه يعنى اصلاح شعره واسر ولحيته ففعل الرجل ثم رجع فقال
الله صلى الله عليه وسلم ليس هذا خيرا من ان ياتي احدكم نائلا الا و اس كانه شيطان رسول الله صلى الله عليه وسلم تشبه
فرس جديس اقل شد مردی بریشان موی سر و ریش پس انرا فرمود بوی اور رسول الله صلى الله عليه وسلم بدست خود که
بیروشنوار مجلس گو یا اراده می فرمود دست کردن موی سر و ریش او را بر خنجان کرد و آخر بعد از آن باز آمد پس فرمود
رسول الله صلى الله عليه وسلم یا ایستاین بهتر از آنکه بیاید یکی از شما بریشان موی سر نهاده و یاوی شیطانیت یاب
هل بدجن محمد کل یوم یا اروعن یا لدموی سر را که رسیده باشد بر شگین بر روز هالک عن حمی بن سعید ان

ابا فاده ان تصا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان رجة فارجلها فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم
اكرها فكان ابو فاده في اليوم مرتين لما قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم واكرها ابو فاده ان تصا
ورجاء ان حضرت صلى الله عليه وسلم براية مزجيه است ابا ثناءة ثم انزل ابن فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم اري وكر
وارا ان عبدان ان ابو فاده گاهي روعن مجاليد ورجه خود دريك روز و بارسيب فرمود ان حضرت صلى الله عليه وسلم
اورا گراي وارا ان جواب يستحق الفرق مستحق ووجهه باحقن جوي كي را بر كنف رست گذار و كي را بر كنف
چي مالك عن زيد بن سعد عن ابن شهاب انه سمعه يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ناصية

عليك انك بالواد المقدس طوى فمقال كعب تدعى ما كانا نغلا موسي قال االك لادري ما اجابته الرجل فقال كعب كانت
من جلد حار ميت ابو سبل از بد ر خود مالک وی را کعب روایت کرد که مردی بر او رفتین خود را پس گفت کعب اجابا
برای چه آمدندی فلین خود را نشانید تاویل کردی این آیت را فاخلع ثعلبک الخ بعد از آن گفت کعب آیا امید است
چه چیز بود فلین حضرت موسی گفت مالک نمیدانم چه چیز بود که جواب داد او را با غر و پس گفت کعب بودند آن و نعل
از پوست خمر در حاصل کلام آنکه وقتی که بخش باشد یا باشد بر وی نجاستی پس خشک شده باشد پس آنرا مالید و دور
کرد تا آنکه زایل شد بعد از آن مانع و نعل در سجده **باب** قسم البیاضة بالیمنی اذا التعل و بالتعلی اذا اخرج
سنت است شروع کردن پای راست و قیقه نعل در پا کنند وقتی که بر او شروع از پای چپ نماید **مالک** عن
الزناد عن الاعمش عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا التعل لقدمك فليدع يمينه فاذا اخرج فليدع شماله
ولتكن اليمنى او التعل و اخرها ثم اخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود چون نعل در پا کنیدی از شما باید که شروع کند پای
راست خود و چون بر او نعل را پس باید که شروع کند پای چپ خود باید که باشد پای راست اول این مرد و پای چپ
نعل پوشیدن و آخرین مرد و وقت بر آوردن **باب** لا یمنه فی نعل واحدة راه نرود در یک نعل **مالک**
عن ابی الزناد عن الاعمش عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا یمنن احدکم فی نعل واحدة لیعلمها جميعا
و لیعلمها جميعا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود راه نرود یکی از شما در یک پای نعل باید که در نعل کند مرد و باید که همه
یکجا ایرنه کند مرد و باید که یک **باب** یحرم اللعب بالنرد وما فی معناه حرام است بازی کردن نبرد و آنچه
در معنی او باشد **مالک** عن یحیی بن یسیر عن سعید بن ابي هند عن ابي موسی الاشعری ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال نرد اللعب بالنرد فقد عصى الله ورسوله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که بازی کند نبرد و نرد
کرد و خلا رسول او را **مالک** عن علقمة بن ابی علقمة عن ابي معمر عائشة زوج النبی صلى الله عليه وسلم انه بلغها
ان اهل بیت فی دارها كانوا سکانا فها و عندهم نرد فادسلت اليهم لئن لم تخرجوها لآخر جنكم من داء و انكرت
ذلك عليهم فخرجهم فخرجت عائشة که اهل خانه از سکانان سرای او که و ساکن بودند در آن سرای نزدیک ایشان
نرد است پس او فرستاد بسوی ایشان که و الداء که میرون کنید این نرد را البته بر آرم شما را از سرای خود و
انکار کرد و بختن نرد را بر ایشان **مالک** عن ابي حنيفة عن عبد الله بن جهم انه كان اذا جد احد من اهله يلعب بالنرد
منه و يكره عبد الله بن عمر و قتيبة سیافست کسی را از اهل خانه خود که بازی میکرد و نرد را میزد و او را و نیزه و نیزه میکرد
نرد را **قال** یحیی و سمعت مالکاً يقول لا یمن فی الشطرنج و کرهها و سمعت یکره اللعب بها و یحییها من الباطل و یقول

قلت
عن اهل العلم اذا لم
يكن خبيرا او لا عليه
فيستفتيها حتى
يقول
عن اهل العلم
وهو من باب الادب
قلت
عن اهل العلم
وهو من باب الادب

في الآخرة ينسبوا له ما كان من اهلها نفعه

هذه الآية فاذا اعيد الحق الا الضلال گفت يحيى تشييدم الكلب كيف ينبغي نيرست ودر خطيخ ونايسند دشت آراوشيدم
از مالک که نايستد می دشت بازگردن بنطیخ و غیر آن از باطل و قلاوت میکرد این آیه فاما بعد الحق الا الضلال یعنی
نیست بعد از حق مگر کسی است که از حق دور است و حرام است اتفاق علما و آری خطیخ و بازی کبوتران نزد شافعی
کروه است بکربست تیرسی مگر آنکه قمار از زبان پس حرام است و حرام گفتند جامع مانند زوپا **باب** هر چه
الكلب الا الصيدا و حرام است حرام است نگارداشتن بگ مگر بر این کار یا گاه بیانی خانه و زرع و بوشی مالک
عن ابي هريرة عن عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من قتل كلبا او كلبا ضارا او كلبا ماشية نقص من عمله
كل يوم فبما طان رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و هر که نگار دوشی مگر کسی بخاری یا بگ مواشی ناقص کرده میشود
روز را ز عمل او و قیراط مالک عن يزيد بن خصيفة ان السائب بن يزيد ان له سمع سفيان بن زهير وهو رجل من
شيوخ من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم حدثنا سائما مع عبد الله بن السعيد فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه
وسلم يقول من قتل كلبا لا يفتنه عن ذبحها ولا خرافة ناقص من عمله كل يوم قیراط قال انت سمعت هذا من رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال لا و ذبح هذا المسجد **باب** بن زید تشييد از سفیان بن زبیر و او مروی بود از قبیل بنوه از اسحاق
انحضرت صلى الله عليه وسلم گفت باجماع که با او بودند نزدیک دروازه مسجد بگ گفت تشييدم از انحضرت صلى الله
عليه وسلم که میفرمود هر که نگار دوشی مگر کسی نفع نمیدهد روز راحه و با دوشی ناقص کرده میشود و از عمل او هر روز
یک قیراط گفت سائب یا تشييد این را از انحضرت صلى الله عليه وسلم گفت آری قسم میروم و گاریان مسجد
باب ما جاء في قتل الكلاب يحيى که در بیان قتل گناه آمد **باب** عن ابي هريرة عن عبد الله بن عمر ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم امر بقتل الكلاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود کشتن گناه متبرجم گوید این حکم در اول اسلام
بود از جهت غموم بواجب نگارداشتن سگان و ترک نمیکردند نگارداشتن آنها مگر حکم قتل بعد از آن منوع شد بقول
انما امته من الاتمم و در حجب فرمود و روی بگ گفت باشتن را یعنی آوندی که در آن بگ و روی رسید
و از هفت بار یا بیشتر **باب** النهي عن تغيير خلق الله و در بیان منع فرمودن از تغییر دادن خلقت خدا
قال الله تعالى ان يعصوا من دونه الا ما اذنوا ان يعصوا الا شيئا ما حرى الله الله وقال لا تعبدن من عبادي ولا تعبدوا
مفرضا ولا تعبدوا من دونه الا ما اذنوا ان يعصوا الا شيئا ما حرى الله الله وقال لا تعبدن من عبادي ولا تعبدوا
مفرضا مني شرکان بخبر خدا تعالی مگر بتائی که بنام و حران مسمی کرده اند و می پرستند مگر شیطان دور زفته از حقیقت
کرد و او را خدا گفت شیطان البته بگیرم از زندگان تو حصه که در علم از می متعین شده گمراه کنم ایشان را و البته

[illegible]

صلى الله عليه وسلم وراى خمر فرمو دانهالىست بدوار وكنهها دار وخصت داد وشراب اول شتران خبايخه چاهه شير
تجويز فرمود وزيك بعضى جائز نيت تدوى بخرن من مطلقا اجبت نهى اخضرت صلى الله عليه وسلم از دوايخيت
ومرا وراين حيث نجاست است بعضى ديگر مراد و شستن حيث اجبت طعم و سحر را باب التزليب في الحانة
باب ورتجويز خون كشتاين مالک انه بلغنا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان كان دوايبلغ الداء
الحامة يبلغه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود كه اگر دوا است كه ميرسد بر مرض يعني دفع آن ميكند پس مراد
خون كشتاين دفع آن ميكند باب يجوز العلاج بالكي عند الضرورة جائز است معالج كرون برنغ وادون
وقت ضرورت مالک عن نافع ان عبد الله بن عمر اكفى من اللقوة وروى عن العقب عبد الله بن عمر ولام خور
لقوه وافون كرويسبب نيش كروم مالک عن يحيى بن سعيد قال بلغني ان سعد بن زبارة اكفى في
رسول الله صلى الله عليه وسلم من اللقوة فمات سعد بن زبارة وبلغ خور ووزان رسول الله صلى الله عليه وسلم
سبب بخرن من ورتجويز كروى است كه در طين بيداشو و سبب خون يا قرحه كه ظاهر شو و در گلو و بنديشو و گلو
سبب القرحه و تقطع يشو و نفس باب اذا وقع الوباء بارض فلا تدخلها ولا تخرج منها و قى كه واقع شو و بوزمن
پس بايد كه در زمينى در انجا و بايد كه مير و نيايى از انجا مالک عن ابن شهاب عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب
عن عبد الله بن عبد الله بن الحارث بن نوفل عن عبد الله بن عباس ان عمر بن الخطاب خرج الى الشام حتى اذا كان بمصر خرج فمات
ابو عبيدة بن الجراح واصحابه فاجروا و ان الوباء قد وقع بالشام قال ابن عباس قال عمر بن الخطاب اخرج الى المهاجرين الاولين فدا
فاستشارهم و اخبرهم ان الوباء قد وقع بالشام فاختلقوا فقال بعضهم قد خرجت لاهم ولا نرى ان ترجع عنه وقال بعضهم
معلن بغير الناس و استشار رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا نرى ان تقدمهم على هذا الوباء فقال ارفعوا عنى ثم قال ادع
الى الاضا و ففهم فاستشارهم فسلوكا سبيل المهاجرين و اختلفوا فاختلافهم فقال ارفعوا عنى ثم قال ادع
هنا من يشتر فريش من مهاجرة الفهم فخرجهم فلم يختلف عليهم منهم رجلان فقالوا لى ان ترجع بالناس لا تقدمهم على هذا
الوباء فنادى عمر بن الخطاب انى صبيح على ظهر فاصبحوا عليه فقال ابو عبيدة افرا من قد والله فقال عمر لو غيرك قالوا يا ابا
عبد الله فم من قد والله الى قد والله اذيت لو كانت لك ابل فصبطت واديا له عك و ان احد ما خصبة و الاخرى حبة ليس
او عشت الحصة و ربهما بقدر الله و ان رعبت الحبة و رعبها بقدر الله قال جماعة عبد الرحمن بن عوف و كان فاشيا في بعض حاجته
فقال ان عشت من هذا علما سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا عليه و اذا سمعتم
بارض و انتم بها فلا تخرجوا افرا منه قال محمد بن الله عن عمر بن الخطاب برأ ما يجانب ثمام بن جابر و جابر بن جابر

قلت
وعلى هذا عمل
المسلم بن

قلت
وعلى هذا عمل الحكم
الدين بن عيسى بن عيسى
وقد تشكك و جعفر بن
الحسين بن النعمان و قيل
فوقه تقطع في فينيد
معها و يقطع
النفس

الذي فيه خبره و قد روى عن ابن عباس

في الامم و قد روى عن ابن عباس

ما كان من قبله من خلق
ولعله يعلم ما كان
ولا يدري ما كان
فيعود ما كان منها
الحال
ما كان من قبله من خلق
ولعله يعلم ما كان
ولا يدري ما كان
فيعود ما كان منها
الحال

قبس المكي انه قال ارجل على رسول الله صلى الله عليه وسلم رافع جعفر بن ابیطالب فقال الحاضنة ما سالى اياها صاعداً ولا قال
حاضنة ما راسول الله انا شريح اليها العين ولم ينعنا ان تسترقى لها الا انا الذي وحياي وافكك من ذلك فقال
رسول الله صلى الله عليه وسلم استرقوا لها فانه لو سرقوا القدر لسبقته العين اوردوه منه مخصوصاً انحضرت صلى
عليه وسلم ورفيع جعفر بن ابیطالب را پس فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم بزي که در کنار گرفته بود ایشان را چیت مرا
که می بینم ایشان را از وضعیف بر گشت و در کنار گیرنده ایشان یا رسول الله زد و او را میسکند بر ایشان چشم زخم و منجم کرد
ما را از آنکه افسون خوانیم برای ایشان مگر آنکه نماند آنم که چه چیز موافق طبعم شریف تو هست ما را از افسونهای پس فرمود
رسول الله صلى الله عليه وسلم افسون خوانید برای ایشان پس بر آن حال نیست که اگر پیش دست میگردی بر تقدیر
الهی چیزی پیش دستی کردی بروی چشم زخم **مالک** عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار عن عروة بن الزبير حدثنا
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل بيت ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم وفي البيت صبي بي ذنك
انته العين قال عروة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسترقون له من العين رسول الله صلى الله عليه وسلم
واصل شد بخانه ام سلمه و در آنجا بود که بود که میگفت پس که کرد و در مردم خانه نیز انحضرت صلى الله عليه وسلم که آن
بود که با چشم زخم رسیده است پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ایا افسون میخواهید برای او از جهت چشم زخم
مالک عن يحيى بن سعيد عن عروة بنت عبد الرحمن ان ابا بكر الصديق دخل على عائشة وهي تستنكى ويهودية
يقولها فقال ابو بكر ادعها فكتب الله حضرت ابو بكر صديق و در آمد بر حضرت عائشه و او میار بود و یهودی افسون میخواهید و
پس فرمود ابو بكر صديق افسون خوان کتاب خدا تعالی **باب** الرقية من الاوجاع و دیران افسون از جهت
درد و **مالک** عن يزيد بن خصيفة عن عمر بن عبد الله بن كعب السلمي اخبره ان نافع بن جبير بن مطعم اخبره عن عثمان
بن ابی العاص انه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال عثمان و في وجع فلكا و دهلكا قال فقال رسول الله صلى الله
عليه وسلم مسحه به يمينك سبع هزلات و قل اعوذ بقرعة الله و قلدها من شوا اجد قال فقلت ذلك فاذهب الله ما
كان في ظلم ذلها اخرجها الهل و ضيعم عثمان بن العاص من مد و خدمت انحضرت صلى الله عليه وسلم گفت عثمان من مراد
بود زود که بهلاک ساخته بود مرا پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم مسح کن اندر دوا بر دست راست خود
بخت بار و بگو اعوذ بقرعة الله و قدرته من شر اجد گفت پس خواندم آن را پس دور ساخت خدا تعالی آنچه بمن بود
یعنی در دین منبت ام میگردم با من اهل خود را و غیر ایشان **باب** الرقية من الحمى و غيرها افسون خواند
بجهت تب و غیر آن **مالک** عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير عن عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم ان

مسخرة في الوقت الذي كان فيه
 يجمعها ما رواه عن الصادق
 فقد روي عن عائشة
 رضي الله عنها أنها
 كانت لا ترى يا
 ابن ميثون في الموضع
 هذا ثم روي عن
 الصادق أنه قال
 قال ابن ميثون
 سألت أبا عبد الله
 عن رجل من بني
 إسرائيل كان
 يبيع في السوق
 ثيابا من صوف
 وكان يبيعها
 بدينار واحد
 وكان يبيعها
 بدينار واحد
 وكان يبيعها
 بدينار واحد

وحيهما
الاول والثاني
ان لا يوافقوا في
الحكماء في احوالهم
واحد من اهل
من اهل النار
الذين ينادون
تعالى على اشر
الصالحين في
فصل الجاهل
الاول والثاني
الاول والثاني
من اهل النار
الذين ينادون
تعالى على اشر
الصالحين في
فصل الجاهل
الاول والثاني

عن أبي جازم بن دينار عن ميمون بن مهران عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يكون في ثمرها ثمرة من ثمرها

فروغيت عدوي نيت نام نيت صغرتني لا عدوي نيت که در جا نیت مکان میکردند که اینان بیاور
 صحیح را چون برضی نزدیک سازند مرض او بصحیح میرسد پس آنحضرت **صلی الله علیه وسلم** آنرا یعنی فرمود
 باینکه این از سبب خفیه است و هیچ حکمی بر آن و این نیت مثل قصاص است و تهاک و غیر آن معنی لا نام است
 طایری که شب می پروازد جا نیت از وی شگون بد میگرفتند و مکان میکردند که روح مقتول به صورت و
 مثل میشود و نام او ندا میکند تا آنکه گین او ظهور آید و آنرا ند میگفتند و چون آن نام است پس آنحضرت **صلی**
الله علیه وسلم یعنی آن فرمود و معنی لا صغرت نیت که در جا نیت گمان میکردند که در شکم آدمی پدید میشود
 که نزدیک کرنگی اینا میرساند و آنرا صغرت میگفتند پس آنحضرت **صلی الله علیه وسلم** یعنی آن فرمود و امر فرمود
 که فرود نیاید صاحب شتران و برضی بقرب صاحب شتران نترسد و فرود آید صاحب شتران نترسد
 هر که را خواهد پس گفتند صاحب یا رسول الله حدیث این حکم یعنی بهر است این حکم فرمود این نوعی از اند است

مالك عن عبدالله بن ابی بکر بن حزم عن ابن ابی ملیکة ان عمر بن الخطاب مر بهامارة حجد وقمر و
 تخوف في البيت فقال لها يا امته الله لا تؤذي الناس لجلست في بيتك فجلست قمرها بعد
 ذلك فقال لها ان الذي كان هاهنا قد مات فاتحرجي فقالت ما كنت لا طعمه حيا و اعصبت من ثمة
 الخطاب كثرش برزني صاحب مرض جذام و حال انك دعي طوافيك و كعبه را پس گفت او را عمر بن الخطاب
 گفت که خدا ای دامه مردمان را آرزو کردم که در خانه نشینی تو یعنی بیرون نیای پس نشست آن زن و رخا
 پس گذشت بروی مردی بعد از آن پس گفت آن زن را هر آینه آنکس که ترا نبی کرده بود از بر آمدن هر آینه
 مرد پس بر آ پس گفت آن زن نیم تن من که فرغان برم او را حال آنکه زنده باشد و تا فرغانی کنم او را حال آنکه
 او مرده است **باب** ما یقی من الشوم و ربان آنکه بر سیز کرده شود از رفتن شگون بد **مالك**

عن ابی جازم بن دينار عن ميمون بن مهران عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان
 فقی الفرس والمروة والسکن یعنی الشوم رسول الله **صلی الله علیه وسلم** فرمود و اگر باشد در سب و زن و
 خانه خواهد بود و مراد میداشت بد شگون را **مالك** عن ابن شهاب عن حمزة و سالم ابی عبد الله بن
 عمر عن عبد الله بن عمر ان رسول الله **صلی الله علیه وسلم** قال الشوم فی الدار و المروة و الفرس
 رسول الله **صلی الله علیه وسلم** فرمود و بد شگون و در خانه نباشد و در زن و در سب **مالك** عن یحیی بن
 انه قال جاءت امرأة الى رسول الله **صلی الله علیه وسلم** فقالت يا رسول الله دارسكتها والعهد

عن أبي جازم بن دينار عن ميمون بن مهران عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يكون في ثمرها ثمرة من ثمرها

عن أبي جازم بن دينار عن ميمون بن مهران عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا تأكلوا من ثمره حتى يكون في ثمرها ثمرة من ثمرها

والمال والمال واقر فقل العبد ذو ذهاب المال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوا ما هم فيه متهمين

في الجمل

كثير والمال واقر فقل العبد ذو ذهاب المال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوا ما هم فيه متهمين
في بيتي انحضرت صلى الله عليه وسلم لم يركب في بيتي انحضرت صلى الله عليه وسلم لم يركب في بيتي
فيليه لبيار بود وال واقر ووبس كم خندمار ورفت مال بس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كم خندمار
خانه را بدخانه است او متبرجم گوید نزد فقير حاصل معني انجيديت تا انت كه اين چيز را از اسباب خفيه اندازد
ترك كند وقتي كه به بنده علامت آنرا تجربه و امثال آن و پرنيز نازد از آن و الله اعلم **باب الفان باب**
وربان قال قال مالك عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجلس رجل منكم
من يجلس هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال له الرجل فقام فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من يجلس هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما اسمك فقال حارب فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من يجلس هذه
فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال لعيش فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم اجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود برای داده شتر شير دار كه ميبا كره بود و ندر برای و ديگر
كه مريد و خد اين را بس بخواست مردی بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم كه چيست نام تو بس
اخر و گفت نام من مرد است بس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم كه نشين بعد از ان فرمود و كميد و خد اين
را بس بخواست مردی بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم كه چيست نام تو گفت حارب
يعني نام او بس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را كه نشين بعد از ان باز فرمود و كميد و خد اين را بس
بخواست مردی ديگر بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم چيست نام تو بس گفت اخر و عيش است
نام من بس فرمود او را رسول الله عليه وسلم كه بد و خد **باب الرويا الصالحة جزء من شتر و بعين**
جزء من الشتر خوابيك پاره است از چهل و شش پاره از پيامبري **مالك** عن ابي بصير بن عبد الله
بن ابي طلحة الانصاري عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الرويا الصالحة جزء من شتر
الصالح جزء من شتر و بعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود خوابيك از مرد و صليح پاره
است از چهل و شش پاره از نبوة **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم مثل ذلك برويت ابو هريرة آهه است از انحضرت صلعم مانند آنچه گذشت **مالك** عن
اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن زفر بن مصعب عن مالك عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله

والمال والمال واقر فقل العبد ذو ذهاب المال فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوا ما هم فيه متهمين
في بيتي انحضرت صلى الله عليه وسلم لم يركب في بيتي انحضرت صلى الله عليه وسلم لم يركب في بيتي
فيليه لبيار بود وال واقر ووبس كم خندمار ورفت مال بس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كم خندمار
خانه را بدخانه است او متبرجم گوید نزد فقير حاصل معني انجيديت تا انت كه اين چيز را از اسباب خفيه اندازد
ترك كند وقتي كه به بنده علامت آنرا تجربه و امثال آن و پرنيز نازد از آن و الله اعلم **باب الفان باب**
وربان قال قال مالك عن يحيى بن سعيد ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يجلس رجل منكم
من يجلس هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال له الرجل فقام فقال
له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من يجلس هذه فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم ما اسمك فقال حارب فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم اجلس ثم قال من يجلس هذه
فقام رجل فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ما اسمك فقال لعيش فقال له رسول الله صلى الله
عليه وسلم اجلس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود برای داده شتر شير دار كه ميبا كره بود و ندر برای و ديگر
كه مريد و خد اين را بس بخواست مردی بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم كه چيست نام تو بس
اخر و گفت نام من مرد است بس گفت رسول الله صلى الله عليه وسلم كه نشين بعد از ان فرمود و كميد و خد اين
را بس بخواست مردی بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم كه چيست نام تو گفت حارب
يعني نام او بس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم او را كه نشين بعد از ان باز فرمود و كميد و خد اين را بس
بخواست مردی ديگر بس فرمود او را رسول الله صلى الله عليه وسلم چيست نام تو بس گفت اخر و عيش است
نام من بس فرمود او را رسول الله عليه وسلم كه بد و خد **باب الرويا الصالحة جزء من شتر و بعين**
جزء من الشتر خوابيك پاره است از چهل و شش پاره از پيامبري **مالك** عن ابي بصير بن عبد الله
بن ابي طلحة الانصاري عن انس بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الرويا الصالحة جزء من شتر
الصالح جزء من شتر و بعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود خوابيك از مرد و صليح پاره
است از چهل و شش پاره از نبوة **مالك** عن ابي الزناد عن الاعرج عن ابي هريرة عن رسول الله صلى
الله عليه وسلم مثل ذلك برويت ابو هريرة آهه است از انحضرت صلعم مانند آنچه گذشت **مالك** عن
اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن زفر بن مصعب عن مالك عن ابيه عن ابي هريرة ان رسول الله

في الجمل

[illegible]

صلى الله عليه وسلم كان اذا تصرفت من صلوة الغداة يقول هل راي احدكم من الليلة رؤيا ويقول
ليس يبق بعدى من النبوة الا الرؤيا الصالحة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيقه يزيكشت از نماز
ميفرمودا ايويد هت كسى از شما شب خوابى را و ميفرمودا فى خوابها را نذر اينجا مبرى بعد از من مگر خواب
نيك **مالك** عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان يلقى عبد
من النبوة الا البشائر فقالوا وما البشائر يا رسول الله قال الرؤيا الصالحة يراها الرجل الصالح
او ترى البشارة من ستة واربعين جزء من النبوة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودا فى خوابها را نذر بعد از
من از حاصل نبوت مگر بشائر يعنى خوابهاى بشارت و نهد صاحب خود را بخير آند هس قنند اصحاب و حبيت بشائر
يا رسول الله فرمود خوابيك كه به بيند آن را مر و صالح يا و يده شود و براى او باره ايت از بار چهل و شتر
گافى از نبوة **مالك** عن هشام بن عروة عن ابيه انه كان يقول فى هذه الاية لهم البشرى فى الحق
الدينا و فى الاخرة قال هى الرؤيا الصالحة يراها الرجل او ترى الله و ميگفت و تفسير اين آيت لهم البشرى
كه آن خواب نيك هت گزيند آن را مر و يا و يده شود و براى او **باب** اذا راي فى منامه ما يكره فليفت
فتأمله وليتقوا من الشيطان و قفى كه به بيند و خواب آنچه را بيند ميگند پس بايد كه تف كند سه مرتبه و بيايد و بگويد
بجدا از شيطان **مالك** عن يحيى بن سعيد عن ابي سلمة بن عبد الرحمن انه قال سمعت ابا قتادة
بن رافع يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الرؤيا الصالحة من الله والحلم الشيطان
فاذا راي احدكم الشئ يكره فليفت عن يساره ثلث طرقات وليتقوا بالله من شرها فانه لن يضره ان
شاء الله تعالى قال ابو سلمة ان كنت لا ترى الرؤيا هي اقل على من الجمل فلما سمعت هذا الحديث فما
كنت ابا ايها ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت كه شنيدم ابو قتاده را كه ميگفت شنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم
كه فرمود خواب نيك از جانب خداي تعالى هت و خواب بر نشان از شيطان هت پس و قيقه به بيند كسى از شما
چيزى را كه نا پس نيكند آن را پس بايد كه تف كند بجانب چپ خود سه بار و بايد كه بيايد و بخداي تعالى پس هر كس
آن خواب ضرر بخواد رسانيد او را گفت ابو سلمه هر آنميديدم خوابى كه گران تر بود بر من از كوه پس و قفى
كه شنيدم اين حديث را بچهره بروا كردم آن را **باب** يجب الاستيذان اذا دخل بيت غيره و اجبت
طلب اذن نمودن و قفى كه قصد در آمدن خانه غيرى كند قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوتنا غير
يؤتىكم حتى تستأمنوا و تسئلوا على اهلها ذاكم خير لكم اعلمكم الله و ان اى مسلمان داخل نشود بخانه اخير خانه

روندنامه

شيء من هذه

محمد بن عبد الله بن محمد

والله اعلم

وکی الیما صیق

silviculture

والطوبى لهما

وہو

والاستيعاب

بیری الظلمہ

عائشہ بیگم

مفتی و من غل

[illegible]

تستأذنوا فی بیوتکم
و فی بیوتکم فی
تستأذنوا فی بیوتکم
و فی بیوتکم فی
تستأذنوا فی بیوتکم
و فی بیوتکم فی

قلت
علیه اهل العلم

خوفاً انکم دستوری طلب کنید و سلام گوید بر اهل آن خانه این بهتر است برای شما تا بایستد که شما بنده بپایان فایده
تجدد و انبیا احکام فلا تداخلوها حتی یؤذن لکم وان قبل لکم ارجعوا فارجعوا و اوازکی لکم والله ما تعلمون
حالیم لیس علیکم جناح ان تداخلوا بيوها غیر مستکونہ فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون و ما تکتبون
پس اگر نیامید و رانجا هیچکس را و رسیانید آنجا آنکه دستوری داده شود شما را و اگر گفته شود و شما که بازگردید
باید که بازگردید آن باک ترست شما را و خدا آنچه میکند و است نیست بر شما گناهی در آنکه در آنجا بنده که
مسکن کسی نیست در آنجا منفعتی باشد شما را یعنی رباط وقت و خدا میداند آنچه اشک میکند و آنچه پوشیده
و اید قال و اذ بلغ الاطفال منکم الحلم فليست اذنوا انما استأذن الذين من قبلهم و چون رسد که دکان
از شما جدا شد و اید که دستوری طلب کنند شما را و دستوری بطلبیدند آنکه پیش از ایشان بودند **مالک** انه
بلغ انه يستحب اذا دخل البيت غيوا المسكون يقال السلام علينا و على عباد الله الصالحين **مالک** را رید
از اهل علم که مستحب است و فیکه داخل شود در خانه غیر مسکون که پیش از شما ساکن نباشد گفته شود و السلام علينا و على
عباد الله الصالحين **باب** يستحب الا يستأذن ان اذا دخل بيت نفسه او بيت واحد من بيوتهم
مستحب است دستوری طلب کردن وقتی که داخل شود خانه خود را یا خانه یکی از محرابان خود **مالک** عن
صهوان بن سليم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سأله دخل فقال يا رسول الله
استأذن علي اني فقال نعم فقال الرجل اني معها في البيت فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم استأذن
عليها فقال الرجل اني خادما فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم استأذن عليها **الشيخ** ان ترهبها
عمران قال لا قال فاستأذن عليها سؤال کرد مردی آنحضرت را صلی الله علیه و سلم پرسید گفت یا رسول الله
آیا دستوری طلب کنم بر مادر خود پس فرمود آری پس پرسید گفت آن مرد دیگر آنکه من با او ساکنم و یک خانه پس فرمود
رسول الله صلی الله علیه و سلم دستوری طلب کن بروی پرسید گفت آن مرد دیگر آنکه من خدمت کننده او و هم پس فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم دستوری طلب کن بروی آیا دوست میداری که بر منی او را بر من گفت بگو اعم
پس دستوری طلب کن بروی **باب** الاستئذان ثلث فان اذن دخل والا جع دستوری خوشتر
نامه مرتبه است پس اگر اذن داده شود در آنجا خانه والا بازگرد و **مالک** عن النضر بن عبد
الله بن الاشج عن بسر بن سعد عن ابي سعيد الخدري عن ابي موسى الاشعري انه قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم الا يستأذن ان ثلث فان اذن لك فادخل والا فادع فرس و رسول الله صلى الله عليه وسلم

قال النضر بن عبد الله بن الاشج عن بسر بن سعد عن ابي سعيد الخدري عن ابي موسى الاشعري انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا يستأذن ان ثلث فان اذن لك فادخل والا فادع فرس و رسول الله صلى الله عليه وسلم

[illegible][illegible]

الجملة

کلمه را بر آئینه حدیث تعالی است بر حرف حساب کننده یعنی اگر گوید سلام علیکم و حبیبی و یکی ازین دو را گوید السلام
علیکم و رحمة اللعین بهتر است یا گوید و علیکم السلام دین جایز است مگر چه گوید ابتدا السلام سنت است و جواب
سلام واجب و وقتی که السلام علیکم جواب دهنده رای باید کرد و علیکم السلام بگوید و اگر السلام علیکم هم در جواب
بگوید جایز است بنا بر قول صحیح و اگر تنها و علیکم بگوید نیز او امین و مستحب است محیب را که بگوید و علیکم السلام
و رحمة الله و برکاته **باب** هل یزید المسلم علی قوله السلام علیکم یا زیاد کند سلام دهنده بر سلام علیکم یا
عن وهب بن کیسان عن محمد بن عمرو بن عطاء ان قال قلت جالساً لعبد الله بن عباس قد دخل علیه رجل
من اهل الیمین فقال السلام علیکم ورحمة الله و برکاته ثم زاد شیئاً مع ذلك ایضاً قال ابن عباس وهو یمن
قد ذهب بجمده من هذا قالوا هذا الجانی الذی یبغض ففرقه ایاه قال فقال ابن عباس ان السلام یمن
الی البدعة محمد بن عمر و گفت ششست بودیم نزدیک عبد اللہ بن عباس پس داخل شد بروی مردی از اهل یمین پس گفت
السلام علیکم ورحمة الله و برکاته بعد از آن زیاد کرد چیزی را باین کلمات پس گفت ابن عباس ووی آنروز فرقه
بود بصارت او گیت آن سلام کننده یا را ان گفتند آن نمی است که حاضر شود و نزدیک تو پس تعریف کردند و
بأنخصر الشباخت یس گفت ابن عباس هر آنی سلام تمام شد نزدیک لفظ برکت **صالح** عن یحیی بن سعید
ان رجلاً سلم علی عبد الله بن عمر فقال السلام علیکم ورحمة الله و برکاته و الخادیات و الارشادات فقال له عبد
الله بن عمر و علیک الفاکا نکرده ذلك مردی سلام گفت بر عبد اللہ بن عمر پس گفت یا بن حنیفه سلام علیکم و
رحمة الله و برکاته و الخادیات و الارشادات پس گفت و را عبد اللہ بن عمر و بر تو باد این هزار بار که اگر عبد اللہ بن عمر
کرده داشت این حنیفه را فایسند و نیست آن **باب** یسلم الراكب علی الماشی و اذا اجاب و احدى علی
اجزائهم باید که سلام دهد و سوار بر پیاده و وقتی که جواب داد یکی از اجزاء کفایت میکند از همه **صالح** عن
بن اسلم ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال یسلم الراكب علی الماشی و اذا سلم و احدى علی اجزائهم رسول
الله صلى الله علیه وسلم فرمود سلام کند سوار بر پیاده و وقتی که جواب سلام دهد از قوم یک شخص کفایت میکند
سهر **باب** اذا سلم الیهو کیف یجیب و قتی که سلام دهد یهودی چگونه جواب دهد و **صالح** عن
عبد الله بن دینار عن عبد الله بن عمر انه قال قال رسول الله صلى الله علیه وسلم ان الیهود اذا سلمت
احلهم فاما یقول السام علیکم فقال علیک رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود هر آنی یهود و وقتی که سلام
میدهد بر شما کسی از ایشان بخیر این نیست که میگوید یا سلام علیکم نمی مرک باو بر شما پس نودر جواب او بگوید بر تو باد

مجلس
العلماء
بشمال

وإني أود جاهدكم
والله عليه وسيله
سرفقان

النبی صلی
 فقال السلام علیہ
 والیہ وسلم
 محمد بن عبد الله

عشر و زاد اخوانه
عشر و زاد اخوانه

فقال لعلكم تهفون
فقال لعلكم تهفون
فقال لعلكم تهفون

هكذا تكون

على من اهل العلم ومثله

مفارة من

ان السنه ان نسير
المطائر على الجبال

القواعد والاصول
التي هي على

العلماء فيه فذهبوا

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

باب دخول الواو ونقصه

يقول الموت اعني

والسلام

في الخاتمة تراعى كل ما ذكرنا من اجلها

صالح السمان انه اخبره ان ابا هريرة قال ان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقي لها بالها يهوى بها في نار جهنم
 وان الرجل ليتكلم بالكلمة ما يلقي لها بالها لا يرفعه الله بها في الجنة كفت ابو هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 متوجه يكذب بجانب اول رايه عظم او يحاطرني اروي فتدليب او راتش ووزع وهراته مرد زبان
 آرد كلمه كه متوجه كرده هست بسوي اول را بر مي دارد و خدايتان آن مرد را بسبب آن كلمه در بهشت مالك
 عن زيد بن اسلم عن عطاء بن يسار ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من وقاه الله شر اثنين في
 الجنة فقال رجل يا رسول الله الا تخبرنا فسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم عاد رسول الله صلى
 الله عليه وسلم فقال قللك ايضا مثل ما قلنا الاول فقال له الرجل الا تخبرنا يا رسول الله فسكت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا فقال الرجل
 الا تخبرنا يا رسول الله ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مثل ذلك ايضا ثم ذهب الرجل يقول
 مثل ما قلنا الاول فاسكت رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم من وقاه الله شر اثنين في
 الجنة ما بين حبيبه وما بين حبيبه وما بين حبيبه وما بين حبيبه وما بين حبيبه رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فرمود هر كه او را نگاه داشت خداي تعالي از شر دو چيز ورا آيد بهشت پي گرفت مرد يار
 الله يا خبر زدي را را پس خاموش شد آنحضرت صلى الله عليه وسلم بعد از آن باز فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم
 مانند آن سخن نخستين پي گرفت او را آنرا يا خبر زدي را را يا رسول الله پس خاموش شد بعد از آن فرمود آن
 حضرت صلى الله عليه وسلم مانند آن سخن پي گرفت آنرا يا خبر زدي را را يا رسول الله بعد از آن فرمود آنحضرت
 صلى الله عليه وسلم مانند آن سخن پي شروع كرد آنرا كه گويد سخن نخستين خود پس خاموش گردانيد او را مرد ي
 كه بر پهلوي او نشسته بود پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هر كه نگاه دارد او را خداي تعالي از شر دو
 چيز ورا آيد بهشت ما بين دو كلمه خود و ما بين دو باي خود و ما بين دو كلمه خود و ما بين دو
 كلمه خود و ما بين دو باي خود يعني از شر زبان و از شر ماتحت از مالك عن يحيى بن سعيد ان
 عيسى بن مريم عليه السلام اخبرني قال له انشد اسلام قبيل له تقول هذا التحذير فقال عيسى
 بن مريم عليه السلام اني خاف ان اعوذ لساقى المنطق بالسوء عيسى بن مريم عليه السلام بخور و بخور ي
 گفت او را بر و سلاستي پي گفتند او را ايا ميگوي اين كلمه مخوك پي گفت عيسى عليه السلام مرا نمي بيني كه عادت
 كنم زبان خود را سخن به مالك انه بلغني ان عيسى بن مريم عليه السلام كان يقول لا تكذبوا الكلام

۱۸۸

۲

قلت
 ما القى له بالها
 استعمل اليه ورجع
 قلبه نحوها ۱۲

فصل

الله عليه وسلم اكدب امراتي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا خير في الكذب فقال الرجل
اعادها واقول لها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا جناح عليك مردى عرضك ودرخت آن
حضرت صلى الله عليه وسلم آیا ورنه گویم زن خود را فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم هیچ نیکی نیست و دروغ
نقن بر گفت آفر یا و عده کنم با او سخن ملاطفت گویم او پس فرمود آنحضرت صلى الله عليه وسلم هیچ گناه نیست
بر تو **باب یحرم الضحی** والتمز والتنازع والفسق والتجسس والغيبة والنميمة حرام است
کردن و عیب کسی نمودن و لقب بد بر کسی نهادن و بدگمانی کردن و عیب جویدن و عیبست کردن و سخن چینی
نمودن قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا لا تتبعوا قوَم من قوم عصى ان يكونوا خيرا منهم ولا نساء منهن
عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلمزوا انفسكم ولا تنازروا بالالقاء بشئ الا سمع العنوق بعد الايمان
و من لم يتب فاولئك هم الظالمون ای مسلمانان تسخر کنند قومی با قومی نباید که ایشان بهتر باشند از آن تسخر کنندگان
و باید که تسخر کنند زن از آن نباید که ایشان بهتر باشند از آن تسخر کنندگان و عیب کشید جامعه خود را یعنی
مسلمانان را و بخوانید یکدیگر را بقبهای بد بستان نامی که آن گناه است بعد از آن شدن یعنی بدست نام نهادن
کسی را آن نام نهادن گناه باشد مانند فاسق و کافر که توبه کنند پس اینجا عید ایشان تمام گارند قال الله تعالى
يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا يحب
احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهوه واتقوا الله ان الله توأب عظیم ای مسلمانان احتراز کنید از بسکه
از گمان بد بر آئینه بعض گمان گناه است و شخص عیب کسی کشید و عیبست بکنند بعضی از شما بعضی را آیا
دوست میداروی از شما که بخورد گوشت برادر خود را و در آن حال که مرده است اگر بخورد یا پسندد و اید و او را و
تیرید از خدا گرفته خدا تو بد پذیرنده مهربان است قال الله تعالى ولا تقطعوا حلاوتهم من هاهنا مشاهدیم
و فرمان بری کن بر بسیار و گوشت خورنده را خوار شده را عیب کننده بر مردم و دنده سخن چینی را **صالح**
عن الوليد بن عبد الله بن ضياد ان المطلب بن عبد الله بن حنطب الخخ وحی اخبره ان رجلا سائل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الغيبة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تذكر من المروءة ما
يكراه ان يسمع قال يا رسول الله الله عيبه وان كان حقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا قلت باطلا فذلك الهتان مردی سوال کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که چیست عیبست پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم عیبست است که ذکر کنی از مردی چیزی که وی تابیند و او را آنرا اگر بشنود بد گفت یا رسول الله

الذين امنوا لا تتبعوا قوَم من قوم عصى ان يكونوا خيرا منهم ولا نساء منهن
عسى ان يكن خيرا منهن ولا تلمزوا انفسكم ولا تنازروا بالالقاء بشئ الا سمع العنوق بعد الايمان
و من لم يتب فاولئك هم الظالمون ای مسلمانان تسخر کنند قومی با قومی نباید که ایشان بهتر باشند از آن تسخر کنندگان
و باید که تسخر کنند زن از آن نباید که ایشان بهتر باشند از آن تسخر کنندگان و عیب کشید جامعه خود را یعنی
مسلمانان را و بخوانید یکدیگر را بقبهای بد بستان نامی که آن گناه است بعد از آن شدن یعنی بدست نام نهادن
کسی را آن نام نهادن گناه باشد مانند فاسق و کافر که توبه کنند پس اینجا عید ایشان تمام گارند قال الله تعالى
يا ايها الذين امنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يغتب بعضكم بعضا يحب
احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتا فكرهوه واتقوا الله ان الله توأب عظیم ای مسلمانان احتراز کنید از بسکه
از گمان بد بر آئینه بعض گمان گناه است و شخص عیب کسی کشید و عیبست بکنند بعضی از شما بعضی را آیا
دوست میداروی از شما که بخورد گوشت برادر خود را و در آن حال که مرده است اگر بخورد یا پسندد و اید و او را و
تیرید از خدا گرفته خدا تو بد پذیرنده مهربان است قال الله تعالى ولا تقطعوا حلاوتهم من هاهنا مشاهدیم
و فرمان بری کن بر بسیار و گوشت خورنده را خوار شده را عیب کننده بر مردم و دنده سخن چینی را **صالح**
عن الوليد بن عبد الله بن ضياد ان المطلب بن عبد الله بن حنطب الخخ وحی اخبره ان رجلا سائل
رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الغيبة فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان تذكر من المروءة ما
يكراه ان يسمع قال يا رسول الله الله عيبه وان كان حقا قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اذا قلت باطلا فذلك الهتان مردی سوال کرد آنحضرت صلى الله عليه وسلم که چیست عیبست پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم عیبست است که ذکر کنی از مردی چیزی که وی تابیند و او را آنرا اگر بشنود بد گفت یا رسول الله

الجلد الثانی

[illegible]

عقبات

4

عقود

الحمد لله رب العالمين

الحمد لله
مفتي محمد صالح المنجد

191

191

مسکایون ذریعہ

الوفاء والصدق

وزارة المالية

احادیث و
فوائد

في الآخرة فاعلموا ان هذا الكتاب غيرنا واحصوا لهام

شکرست و تغییر این نظم کرده است و علما را درین امر تفصیل است و الله اعلم **باب** اصباح الحلف ذکر الله
 تعالی فی القرآن العظیم بالله و بالله و بالله و ربیان یسعی سؤ کند ذکر خود را یقیناً و ذکر آن عظیم باشد و الله
 و الله **مالک** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول لا ومقلب القلوب رسول
 الله صلى الله عليه وسلم يصغر سر و در قسم خود لا ومقلب القلوب ترجم گوید منعقد شو و سؤ کند بنام خدای تعالی و باسمی
 اسم خدا تعالی یا یصفی از صفات ذات او و همین است قول علما **باب** الايمان ثلثة اقسام لغو الكفارة
 فیدر منعقد تجب فیها الكفارة ان حنت و خموس اختلف فی كفارتها ايمان سه قسم است یکی لغو کفارة
 نیت و روی دوم منعقد که واجب شود و روی کفارة سیوم غموس که در کفارة آن اختلاف کرده و الله
 تعالی لا یحتاجکم الله باللغو فی ايمانکم و لکن یؤخذکم بما عقدتم الايمان فكفارة الطعام عشرة
 مساکن من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحری بر رقبه فمن لم یجد فصيام ثلثة ايام ذلك
 كفارة ايمانکم اذا حلقتم و لحفظوا ايمانکم کذلک بین الله لکم انیته لعلکم تشکرون و قال الله
 تعالی ان الذين یشترون یعهد الله و ايمانهم بما قلنا و در گرفت میکند با شما خدا تعالی بقبول از سؤ کند
 شما و لکن در گرفت میکند با شما برتن قسم یعنی تقسیم خوردن بر تن کفارت او در وقت حنت طعام خوراندن
 و سکین است از میان غله که بخوراند اهل خود را یا پوشانید ایشان را یا آزاد کردن برده پس هر که نیاورد که در این
 کفارت او روزه گرفتن سه روز است اینست کفارت سؤ کند ان شما وقتی که سؤ کند خورد و نگارد بر سؤ کند
 خویش را همچنین بیان میکند خدا تعالی برای شما آیات خود را تا بود که شما شکر کنید **مالک** عن هشام
 بن عروة عن عائشة ان المؤمنین انما كانت تقول لغو اليمين قول الانسان لا والله بلی والله
 حضرت عائشة میگفت لغو سؤ کند گفتن آدمی لا والله بلی والله است یعنی آنچه بر زبان میرود و حکم عادت غیر
 قصد **قال** مالک احسن ما سمعت فی هذا ان اللغو حلف الانسان علی الشئ یتیقن انه کذلک
 ثم یوجد علی غیر ذلک فهو اللغو قال مالک وعقد اليمين ان يحلف الرجل ان لا یبيع ثوبه بغير
 دنانیر ثم یتبع به ذلک و یحلف لیضرب غلامه ثم لا یضربه و نحو هذا فهذا الذي یکره صاحبہ
 عن یحییة و لیس فی اللغو کفارة قال مالک فاما الذي یحلف علی الشئ وهو یعلم انه انتم و یحلف
 علی الذنب وهو یعلم لیرضی به احداً أو لیعذ ربه إلى معذبة الیه او لیقطع به ما لا یفهد اعظم
 ان یتقن ان کفارة گفت مالک بهترین قول آنست که شنیدم از درین باب است که لغو سؤ کند خوردن بر چیزی

قلت یمن یمن
 بالله و باسم من مهابد
 الله و یصفی من
 صفات ذاته و قال
 هذا اهل العلم
 ثم قلت
 ذهب الشافعی و یفسر
 اللغو قول ما لا یثبت
 ۱۹۴
 و یحلف فی الشئ
 مالک و یحلف فی
 ان المؤمنین یحلفون
 الی ان المؤمنین یحلفون
 الکفارة و قال یحلف
 بثلث قول مالک

القاضى
 فهاين عسى ان
 وهذا التفسير لا يغير
 ونقصه ما اظهره
 القياس على
 الخلق في الاحكام
 فغير الطريق ان
 يلزم من ذلك
 او كسوا رضى ربه
 فان عصى بها صام
 ١٥٦
 القاضى

196

گفت مالک گوید ثبوت که گویند خور وادی و یک چیز هرگز کند و را بخیزد چها را قسم بقسم مانند گفتن او و الله کم
قسم ازین تعینت مثلا و همچنین قسم خور و بان لفظ چند بار شده را از زیاده از ان پس کفایت آن یک کفایت است مانند
کفایت این باین بفرق **باب** قد اطعم و الکسوة در بیان ائذازه خوراندن و پوشانیدن **مالک**
عن نافع عن عبد الله بن عمر انه قال يكفر عن يمينه باطعام عشرة مساكين لكل مسكين مد من خبثه
مختصر عبد الله بن عمر كفاهه ميا و از سوگند خود بطعام و ادا و ده مسكين هر يكی را يك مد را از گندم **مالک**
عن يحيى بن سعيد عن سليمان بن يسار انه قال اذ ركب الناس و هم اذا عطوا في عادة اليمين اعطوا
مد من خبثه بالمد الا جعرو و اذ اذ لك تحجر يا عنهم سليمان بن يسار گفت با قسم مردان را و ایشان و
گویند و از کفایت سوگند میداند يك مد را از گندم يك وزن و دیدن این را کفایت کننده از خور و مالک
احسن ما سمعت في الذي يكفر عن يمينه بالكسوة انه ان کسی الرجل کسایم ثوبا ثوبا و ان کسی النساء
کسایم ثوبین ثوبین در عا و خدا و ذلك اذ فی ما یخیر و عکلا فی صلوة گفت مالک بهترین اقوال به
شنیدم و باب کسی که کفایت و باز قسم خود پوشانیدن هر آنکه او اگر پوشاند مردان یا بایک پوشاند ایشان بیک
یک و اگر پوشاند از او پوشاند ایشان را او و دو جامه خار و کرته و این ادنی چیز است که کفایت میکند هر کدام
و نماز او **باب** يجب الوفاء بالند و حجب است و فاكر دن خبر قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا
وفوا بالعقود ای مومنان وفا کنید بعهده یا یعنی عهد که با خدا التبتد و التزام احکام او تعالی و قال تعالی فوفوا
بالند و وفا میکنند بند و در جماعه که نذر را وفا کنند فرمود متبرجم گوید جمهور علماء بر آنند که هر که نذر کند طاعتی را
لازم میشود و وفا آن اگر چه معنی بخیر یا بد و بعضی گفته اند لازم میشود نذر و نکره و قسمی که معلق باشد بخیر یا بد
اذا قال فله على ان فعل كذا فذلك النذر اذا دخل لفظ النذر و اولم يدخل و فقهه گوید سه علی نبی و باب
است برین که گفته فلان کار را پس آن نذر است و اخل کند لفظ نذر را بگوید **مالک** عن عبد الله بن
الجبلی حید بن قال الرجل و اناب يومئذ حديث السنن ما على الرجل ان يقول على مني الى بيت الله ولم يقل
على نذر مني فقال لي رجل هل لك ان اعطيك هذا الحمار و قتاه في يده و تقول على مني الى بيت
الله قال قلت نعم فقلت و اناب يومئذ حديث السنن ثم مكنت حتى عقلت فقيل لي ان عليك
منها لحقت سعيد المسدب فسالت عن ذلك فقال عليك مني فثبتت قال مالک و هذا لاهل
عندنا أعبد الله بن أبي حنيفة گفت که گفتم شخصی را و من آن روز نوجوان بودم نیست چیزی لازم بر مرد و در آن

بگوید برین پیاده رفتن است بجانب خانه کعبه و گفت برین نذر است که پیاده بروم پس گفت مرا مروی آیا غیبت
 است نذر آنکه برهم ترا این خیار خود و اشاره کرد بخیماری که در دست او بود و تو بگوئی که برین پیاده رفتن
 بسوی خدا پس گفت آری پس گفتم آن کلمه را و من آنروز نوجوان بودم بعد از آن درنگ کردم تا آنکه پیشیار
 شدم پس گفتم مشغول بر تو واجب است پیاده رفتن پس گفتم پیش سعید بن اسیب پس سوال کردم از او این
 اجزا پس گفت بر تو لازم است پیاده رفتن پس زقم پیاده گفت ملک و همین است حکم نزدیک بابا و
 نذران یحیرانده و غیر ذلک مسلم یحیی الشریع لم یفعل و هل فی ذلک کفارة وقتی که نذر کند که بخیر کند
 بپسر خود را یا سوای آن از آن قسم که مباح نکرده است آنرا شرع نکند آن کار را و آیا درین نذر کفارت لازم
 است **مالک** عن یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه سمعه یقول انت اهراة الی عبد الله بن
 عباس فقالت انی نذرت ان انخرجنی فقال ابن عباس لا یخرجک ابیک و کهری عن یمینک فقال یخرج
 عند ابن عباس و کیف یکون فی هذا کفارة فقال ابن عباس ان الله قال والذین یظاهرون منکم
 من نسائهم ثم جعل من الکفارة ما قد رأیت امری بنی عبد الله بن عباس پس گفت هر آنکه من نذر کردم
 که بخیر کنم بپسر خود را پس گفت ابن عباس بخیر کن بپسر خود را و کفارت ده از سوگند خود پس گفت هر چیزی که نشتر بود
 نزدیک ابن عباس و چگونه باشد درین صورت کفارت یعنی این نذر معصیت است پس کفارت جبرال لازم اند پس
 گفت ابن عباس هر آنکه خدا نخواست فرموده است والذین یظاهرون منکم من نسائهم بعد از آن مشروعه فرمود و در آنجا
 از قسم کفارت آنچه دیدی **باب** من نذر قربة و غیر قربة ترك ملا قربة فیبره و کفارة فی ترک
 هر که نذر کرد طاعتی را و غیر طاعت را ترک کند آنچه نیست طاعت و ران و کفارت لازم نیست و ترک آن
مالک عن حمید بن قیس و ثور بن ذی الدلیل انهما اخبراه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم
 واحد هما یزید فی الحدیث علی صاحبین رسول الله صلی الله علیه وسلم رأی رجلا قائما فی الشمس فقال
 ما بال هذا قالوا ان ذان لا یتکلم ولا یتستظل ولا یجلس ویصوم فقال رسول الله صلی الله علیه
 وسلم حره فلیتکلم لیتستظل و لیجلس لیم صیامه رسول الله صلی الله علیه وسلم وید مروی را استاده
 در آفتاب پس فرمود چیست حال این شخص گفتند نذر کرده است که سخن نگوید و زبانه نباشد و نه نشیند و روزه
 دارد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر کنی او را که سخن نگوید و زبانه نباشد و نشیند و تمام کند
 روزه خود را قال یحیی قال مالک و لم اسمع ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امره بکفارة و قد اهر

فقلت
 ذهب ابو حنیفة
 الزان و قال ابن عباس
 ان فی ذلک الکفارة و
 تقیبه الشافعی و
 روی عن حمید بن
 حمید بن قیس
 الله صلی الله علیه
 وسلم نذر فی معصیة
 الله قال ذالک یحیی
 نذر فی طاعة و کفارة

61

[illegible]

بن ابی سعید المقبری عن ابی هریره ان رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} قال لا یجوز لامرأة تؤمن بالله واليوم الآخر شفاؤُ مُسْتَبِیةٍ یومَ وليلة الا مع ذی حُرْمٍ منها رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} فرمود و حدیث نیست میچونی را که ایان او رده است بخدا و روز آخر که مسافت کند و در راه یک شبانه روز نگردد و این حال که همراه باشد صاحب فرات و محرمیت او **باب** که اهیة الوحدة فی الشفر باب و در کرده بودن چهار قرن و سفر مالک عن عبد الرحمن بن حرملة عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} قال الراکب شیطان والراکبان شیطانان والثلاثة دُکک رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} فرمود یک تن سوار شیطان است و دو تن سوار دو شیطان و سه تن سوار سه شیطان **باب** عن عبد الرحمن بن حرملة عن سعید بن المسیب انه کان یقول قال رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} الشیطان یهم بالواحد والاثنين فاذا کانوا ثلثة لم یهم لهم رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} فرمود شیطان قصد رسانیدن شقت میکند یک شخص و دو شخص پس و قسکه باشد سه کس قصد رسانیدن شقت نمیکند الشان مترجم گوید معنی قوله الراکب شیطان است که تنهایی و تنهاری و سفر از فعل شیطان است سرورین امر است که شخص واحد مسافر گنبد باشد همراه او کسی که معاونت کند او را و بر داشتن بار و درنگها بیانی ال و در خدمت و قسکه سه کس باشد یا زیاده یا یکدیگر مدو گاری کنند و به نوبت قیام خدمت یکدیگر نمایند و نماز را بجا گذارند و اگر تنها مسافر و میهمانی باشد شقه باشد که غل او بدو و کفن بپوشاند و دفن کند و کدام کس را وصیت کند در مال خود و کعبه ببارد و کدام کس بر دار و تزکه او را در رساند بجانب اهل او و خبر کند ایشان را بر مردن او و نکاح کند زن او و تقسیم کرده شود میراث او و همچنین قباحت تنهائی و فواید جماعت بسیار است و الله اعلم **باب** قطع القلائد والا و تادین اعناق الابل و در بریدن قلایه از گاو و زدن گاو **باب** عن عبد الله بن ابی بکر عن عباد بن عیمان ابان شیة لاضادی اخبره انه کان جالساً مع رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} فی بعض سفاره قال فادخل رسول الله ^{صلی الله علیه وسلم} و سولاً قال عبد الله بن ابی بکر حبست انه قال والناس فی حبس لیتم ان لا یبقین فی دقبة یعنی قلابه من و تروا قلابه الا قطعته قال یحیی ممت مالکاً یقول ادنی ذلك من العین ابی بنیاض است بود با آنحضرت ^{صلی الله علیه وسلم} و بعض سفر را و گفت ابی بنیاض فرستاد آنحضرت ^{صلی الله علیه وسلم} بایمیر را و مردان در خواب میروند خود بودند این مضمون که باقی گذاشته شود و در گردن هیچ سفر قلابه از زنه گاو

[illegible]

ایگفت پنج قلاوه گریزیده شود گفت مالک می بینم آن قلاوه را بسبب چشم زخم **باب** الامر بالرفق
 بالابل والتغییب فی السیر باللیل والنهی عن التعریس علی الطريق **باب** در امر برنق و نرمی با شتران
 و غنبت دادن و سیر در شب و نهی از آخرب و فرود آمدن بر سر راه **مالک** عن ابی عیینہ بن سلیة
 عن خالد بن معدان یرضع قال ان الله تبارک وتعالی ذیق حبیب الریق ویرضی به ویعین علیہ
 ما لا یعین علی العصف اذ اذکتکم هذه الدواب العجم فأتوا لها مساو لها فان كانت الارض حلبة
 فاجتو علیها فانقها علیکم بسیر اللیل فان الارض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار واماکم والتعریس
 علی الطريق فانها طری الدواب وماوی الحیات خالد بن معدان یحدث عن قوم روایت کرد که چشم شتر را
 و تعالی نرم خوست و دست میدارد و نرم خوی را ودد میکند بر نرم خوی مدی که نمیکند از آلودشت خوی و قوی
 که سوار شوید برین جانوران بی زبان باید که فرو دارید آنها را بر جای آنها یعنی جاییکه فایده جریدن دواب
 پس اگر باند زمین بی گیاه پس خلاص شوید از آن وادی بران جانوران اینتر استخوان آن جانوران یعنی پیش
 از آنکه لاغر شوند و لازم گیرید رفتن شب را پس هر آنکه زمین در نور و دیده میشود و در شب آنقدر که در نور دیده
 نمیشود در روز و خود را دور دارید از فرو و آمدن در آخرب بر راه پس آن گذر جانوران است و
 جایی ماران **باب** الدعاء اذا دخلت الحضر و خرج الی السفر و در بیان دعا نیکه وقت بر آمدن برای سفر باید
 خواند **مالک** انه یبلغ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا وضع رجله فی القمیز یقول
 یرید السفر ینقول بسم الله اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهی اللهم ازلنا الارض
 و هون علينا السفر اللهم انی اعوذ بک من و غناء السفر و کابة القلب و من سوء المنظر فی الاهی
 و المال رسول الله صلی الله علیه وسلم و قیامی نهاد پای خود را در رکاب شتر و اراده میفرمود سفر را بخواند
 بسم الله الخ یعنی بنام خدا شروع میکنم در سفر یا خدا یا... تو می همراه من در سفر و نوی جای شتر من در
 اهل خانه یا خدا یا در نور و برای ما زمین را و آسان کن بر ما سفر را یا خدا یا هر آنکه من می بنامم تو از مشقت
 سفر و بدی بازگشتن و بدی نمایش و حال و اهل **باب** الدعاء اذا نزل منک **باب** در بیان دعا
 و قتیکه فرو دارید و منزلی **مالک** عن النضر عنده عن یعقوب بن عبد الله بن النضر عن
 سیر بن سعید عن سعد بن ابی وقاص عن حوالة بنت حکیم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال من نزل منزلا فلیقل اعوذ بکلمات الله التامات من مکر ما خلق فان نصره شیئ حتى یرجع

له قلت
 علی هذا اهل العلم

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود هر که فروید این کلمات را عوذ بکلمات الله اثبات
الحق یعنی می یابیم بخنان خدا که کامل اند از شر آنچه آفریده است پس بر آنکه حال نیست که ضرر نرساند و از بیم
تا آنکه بگوید **باب** اذا قضی حاجته فليجعل البصير الى اهله و قتی که او کند حاجت خود را بر این
که شتاب کند رجوع بجانب ال خانه خود **مالك** عن موی حول ابی بکر عن ابی صالم السمانی عن ابی هریرة
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الشفر قطع من العذاب يمنع احدكم نومه وطعامه و
شرابه فاذا قضی احدکم نعمته من وجهه فليجعل الى اهله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
بارة از عذاب است باز می داند و یکی از شما از خواب خود نشو و از طعام خود نشو و از انامیدی خود نشو و قتی که تمام
کنی یکی از شما مقصود خود را ازین باب خود پس باید که زود متوجه شود بجانب ال خانه خود **كتاب الرقا**
رقا و در اصطلاح اهل حدیث آن احادیث را گویند که مرقق و لهامی مردمان باشد از بیان آیات قدرت
و عظمت خدا تعالی و بیان ثقیب و نیا و فضایل اعمال برب و عقوبت اعمال اثم و بیان عذاب قبر و مهول خسوف و
جست و زار و بیان فضیلت صبر و مانند آن و حث بر حسن خلق و کوشش خلق بد و مانند آن **باب** کل
شیء بقدر بهر چیز تقدیر الهی است **مالك** عن زیاد بن سعد عن عمر و بن مسلم عن طاووس الیهما
انه قال ادرکت ناسا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يقولون كل شیء بقدر قال طاووس
و سمعت عبد الله بن عمر يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كل شیء بقدر و حتی الحجر و اللیس
طاووس گفت یا قم جماعتی از اصحاب آنحضرت را صلی الله علیه و سلم که میگفتند هر چیزی تقدیر الهی واقع میشود و
بر حسب آن ظاهر میگردد و گفت طاووس بن قیسیم از عبد الله بن عمر که میگفت فرمود رسول الله صلی الله
علیه و سلم هر چیزی تقدیر الهی است حتی احمق و دانا می مترجم گوید رضی الله عنه ایمان بقدر فرض لازم است و
آن نیست که اعتقاد کند که حق تعالی پیدا کننده اعمال نیکوگان خود است نیک باشد آن افعال باید نوشته
آن افعال را بر ایشان در لوح محفوظ پیش از آنکه پیدا کنند ایشان را و ننده را کب و قهار است و کب
و قهار ننده نیز مخلوق است تا پیدا میکند آن را خدا تعالی و قتی که کب می نماید و قهار میکند **باب**
احتیاج آدم و موسی فی القدر در بیان خضام حضرت آدم و حضرت موسی علیهما السلام در باب قدر
مالك عن ابی الزناد عن الامحج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تحتاج
آدم و موسی حج آدم موسی فقال له موسی انت آدم الذی اغویت الناس و اخرجتهم من الجنة

له قلت

الایمان بالقدر و فی

لا یموت و هو ان یعتقد

ان الله تعالی خالق افعال

العباد و هو ان یعتقد

علیه و فی الامم الخلق و

فی ان الخلق و العباد

کسب و اختیار و سبب و اختیار

خلاف و مخالفة الله تعالی

حالت یا کسب و اختیار

فی الحق بقدره و ان الله تعالی خالق افعال العباد و هو ان یعتقد

[illegible]

فقال آدم انت موسى الذي اعطاه الله علم كل شيء واصطفاه على الناس ربنا انتم قال نعم قال انزلوا من الجنة على افروديه على جبل ان خلق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود مناظره کردند با یکدیگر آدم و موسی پس غالب آمد
ادم و موسی پس گفت او را تو آن آدمی که گمراه کردی مردمان و بر آوردی ایشان را از بهشت پس گفت او را
ادم تو آن موسائی که داد او را خدا شهادت بر خبر و برگردانید او را بر مردمان به بیغامبری خود گفت آری گفت
آدم که راست میکنی مرا بر کاریکه مقدر شد بر من پیش از آن که آفریده شوم **باب** اخذ الميثاق من ذرية
آدم عليه السلام و در بیان گرفتن عهد از آل آدم علیه السلام **صالح** عن زيد بن ابي نعيم
عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب انما خرج عن مسلم بن يسار الجعفي ان عمر بن الخطاب سئل
عن هذه الآية وَاخذنا ذك من نبي آدم ظهروهم ذريةهم وانشأهم على أنفسهم السبت وكتبوا
بلى شهدنا ان تقولوا انهم القمي انما كنا عن هذا غفلة ثم قال عمر بن الخطاب سمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول انما خلق الله رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم ثم مسح
ظهره بماء فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل أهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذرية فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل أهل النار يعملون فقال رجل يا رسول الله فقيم العمل
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى اذا خلق العبد للجنة استعمله عمل أهل الجنة
حتى يموت على عمل من اعمال أهل الجنة فيدخله به الجنة واذ خلق العبد للنار استعمله
بعمل أهل النار حتى يموت على عمل من اعمال أهل النار فيدخل به النار وخرج عن عمر بن الخطاب را رسیده شد از معنی این آیه
و اذا اخذ ربك الاية بك گفت عمر بن خطاب شنیدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم که سوال کرده شد آنحضرت
را صلى الله عليه وسلم از تفسیر این آیه فرمود هر آینه خدا تعالی آفرید آدم را بعد از آن را بناید برشت او دست
خود را پس بر آورد و از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را برای بهشت و برگردانم ایشان را
گفت بعد از آن دست دیگر را بناید برشت او پس بر آورد و از وی اولاد او را پس فرمود آفریدم ایشان را
برای دوزخ و برگردانم ایشان را گفت مردی یا رسول الله پس در چه حساب است عمل پس فرمود
رسول الله صلى الله عليه وسلم هر آینه خدا تعالی وقتی که آفریند نیکه را برای بهشت عامل کند او را بعمل
بهشت تا آنکه بمیرد و کرداری از کردار اهل بهشت پس داخل کند او را بسبب آن عمل بهشت و وقتی که آفریند
نیکه را برای دوزخ عامل کند او را بعمل اهل دوزخ تا آنکه بمیرد و برگرداری از کردار اهل دوزخ پس

وذلك ان السبيل
الذي هو في
الحق هو الذي
هو في الحق

حتى يخلص نبي الله ولا يعمل بربا او عادة دوى مالك في رواية غيبجي قوله صلى الله عليه وسلم
انما الاعمال بالنيات وبيان انك فائده منديشود وپنج عمل از روی شروع تا انكه خالص كنديت خود را
برای خدايتعالى وكنند العمل را برای نمودن مردم يا از روی عادت مالك روايت كرده است و غيرت
يحيى قول آنحضرت صلى الله عليه وسلم انما الاعمال بالنيات يعنى مقبليت اعمال مگر نيتها مالك
عن زيد بن اسلم عن ابي صالح السمان عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الخيل لثقة
لو جعل اجر رجل ستر وعل رجل وزد فاما الذي في له اجر فوجل ربطها في سبيل الله فاطاها في
خرج اذ ووضعت فاصاب في ليلها ذلك من المخرج والروضة كان له حسنات ولو انها قطعت
ليلها ذلك فاستنت شرفا او مفرقين كان اثارها واذواتها حسنات له ولو انها حرت بغير شرب
من لم يرد ان يسقى به كان ذلك له حسنات فهي له اجر ورجل ربطها تعنيا وبعقها ولم يسق
الله في رقابها ولا ظهورها وهي لذلك ستر ورجل ربطها خمر او رياء وذنابها لا هل الا سلام فهي على
ذلك وذر رسول النبي صلى الله عليه وسلم عن الجرح قال لم ينزل علي فيها شيء الا هذه الآية الجامعة
القاعدة فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود
كلمه سپان سه قسم است برای مرد و سبب حصول اجر است و برای مرد و گيرده است يعنى نياه است از تقوى
سوال و وزدى و مانند آن و بر مرد گناه است اما آنكس كه برای او اجر است پس مرد است كه است اسبان را
در راه خدايتعالى پس است برای آن در سبب و زارى يا در بوستانى پس هر چه بكار برود در آن بوستان
سبب زارى از آن بوستان باشد برای آن شخص حنوا و اگر آن اسبان بگند آن رسن را پس كتاب روان
يك باشد تاب رفتى يا دو باشد تاب رفتن باشد اما آن اسبان و سرگين آن اسبان نيكو نيهما برای آن شخص
اگر اسبان گذر كنند بر نهري پس آب نوشند از آن نهري كه نخورسته بود صاحب آن اسبان كه آب خورده اند
از آن نهري باشد اين آب خوردن برای آن شخص نيكو نيهما اسبان و در صورت برای آن شخص سبب حصول اجر است
و مردى است كه است اسبان را بجهت حصول غنا و بجهت بيزگارى و فراموش كردن خدايتعالى و در نهماي
اسبان و در پشتهماي اسبان پس كلكه اسبان و در صورت برای آن شخص برده است و مردى است كه است
اسبان را بجهت حصول خود ستائى و خود نمايى و بجهت دشمنى كردن با اهل اسلام پس كلكه اسبان و در صورت
پس آن شخص گناه است و سوال كرده شد آنحضرت و اصيل الله عليه وسلم از حال خزان پس فرمود و فرمود نياده

۲
فقلت

هذا اهل العلم

الارضا والسفوفات

بنايت الطويل

بالسكركم الطويل

بني احد طوفيه

في وندا وضيء

والطوف

۳۰
الاخبر

في بين العنبر

سبد و در جنبها

و بدعى اسنى

الفراسى على

نقطة و نشاطه

اي شوطا السواء

والسواء العمانية

في الحان نسيته وراى طرقات فاضلا عديدا واهلها نفع

له قلت
الغاية في الطبع
والخلق والجمع
عند الترتيب
بالحرف

برین در باب خزان چری الا این که که جامع صورتهای بسیار است تنهاست و جماعته خود من عمل الایه یعنی
هر که عمل کند هم شک یک ذره عمل خیر را خواهد دید از اینی جزای آنرا و هر که عمل کند هم شک یک ذره کار بد را
پیدا کند **باب** عن یحیی بن سعید ان عمر بن الخطاب کان یقول کرم المؤمن تقویه و دینه
حسبه و عمر و بن الخطاب و الجیره و الجین غیر ان یضعها الله حیث یشاء فالحیان یفزع عن ابیر و امه و الجیره
بقا بل عن کتب مایلی و خطبه و القتل حلف من الخوف و الشهید من الحسب نفس علی الله عز و جل
الخطاب میفرمود بزرگی آدمی تقوی است و بر او فخر است و بر وی و خلق است و جبره و ذلی طبیعت
ست می نهند خدا تعالی آن را هر جا که خواهد پس بزدل میگردد و از بد و مادی خود و صاحب جرات قتال میکند تا دفع
کند شر را از کسی که باز نمیکرد و اندازد و ابوی خانه خود یعنی از طرف مرد اجنبی و قتل میگرداند و هر که گم گشته
که طلب ابر کند در عمل نفس خود را ز خدا تعالی **باب** الخواب الموضوع و بر بیان ثواب وضوءه **باب** عن
العلاء بن عبد الرحمن عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم خرج الى المقبرة فقام
السلام علیکم و اذ قوم من مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون و قد رایت لخواننا قالو
یا رسول الله السنن باخوانک قال انتم اصحابی و لخواننا الذین لم یاتوا بعد و انا فرطهم علی الموضع فقال
یا رسول الله کیف تعرف من یاتی بعد من امتک قال ادایت لو کانت لیصل حیث یصل حیث فی جیل و هم
هم الا تعرف خیلہ قالوا بلی یا رسول الله قال فانهم یأتون یوم القيمة عند الخیل من الموضع و خیل
رسول الله صلی الله علیه و سلم برآمد بوی گورستان پس گفت اگر قوم مؤمنین و انا ان شاء الله بکم لاحقون
یعنی خطاب فرمود ببردگان که سلام باد شما ای باشندگان سرای قومی از مسلمانان و هر آنکه اگر خواسته است خدا
تعالی بنیالاحق شویم بعد از آن فرمود آرزو کردم که کاش میدیدم برادران خویش را صاحبان گشتند آیا ما نیستیم
برادران تو فرمود نه بلکه شما اصحاب نمید و برادران من آنکسان اند که هنوز نیامده اند یعنی در وجود نیامده اند
و من فرط الشانم بر حوض و فرط قوم کسی است که پیش از ایشان برود و آب و درو برای ایشان مهیا سازد و صاحب
گشتند چگونگی خواهی شناخت کسی را که بیاید بعد از تو فرمود آیا دیدی اگر باشد مردی را اسپهای سفید پشانی
سفید پشانه و دگر از اسبان سیاه که خالص باشند سیاهی ایشان از دگر دیگر آینهی شناسد اسبان خود را گفتند اگر
یا رسول الله فرمود ایشان خواهند آمد روز قیامت سفید پشانی شده سفید پای گشته بسبب وضوءه **باب**
عن زید بن اسلم عن عطاء بن یسار عن عبد الله الصنابحی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال

قال القاضي

ایجاد کتاب

[illegible][illegible][illegible]

في الكاينة قرا على سطرهات فدا لهما عديدا ورا حيا لهما عديدا

مسواك لون (البيضا) الذي الاسود وهو البهيم جسم واليه

وفتحی غیر بالاخری سینه فاذا سمع احدکم الاقامة فلا یسبح فان اعظمکم اجرا ابعدکم دادا قالوا لم یأب
 اباهریة قال من اجل کثرة الخطی ابوهریره میگفت یکم وضو کند پس یک کند وضو خود را یعنی برایت ارکان
 واسباه بعد از آن بر آید قصد کند بسوی نماز پس بر آید و نماز خود دست آورد قتی که قصد میکند بسوی نماز و بر آید
 نوشته میشود برای او یکی از دو گام او یک سینه و محو کرده میشود و دیگر گام گشای پس و فیکه میشود و یکی از شما آقا
 ما پس از آنکه که شتاب رود پس بر آید بزرگترین شما از روی اجر کسی است که در زرت از روی خانه یعنی مسافت
 خانه او مسجد و درست گفتند بچسب یا اباهریة یعنی زیادتی اجر گفت از جهت زیادتی گام **صالح**
 من سمی حلی ابی بکر بن عبد الرحمن کان یقول من غذا و دأح الی المسجد لا یؤدی غیره لیتعلم حنیفا
 اولیقول من رجع الی بیتهم کان کالمجاهد فی سبیل الله رجع غانما ابوبکر بن عبد الرحمن میگفت هر که در نصف
 نخستین روز برود بسوی مسجد یا نصف آخرین روز برود بسوی مسجد یا داده میکند غیر مسجد را بخواند علم خیر ایم
 کند آن را بعد از آن باز گردد بسوی خانه خود باشد یا نه مجاهد در راه خداست که بازگشته باشد غنیمت حاصل کرده
باب مثل الصلوة فی تکفیر الخطایا بیان صفت نماز در تکفیر اوگنا **صالح** اند بگوید
 بن سعد بن ابی وقاص عن ابیانه قال کان رجلان اخوان فمک احدهما قبل صاحبه یا بعین لیلته
 مذکور است فنیله الا قول عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما یدیکم
 بکن الاخر مستلما قالوا بلی یا رسول الله وکان لا یاس به فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم وما یدیکم
 ما بلغت به صلوة انما مثل الصلوة کمثل نهر عذب غمر بباب احدکم یتقنم فیه کل یوم خمس مرات
 فأتوا ذلک یوم فقی من دونه فانکم لا تدرون ما بلغت به صلوة که سعد بن ابی وقاص گفت بود در دو شخص
 برادر یکدیگر پس مرد یکی از ایشان پیش از او بخوابید شب پس فکر کرده شد فضیلت شخص اول نزدیکه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا نمود آن شخص دیگر مسلمان گفتند آری یا رسول الله
 مسلمان بود و پیغمبر بگفت بود روی پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم و چه چیز مطلق ساخت شمار امضا
 که رسانید او را بامقام نماز او جز این نیست که صفت نماز باشد صفت نهی شیرین عقیق است پیش در واره
 کی از شما دری آید روی هر روزی پنج بار پس چه چیز را می بینید که میگذارد آن مثل کمر از چرک بدن و
 پس بر آید شما نمیدانید تمامی را که رسانید او را بامقام نماز وی **باب** اول ما یطهق من غسل العبد
 الصلوة اول چیز که نظر کرده شود روی از جل نده نماز است **صالح** عن یحیی بن سعید انه قال یغنی

ان اول ما ينظر فيه من عمل العبد الصلوة فان قيلت منه نظره فابقى من عمله وان لم يقبل منه لم ينظر في شيء من عمله يعني بن سعيد گفت رسیده است بمن که اول چیزی که نظر کرده شود در آن از عمل بنده نماز است اگر نظر کرده شد نماز را از وی نظر کرده خواهد شد و آنچه باقی مانده است از عمل او و اگر کرده نشد نماز را از وی نظر کرده نشود و در هیچ چیز از عمل او **باب خیر اعمالکم الصلوة** بهترین عمل شما نماز است **مالك** انه بلغنا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال استقيموا ولن تحصوا واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوة ولا يحافظ علی التمام الا المؤمن گفت مالک که خبر رسیده است او را که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود راست نشوید و احاطه جمیع موجوده خیر نتوانید کرد و عمل کنید و بهترین اعمال شما نماز است و بدانست نمیکند بر وضو و کمر مسلمان کامل ترجم گوید رضی الله عنه هر شخصی را بر خلقی آفریده اند اگر این خلق را در طاعت خدا تنها صرف کند متعاقب است وی باشد و اگر در شهوت و غضب و لغو و عواجح وی باشد و طاعت خدا تنها بغیر خلقی که او را بر آن آفریده اند نیست مثلاً شخصی را بر شجاعت و جرات آفریده اند اگر این شجاعت را در جهاد صرف کند کمال او باشد اگر در ریا و بادشاهی صرف کند وبال او باشد و شخصی دیگر را بر علم و انجم آفریده اند اگر علم برای خدا کند کمال است و اگر برای خوف از عادی باشد وبال اوست و همچنین ذکا و ولادت و غیر آن و تفصیل آن طولی دارد و در روایت دیگر آمده است واعلموا ان خیر اعمالکم سجای و اعمالو **باب فضل انتظار بعد الصلوة** فی المسجد بیان فضیلة انتظار کردن برای نماز بعد نماز و سجده **مالك** عن نعیم بن عبد الله المجبر انه سمع ابا هريرة يقول اذا صليت اخذك ثم جلس في مصلاه لم تزل الملائكة تصلي عليه اللهم اغفر له اللهم احسنه فان قام من مصلاه جلس في المسجد تنظر الصلوة لم تزل في الصلوة حتى يصلي ابو هريرة گفت و تفسیر نماز گذارد یکی از شما بعد از آن نشست بر جای نماز خود همیشه فرشتگان در و میفرستند بروی سگوشه نماز خدا یا پیامر را و را بار خدا یا رحم کن بروی پس اگر برخواست از جای نماز کردن خود بنشست در ناحیه دیگر از مسجد انتظار میکند نماز را همیشه وی در نماز است تا آنکه نماز گذارد **باب اجتماع ملائكة الليل والنهار** فی صلوة الفجر والعصر و بیان جمع شدن فرشتگان شب و روز در وقت نماز فجر و نماز عصر **مالك** عن ابن الزناد عن ابي هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يتعاقبون فيكم ملائكة بالليل وملائكة بالنهار ويجتمعون في صلوة العصر و صلوة الفجر ثم يعرج الذين باتوا فيكم فيسألهم وهو اعلم بهم كيف تركتم عبادي فيقولون تركناهم وهم يصلون وانا نيناهم وهم يصلون رسول الله صلی الله علیه و سلم

۳۱۱

في الصلاة تراعى كل صلاة فلا تقصروا فيها واحفظوا

از بی کدگری آیند در میان شما یک جمع از فرشتگان در شب و کجیم و در روز با هم جمع میشوند و نماز عصر و نماز فجر
بعد از آن بالا میروند الا که شب گذرانیده بودند در میان شما پس سوال میکنند ایشانرا خدا تعالی و او داناست
بجای نه گاه خود که بگویند که شهید شدگان را پس بگویند که استیم ایشانرا و در حال که نماز میگذرانند و میگویند که نماز که نماز است
فضل خصال مما يتعلق بالصلوة و در بیان فضیلت خصلتی چند را آنچه متعلق اند به نماز **مالك** عن سمی بن
ابی یزید عبد الرحمن عن ابی سالم السمان عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لو يعلم الناس
ما فی النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان یستمعوا علیهم لاستمعوا و لو یعلمون ما فی السجود
لا سجدوا لولیعلمون ما فی العتمة والصبح لما تواجدوا لولیعلموا رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اگر بدانند
سردمان فضیلتی را که در بانگ نماز و صف اول است بعد از آن غیبت کنند بان و مناقشه نمایند در آن و نیامند
طریق فیصل کردن مناقشه الا آنکه قرعه زنند بر بانگ نماز و صف اول البته قرعه نمیزنند و اگر میدانند فضلی که
در وقت زوال است یعنی در هنگام گرمی رفقن برای نماز ظهر بر آئینه شبانی میکند و پسوی آن و اگر بدانند فضلی که در حضور
نماز عشا و نماز صبح است بر آئینه می آمدند آنها را و اگر چه بطریق جبر خواهند یعنی راه رفقن بر دوست و دوزا باشند
باب فضل سورة الفاتحة و بیان فضیلت سورة فاتحه **مالك** عن العلاء بن عبد الرحمن عن بعضی انابا بن عبد الله
عاصم بن کریز اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نادى ابی بن کعب وهو یصل فلما فرغ من صلوته طفق یضع راسه
صلى الله عليه وسلم یأمله و هو یبکی ان یخیر من ان یسجد فقال انی لا خیر من المسجد حتی تعلم سورة ما انزل الله
فی الاصحاح ولا فی القرآن مثلها قال ابی فجعلت ابطی فی الشی رجاء ذلك ثم قلت یا رسول الله السورة
التي وعدتني بها فقال كيف تقرأ اذا افتحت الصلوة قال وقروا علیکم الحمد لله رب العالمین حتی انیت
على آخرها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم هي هذه السورة وهي السبع المثاني والقرآن العظيم
الذي اعطيت رسول الله صلى الله عليه وسلم نذكر ابی بن کعب را حال آنکه نماز میگذران و پس وقتی که فارغ شد
از نماز خود در سجده است آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دست خود را در دست او و
آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم میخواست که بگوید از دروازه مسجد پس فرمود بر آئینه من امیدوارم که نه بر آن
از مسجد تا آنکه بیاورم سورتی که فرود نیامده است و توریته و نه در انجیل و نه در قرآن مانند آن گفت آه
پس شروع کردم که آهسته میگردم در رفقن خود با امید انجا رآن و عده بعد از آن گفتیم یا رسول الله
که وعده دادی مرا آن که نام است فرمود بگویند بخوانی و تئیکه شروع میکنی نماز را گفت پس خواندم پیش

له قلنت
ان یستمعوا
یعنی ان یسجدوا
الشیکی
فی الصلاة
فانها جوة
لطان الشیکی
۲۱۲
حبو السكون
ای مشایخ
اریدین و در بیان

أنحضرت صلى الله عليه وسلم الجهد رب العالمين أنك رسيدم بخرآن بن فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم إن
هت أن سورة موعوده ومانت سبع متانی وقرآن عظیم که داده شد **هالك** عن العلاء بن عبد الرحمن
بن يعقوب انه سمع ابا البساب مولى هشام بن ذرقة يقول سمعت ابا هريرة يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
قال الله تعالى قسمت الصلوة بيني وبين عبدك نصفين فضعها الي ونصفها لعبدى ولعبدك ما سأل قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا يقول العبد الحمد لله رب العالمين يقول الله تعالى حمدنى عبدى
يقول العبد الرحمن الرحيم يقول الله تعالى اتى على عبدى يقول العبد ما لك يوم الدين يقول الله تعالى
عبدى يقول العبد اياك نعبد وياك نستعين فهذه الاية بينى وبين عبدى ولعبدى ما سأل يقول
اهدنا الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين فولا لعبدك
ولعبدك ما سأل فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم که گفت خدا تعالی قسمت کردم نماز را بنی فرارست سورة
فا تحمدوا در میان خود و در میان بنده خود و در نیمه بن نصف آن مرست و نصف آن بنده مرست و بنده مرا
انچه سوال میکنید فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم بخوانید میگوید بنده الحمد لله رب العالمین میگوید خدا تعالی
ستایش گفت مرا بنده من میگوید بنده الرحمن الرحیم میگوید خدا تعالی ثنا فرستاد بر من بنده من میگوید بنده الملك
يوم الدين میگوید خدا تعالی تفهیم کرد مرا بنده من میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین میگوید خدا تعالی این آیت
مشترک است میان من و میان بنده من بنده مرست انچه طلب میکند بنده میگوید اهدنا الصراط المستقیم الایة
میگوید خدا تعالی این ایامات بنده مرست و بنده مرست انچه سوال میکنید **باب** فضل قل هو الله احد در
فصلیت قل هو الله احد **هالك** عن عبد الرحمن بن عبد الله بن ابی صعصعة عن ابی سعید الجندی انهم
رجلا یقرءوا الله احد یرودها فلما اصبح جاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له ذلك فقام
الرجل یتقأ لها فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسی بيده انها المقعد ثلث القرآن ابو عبد
خدری شنید مردی را که میخواهد قل هو الله احد را میگوید آن را این وقتیکه صبح کرد پیش آنحضرت صلى الله عليه وسلم
وگویا آن شخص شنونده که عبارت از ابو سعید است قلیل میدهشت آنسوره را پس فرمود رسول الله صلى الله عليه
وسلم قسم بذات باکی که نفس من برست و دست بر آئینه این سوره برابر یوم حصه قرآن بخود **هالك** عن
الله بن عبد الرحمن عن عبيد الله بن حنين مولى آل زيد بن الخطاب انه قال سمعت ابا هريرة يقول اقبلت
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فسمع رجلا یقرء قل هو الله احد فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم

الحقبات
سمعت السبع النصارى
سمعت السبع النصارى
تكررت في كل صلاة
الصلوة بعينها
الصلوة لا تصح الا بها
سفره صلى الله عليه
وسلم الحج عرفة
تفهم بعينها
ثلاث آياتها
تعالى و احد
مشتملة على عظيم
البارى واستقام
الحديث والبراه
بالعبادة والبراه
منها سوال و دعاء

في الخاتمة فراعنا كلنا قل هو الله احد

لیکن بنی اکلہ رفاعہ بن رافع گفت نماز یکبار و نیم نماز و بیست و نوبت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس وقتی کہ
 بر داشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر مبارک خود را از رکوع و گفت سمع الدین حمدہ گفت مردی کہ پشت
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود بنواک الحمدالی آخرہ ای پروردگار ما ترست سناش آستایشی کہ بسیار است
 و پاکیزہ و برکت نہادہ شدہ در آن پس وقتیکہ باز نشست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از نماز فرمود کہ بود این
 سخن گویندہ اکنون گفت آنقدر نغم یا رسول اللہ پس فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہر آئندہ دیدم سی و
 ہشتہ را شتابی میکردن کلمات تا کدام یک از ہما بخوبی از آشتین مہم **باب فضائل الدعاء و بیان**
فضائل دعا قال اللہ تعالی ادعونی استجب لکم فرمود خدا تعالی بخوانید مرا یعنی دعا کنید بخواب من با قبول
 و عاشرا **مالک** عن زید بن اسلم انک ان یقول ما من داع یدعو الا کان بین احدی ثلث اشیاء
 استجاب لہ و اما ان یدعہ و اما ان یکفر عندہ زید بن اسلم میگفت نیست ہج دعا کنندہ کہ دعا میکند مگر گمشدہ
 حال او یکی ازین خصلت یا اینست کہ قبول کردہ شود دعا را و یا ذخیرہ نہادہ شود برای او یا زائل کردہ شود از
 وی گناہان **باب العزم فی المسئلۃ و بیان فضیلت قصد تمام کردن دعا و سوال مالک** عن ابی
 الزناد عن الاخرج عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا یقبل احدکم اذا دعا اللہم اعظم
 ان شئت اللہم اذنی از شئت لیعظم المسئلۃ فانہ لا یمکونہ کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود باید کہ
 گوید کی از شما وقتیکہ دعا کند یا خدا یا یا مہر مرا اگر خواہی یا خدا یا رحم کن مرا اگر خواہی باید کہ قصد تمام کردن
 را پس ہر آئندہ بخمس چہ کنندہ نیست خدا را **باب کواہیہ الاستعجال فی الدعاء و بیان کردہ بودن**
شتاب طلبی در دعا مالک عن ابن شہاب عن ابی عیینہ مولی بن اذہر عن ابی ہریرۃ ان رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم قال استجاب لاحدکم ما لم یجعل فیقول قد دعوت فلم یستجب لی رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم فرمود دعا قبول کردہ میبود برای کی از شما تا وقتیکہ شتاب طلبی نہ کردہ است میگویند ہر آئندہ دعا
 کردم پس قبول کردہ نشد برای من **باب السنن الایمہ فی الدعاء و لا یخاف بدینون است**
 و ردعا کہ بلند خواندہ شود و پست خواندہ نشود **مالک** عن ہشام بن عروہ عن ابیہ انہ قال انما
 انزلت ہذہ الایتہ ولا تجہر بصلواتک ولا تخاف بها و ان یخ یخ ذلک سبیل فی الدعاء عروہ گفت ازل
 شد این آیتہ ولا تجہر بصلواتک الایتہ و رباب دعا منی آیتہ اینست بلند بخوان نماز خود را و این ہمیت بخوان
 آنرا و بجوی میان این و آن را ہی یعنی توسط در میان جہر و اخفا **باب کلمات مبارکات دعوت من**

دعاء النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه كلمات يابركاتي كه روایت کرده شد از دعاء آنحضرت صلى الله عليه
 وسلم وأصحابه **ما لك** عن يحيى بن سعيد انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يقول اللهم
 فقول اللهم فالق الاصباح وجعل الليل سكنا والشمس والقمر حجابا ناقض عني الدين واغنني من
 الفقر وامتنعني سبعي وبعصي وقوتي في سبيلك رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاميك وبس مكنت اللهم
 فالق الاصباح الخ يعني ای بار خدا ایی شکافنده صبح ای گرداننده شب را وقت آرام وای گرداننده آفتاب
 واه را رونده بحجاب مقرر ادا کن از من قرض مرا و بی نیاز کن مرا از فقر و بهر من کن مرا بشوای من و دنیا
 من وقوت من در راه خود **ما لك** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان يدعو فيقول اللهم
 اني اسئلك بفعل الخيرات وترك المنكرات وحب المساكين واذا اردت في الناس فتنة فاقبضني اليك
 غير مفقود رسول الله صلى الله عليه وسلم وعاميك ومكنت بار خدا ای هر آنی من سوال میکنم ترا کردن کارهای
 نیک و ترک نمودن کارهای ناپسند و وثیقگی ادا کنی در میان مردمان فتنة را پس قبض کن مرا بسوی خود غیر
 مفقود **ما لك** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلني من ائمة التقين عبد الله بن عمر و دعا
 گفت ای بار خدا اگر دان مرا از جمله بنویان جمعی بر منیز گاران **ما لك** انه بلغه بالبداد و او كان يقوم
 من خوف الليل فيقول نامت العيون وعادت الجفون وانت الحي القيوم او الدردار بن حاست و مر
 شب پس میگفت بخواب زنتی خنما و فرو زنتی ستار او تو زنده بر پا دانه و غیر بیکنده عالم **باب فضل**
 التلث الاخر من الليل و بیان فضایل سیوم حصه از آخر شب **ما لك** عن ابن شهاب عن ابن
 عبد الله الاخر و عن ابي سلمة بن عبد الرحمن عن يهيرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال انزل
 ربنا ثباتك و تعالی کل ليلة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الیل الاخر فيقول من يدعوني فاستجب
 له و من يسألني فاعطيه و من يستغفرني فاعفله رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموده و فرود پذیرد و درگاه
 ما شبی بسوی آسمان دنیا نزول و وثیقگی باقی میان سیوم حصه از آخر شب پس میفرماید گیت که دعا کنند بخدا
 پس قبول کنم دعا او را و گیت که سوال کنند از من پس درجم او را و گیت که طلب آمرزش گناهان کنند از من
 پس بیاورم گناهان او را **باب تدبیر العظام باللیل** **ما لك** عن يحيى بن سعيد عن ابن شهاب
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قام من الليل ففكر في اقوال السماء فقال ماذا فعم الله الليل من الخلق
 و ماذا وقع من الفتن كم من كاسية في الدنيا عادية يوم القيمة ايقظوا لصاحب الحجر رسول الله صلى الله

ان ادخل الجنة وان انا شفيعته ان ابدل له كما اخيرا من الحمد وما خيرا من دمه وان اكره عن
 سيئاته رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود وقتیکه بیمار شود بنده منیر شد بسوی او خدا تعالی
 فرشته را پس فرماید ببینید چه چیز سبب بیماری پرستی کنندگان را پس اگر وی وقتیکه بیمار پسندگان آمیزش
 هم گفت خدا تعالی را و تا گفت بروی پرستشند این مقول بسوی خدا تعالی و او انا ترست پس سبب
 وعده است بنده مرا بر زمین که اگر قبض کنم روح او را داخل کنم او را در بهشت و اگر شفا دهم او را عرض
 دهم او را گوشتی بهتر از گوشت او و خونی بهتر از خون او و زایل کنم از وی گنا آن او را **مالك** عن یحیی
 بن سعید ان رجلا جاء الموت فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال له دخیل حیثا لم مات
 ولم یبتل بمرض فقال رسول الله علیه وسلم ویحک و ما یدریک لو ان الله ابتلاه بمرض یکفوه به من
 سیئاته مروی سید با صحت در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت او را مروی حاله خوش است او را
 بر و حال آنکه گرفتار شد به بیماری پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم وای باد بر تو چه چیز مسلم کرد اگر
 خدا بیجا مبتلا میکرد او را بر مرضی زایل میکرد و بسبب آن مرض بعضی گنا آن او را **باب** ثواب من مات
 له اولاد اذا احتسبهم در بیان ثواب کسی که مرد او را فرزندان و قتیکه طلب اجر کند بصبر بر ایشان
مالك عن ابن شهاب عن سعید بن السلیپ عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 قال لا یموت لاحد من المسلمین ثلثة من الولد فتمسک الناد الا تحلة القسم رسول الله صلی الله علیه وسلم
 فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس برسد او را آتش گبر برای طالع کردن **مالك**
 عن محمد بن ابی بکر بن محمد بن عمرو بن حزم عن ابی نصر السلیپ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 علیه وسلم قال لا یموت لاحد من المسلمین ثلثة من الولد فیمتسبهم الا کأنه له خنجر من السناد
 فقالت امرأة عند رسول الله صلی الله علیه وسلم یا رسول الله او اتان قال او اتان رسول الله
 صلی الله علیه وسلم فرمود نمی میرد یکی از مسلمانان را سه تن از فرزندان پس طلب اجر کند بصبر بر ایشان مگر
 باشند این فرزندان سیری برای او از آتش دوزخ پس گفت زنی که شسته بود زرد یک آنحضرت صلی الله
 علیه وسلم یا رسول الله اگر میزند دوزخ فرمود یاد دوزخ **باب** ثواب من مات له میت او فأت
 من یزید فأت در بیان سخن نعم دهنده برای کسی که مرد او را میتی یا کم شد از دست او چیزی **مالك** عن
 یحیی بن سعید عن القاسم بن محمد انه قال هلکت امرأة لی فأتانی محمد بن کعب القرظی یعزیز بها

قلت فقصه
 بالنصب جوابا
 للنقد فتلک القسم
 بفتح المثناة وكسا
 الحاء المهملة و
 تشدید الدال می
 ما یحل به القسم
 وهو البین والمراد
 ۲۲۰
 بالقسم قوله فتلک
 وان منکر الادودح
 وفتحة الجواز
 علی الصراط
 الشکی یفنی
 السین واللام

فقال الله كان في بني اسرائيل رجل فقيه عالم عابد مجتهد وكانت له امرأة وكان محبا ولها حبا فماتت
فوجد عليها وجلا شديدا ولقي عليها اسفا حتى خلى وبقيت وعلق على نفسه الباب واحجب الناس
فلم يكن يدخل عليه احدا وان امرأة سمعت به فجاءته فقالت ان لي حاجة استفتي فيها ليس مجز
فيها الامشاة فتهرب من الناس ولزمت بابها وقالت مالي من يد فقال له قائل ان ههنا امرأة
ارادت ان تستفتيك وقالت ان اودت الامشاة تهرب وقد ذهب الناس وهي لا تقدر الدابة
فقال لك نوالها فدخلت عليه فقالت اني جئت استفتيك في امر قال وما هو قالت استعرت
من جارية لي حليا فكنيت اليسرة واخبرته زمانا فماتت انا فادخلوا اليها فادخلوا اليها فقال نعم والله ففعلت
انه قد مكث عنك زمانا فقال ذلك الحق لولا انك اياه اليهم حين اعدوك زمانا ففعلت اني جئت الله
افقاسف على ما اعدك الله ثم اخذ منك وهو اخذ به منك فانصروا كان فيه ونفعه الله ففعلها
فاسم من محمد كفت مرد زني ازان بن ابراهيم بن محمد بن كعب قرطبي تفرقة ميكر وادرياب ان زني
كفت هر آينه سخن نيست كه بود و زني اسرائيل مردى فقيه عالمى عابدى رياضت كنده و بود او را زنى و
بود شيفته بان زن و دوست دارنده او پس هر دو زن پس عكس شديروى بقم شديروى دانت بروى عى تا
آنكه تنها شد و در خانه و بستان بر خود دروازه و در پرده بنده مردان پس داخل نشيد بروى عكس هر آينه
زنى شنيد اين ماجرا پس او پس كفت هر آينه مرا بسوى اين فقيه عابد حاجتى هست فتوى طلب خواهم
كرد از وى و ران حاجت كفايت نميكند مرا در آن صورت كر و بر سخن گفتن با او پس ترسيد مردان
از دروازه عابد و رفت از زن و لازم گرفت دروازه او را و كفت نيست مرا از طلاقات او بچم چاره
پس كفت پيش آنجا بگويند كه بر دروازه زنى است اوده كرده است كه طلب فتوى كند از تو و كفت بخوام
مكرر بر سخن گفتن با او پس ترسيد مردان و او جدا نشود از دروازه پس كفت عابد دستورى دميد او را پس
داخل شد بروى پس كفت هر آينه آدم پيش تو سوال ميكند از تو در كارى كفت عابد چيست آن كار
كفت هر آينه عاريت گرفتم از زنى كه همسايه نيست زيورى را پس ميوشيدم آنرا و عاريت ميدادم آنرا
زنانى بعد از آن كه مردان آدم فرستادند پيش من در باب آن زيور را آيد و كنم آنرا بسوى ايشان كفت ازى
بخدا قسم پس كفت هر آينه آن زيور و رنگ كرده بود و نزد يك من زنى پس كفت عابد اين رنگ كردن
زيور و رنگ كردن اولي تر ميكند و در آن زيور را با ايشان و فقيه عاريت داد و در آن زنى پس كفت آن زن

لما قلت

ما ذكرته من العائنة

انما هو من جهة

٢٢١

قد روي في بعض

في مفهوم الكذب

كلان قولات زييد

اسد اذا اردت

ان تخرجهم ليس

بكذب و اذا اردت

ان تخرجهم ليس

قد روي في بعض

في بعض قولاته

قال من تصدق بصدقة من كسب حبيب ولا يقبل الله الا طيبا كان انما يضعها في كف الرحمن **باب** في كسب حبيب
 له كما يروى احدكم فلو كان فاضله حتى تكون مثل الجبل رسول الله صلى الله عليه وسلم فرموا به كصدقة
 صدقة من كسب ياك وقبول نيكند خدايتا مگر ياك را خزين ننيباشند كه مي نهد انصدقه را در دست
 خدايتا پرورش ميديان را براي انصدقه و نهد چنانكه پرورش ميديكي از شما بچه سپ خود را يا بچتر
 خود را تا آنكه ميشود آن صدقه مانند كوه **باب** للسائل حق وان جاء على فرس سوال كننده را حق است
 اگر چه بايد بر سب **مالك** عن زيد بن اسلم ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اعطوا السائل
 وان جاء على فرس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمويدي سوال كننده را اگر چه بايد بر سب **باب**
 الصدقة قبل الشئ القليل بيان صدقة بخير اندك **مالك** عن زيد بن اسلم عن عمر بن معاذ الاشجلي
 الانصاري عن جدته انها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا سماء المؤمنات لا تحقرن
 احدكن لجارتها ولو كراع مشاة محرق رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمويدي انديكي از شما زني را كه عشا
 اوست يعني بترك بريم و اگر چه بر سوخته شده بريم كنند **مالك** عن زيد بن اسلم عن بن مجاهد ثم الحار
 عن جدته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ودوا المسكين ولو بطنف محرق رسول الله صلى الله عليه
 وسلم فرمويدي بازگروا نيد مسكين را اگر چه بطنف سوخته باشد **مالك** قال بلغني ان مسكينا استظم عايشة
 ام المؤمنين وبين يديها عنب فقالت لاشان خدا خبيرة فاعطه اياه فجعل ينظر اليها ويحب قالت
 عايشة اتعجب كم ترى في هذه الخبيرة من متقال دودة **مالك** گفت كه خبر سيده مرا كه عايشة ميكني طلب طعام
 كروا حضرت عايشة و ميش او بود و گويي فرمود آدمي را بگيري كه يانه بس به ان را بان مسكين بس ميديار و
 بجانب حضرت عايشة تعجب ميكوي فرمود عايشة تعجب ميكني چه قدر ميمني درين جيبه انه هم تنگ ذره يا
 حق الا قارب و ريان حتى قارب **مالك** باسناده في قصة ابى طلحة حين تصدق بيوطا قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم اني اري ان تجعله في الاقربين فقال ابو طلحة افعلي يا رسول الله
 فقسمها ابو طلحة في اقاربه و بني عمه فرمويدي رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو طلحة را وقتي كه قصد كرد بود كه
 تصدق كند و راه خدا سيرا بر آينه من بصلحت مي نيم كه قسمت كني از اموال من اهل قرابت خود و گفت
 ابو طلحة خيبن كنم يا رسول الله پس قسمت كرد از اموال خود و اموال خود را و اموال خود **مالك**
 عن عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابى معصعة عن سليمان بن يسار انه قال دخل رسول الله

المسلمين ١٣١٢
قضاء حاجات
المردة واستجاب
هو على معنى
هو ذلك الناق
الحاف او فضيلة
الوالد ذات
وضم

قلت
 لا تخشون احدكم
 الخ مضافه لا تخشون
 ان تهدي الى
 جارتها شيئا
 ولو كسرا
 شاهدا
 الشاهد
 جارتها
 على
 جارتها
 ١٣

في الجدي سنة ثمان مائة وثمانين

صلی اللہ علیہ وسلم بیت میمونہ بنت الحارث فاذا صلباً فیہا یخس و مع عبد اللہ بن عباس و خالد
 بن الولید فقال من این کم هذا فقالت اهدتہ لی اختی ہزلیۃ بنت الحارث فقال لعبد اللہ بن
 عباس و خالد بن الولید کلا فقالا اولاً تا کل انت یا رسول اللہ فقال انی تحضرنی من اللہ خاصۃ
 فقالت میمونہ انسقبیک یا رسول اللہ من لہ عندنا فقال نعم فلما شرب قال من این کم هذا فقال
 اهدتہ لی اختی ہزلیۃ فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ارایتک جادیتک التي استأمرتی فی
 عقیقہا اعطیتک اختک و صلی بہا و جمک و عی علیہا فانه خیر لک و اخل شد رسول اللہ و طار میمونہ
 حارث کہ یکی از اراج انحضرت بود صلی اللہ علیہ وسلم پس نگاہ آنجا سو سماراست و آنسو سمار میضہ است
 و ہمراہ آنحضرت عبد اللہ بن عباس و خالد بن ولید بودند پس فرمود از کجا آمدن شما این طعام گفت میمونہ ہدیہ فرستاد
 بن خواہر من ہزلیہ دختر حارث پس فرمود عبد اللہ بن عباس و خالد بن ولید را شما بخورید ایشان گفتند تو
 نمیخوری یا رسول اللہ ثم ائسنہ حاضر شد و نزدیک من از جانب خدا متعالی حاضر شد و ہمین گفت میمونہ آیا نوشانیم
 ترا یا رسول اللہ از شیرینی کہ نزدیک ماست پس فرمود آری پس قتیکیہ نوشید فرمود از کجاست شما را این
 شیرین گفت میمونہ ہدیہ فرستاد برای من خواہر من ہزلیہ پس فرمود رسول اللہ میمونہ را آیا دیدی تو آن کس
 خود را کہ طلب شورت کردی از من در آزاد کردن او بدہ او را بخور خود و وصل کن با نقرات خود را
 انحضرت کند او را ہر آئینہ این چیز بہتر است **باب افضل کفالة الیتیم فضیلت خبر داری کردن یتیم**
مالک عن صفوان بن سلیم انه بلغه ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال انا و کافل الیتیم لہ او
 لغيرہ فی الجنة کھاتین اذا اتقی و اسنادہ با صعبہ الوسیطی و التي تلی الابیہام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود من و خبر داری کنندہ و تربیت نمایندہ یتیم و آن یتیم از آن او باشد یا از غیر او و تربیت مانند این دو
 انگشت باشیم و قتیکیہ ہزلیہ گاری نماید و اشارہ فرمود با انگشت وسطی و انگشتی کہ متصل بہا ہست **باب**
لا یأخذ الصدقة الا باضطراد کیر و صدقہ الا باضطرار مالک عن ابی الزناد عن الاعرج عن علی بن
 ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال والذي نفسی بیدہ لان یاخذ احدکم حبلہ فیتخطب علی
 طہر و خیر من ان یأتی رجلاً اعطاه اللہ من فضلہ فیسأله اعطاه او منعہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 فرمود قسم بذاتی کہ نفس من ہست و دست آنکہ گیر و کی از شما ریمان خود را پس ہمین کہ تربیت خویشتر
 است از آنکہ بیاوردیش مردی کہ دواہ ہست او را خدا تعالی از فضل خود یعنی تو اگر می پس سوال کند از وی

مید برادر یا ند برادر یعنی **مالک** عن نافع عبد الله بن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال وهو
 على المنبر وهو يدرك الصدقة بالصدق عن المسألة البذل العلني اخذ من البذل السفلي والبذل العلني
 المفقوت والسفلي هي المسألة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنزد
 داوود میگرد صدقه را و خود را با دوشتم از سوال پس فرمود دست بالا ببردست از دست زیرین و دست بالا عطا
 کند دست و دست زیرین سوال کننده است **مالک** عن أبي الزناد عن الأعرج عن أبي هريرة عن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم قال ليس المسكين بهذا الطواف الذي يطوف على الناس فتدعه الفقير والفقير والفقير
 والفقير فان قالوا فمن المسكين يا رسول الله قال الذي لا يجد حق نفسه ولا يقطن الناس له فمفقوت عليه
 ولا يقوم فبئس حال الناس رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمودست مسکین حقیقی طواف کند که بر سر گرد و بر سر
 پس باز میگردد و اندازد و یک قدم و یک فرساده و فرمودست پس مسکین یا رسول الله فرمود مسکین کسی است که نمی آید
 مال که بی احتیاج گردد و او را و طعم میشوند مردان بروی تا صدقه داده شود و او را بر بی شرف و تا سوال کند از مردان
مالک عن زيد بن اسلم عن أبيه قال قال عبد الله بن الأرقم أدبني على غير من المطايا استحل عليه صير
 المؤمنين فقلت نعم جعل من الصدقة فقال عبد الله بن الأرقم ان رجلا با و ما في يوم حار حبل الناس
 تحت اذنه و رفع رقبته اعطاه فشر به قال فضربت و قلت يعفر الله لك اتقول و من هذا فقال عبد
 الله بن الأرقم انما الصدقة تراسخ الناس يعطوها عنهم فقلت عبد الله بن ارقم اسلم را که دالت کن مرا شتری
 و شتر اسبک روا طلب کنم از امیر المؤمنین که سوار کند مرا بران پس گفتم آری شتری هست از صدقه پس گفت
 عبد الله بن ارقم آید و دست میداری که مردی فریه در روز گرم بشوید برای تو آنچه زیر از اوست و میان
 ران و عانة را بعد از آن بدست را پس بنوشی آنرا گفت پس خشم گرفتم و گفتم خدا بیا مرا از تو ایامی گوی مرا که
 این سخن پس گفت عبد الله بن ارقم جز این نیست که صدقه و سهم مردان است میشوند آنرا از خویش **باب**
 ما نقصت صدقة من مال ناقص کرد صدقه مال را **مالک** عن العلاء بن عبد الرحمن انه سمعه يقول
 ما نقصت صدقة من مال وما زاد الله عبدًا بعفو إلا عزًا و ما تواضع عبدًا لله الا دفعه الله قال مالک
 لا ادري أين وقع هذا الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم ام لا مالک شنید عطاء بن عبد الرحمن را که میگفت
 ناقص کرد هیچ صدقه مال را و زیاده ننید خدا تعالی بنده را بسبب عفو مگر عزت را و تواضع نکرد هیچ بنده را
 خدا مگر که بر میدارد او را خدا تعالی مالک گفت شنیدم که این حدیث بر روخته میشود یعنی نسبت کرده میشود

من الخ لا يشترط تواضع العبد لله الا دفعه الله

أُكْتُبُ خَرَجَ سَاحِلِ بَابِ كُفْتِهِ بَوْمِ ابْتِهَا بَابِ ثَوَابِ الْحَجَّةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَبِرَّيَانِ ثَوَابِ عَمْرَةٍ وَرَمَضَانَ
عَنْ سَيِّدِ مَوْلَى ابْنِ كَوْنَهُ سَمِعَ أَبَا بَكْرٍ بِنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَقُولُ جَاءَتْ امْرَأَةٌ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَتْ
أَنِّي كُنْتُ تَجَهَّزْتُ لِلْحَجِّ فَأَعْرَضَ عَنِّي فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْمُرِي فِي رَمَضَانَ فَإِنَّ عَمْرَةً
فِيهِ كَحَجَّةٍ أَتَى فِي شَيْءٍ أَخْضَرْتُ بِسَلَامٍ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ كُنْتُ بِرَأْسِي مِنْ بَابِ أَنْ كَرِهَ بَوْمِ بَابِ حَجٍّ بِسَ عَارِضِي شَيْءٍ
أَمْرًا لَيْسَ فَرَمُو رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَمَّا كَرِهَ كَرِهَ وَرَمَضَانَ لَيْسَ بِرَأْسِي عَمْرَةٍ وَرَمَضَانَ مَا نَزَحَ
بَابِ فَضْلِ الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دَرِيَانِ فَضِيلَتِ جِهَادٍ وَرَاهُ خَدَايَا مَالِكٍ عَنْ ابْنِ الزُّنَادِ عَنْ
الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَثَلُ الْجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ الصَّيَّامِ
الْقَائِمِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَقْتَرِبُ مِنْ صَلَوةٍ وَلَا صِيَامٍ حَتَّى يَرْجِعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَرَمُو وَصَفَتْ جِهَادًا
كُنْزُهُ دَرَاهِمُ خَدَايَا مَا نَزَحَتْ رَوْزُهُ وَارْزُهُ نَارِزُ بَابِ كَذَرِزُهُ هَسْتُ عَمَلٍ وَامْ كُنْزُهُ نَارُهُ نِيَشُورُ
نَمَازُ وَارْزُهُ نَارُهُ بَارْزُهُ وَصَالِكٍ عَنْ ابْنِ الزُّنَادِ عَنْ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ تَكْفُلُ اللَّهُ مَنْ جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ لَا يَخْرُجُ مِنْ جَنَّةٍ إِلَّا الْجَاهِدُ فِي سَبِيلِهِ وَتَقْدِيرُ كَلَامِهِ
أَن يَخْرُجَ الْجَنَّةَ أَوْ يَرْوَى إِلَى مَسْكَنِهِ الَّذِي خَرَجَ مِنْهُ مَا نَالَ مِنْ أَجْرٍ وَغَنِيمَةٍ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
فَرَمُو وَنَاسٍ شَدَّ خَدَايَا كَسَى رَاكِبًا جِهَادٍ كَرِهَ هَسْتُ دَرَاهِمُ أَوْ بَرِي أَرُوهُ أَرَاخَانَهُ أَوْ مَكْرَهُمَا وَدَرَاهِمُ خَدَايَا
وَبَاوَرِ دَاشْتِ وَخَدَايَا أَوْ كَرِهَ دَاخِلَ كُنْزٍ أَوْ رَابِعِثٍ يَابَازُ أَرُوهُ أَرَاخَانَهُ أَوْ كَرِهَ بَرَامَهُ بَرَامَهُ بَرَامَهُ بَرَامَهُ
حَاسِلُ كَرَاهِ أَجْرٍ غَنِيمَةٍ بَابِ فَضْلِ الْجِهَادِ فِي الْجِهَادِ فَضِيلَتِ جِهَادٍ وَرَاهُ مَالِكٍ عَنْ
بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي طَلْحَةَ عَنْ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا ذَهَبَ إِلَى قِتَاءٍ
يَدْخُلُ عَلَى أَهْلِ خُرَاقٍ بَنَاتٍ سَلْحَانٍ قَطْعُهُ وَكَانَتْ أَمْرًا حَرَامًا تَحْتَ عِبَادَةِ بَنَاتٍ فَدَخَلَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَطَعَتْهُ وَجَلَسَتْ قَعْلُهُ دَاسَةً فَتَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ
وَهُوَ يَفْضَحُ قَالَتْ فَقُلْتُ مَا يَفْضَحُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَيَّ عِزَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ
بَيْنَهُمْ هَذَا الْجَهْرُ مَلُوكًا أَسِيرَةً لِمِثْلِ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ يَسْتَقِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ
أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَهُمْ قَدْرًا لَهَا تَمَوْضِعَ دَاسَةٍ فَتَامَ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ وَهُوَ يَفْضَحُ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
مَا يَفْضَحُكَ قَالَ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِي عَرَضُوا عَلَيَّ عِزَّةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَكُونُ بَيْنَهُمْ هَذَا الْجَهْرُ مَلُوكًا عَلَى الْأَسِيرَةِ أَوْ
مِثْلَ الْمُلُوكِ عَلَى الْأَسِيرَةِ كَمَا قَالَ فِي الْأَمْرِ قَالَتْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَهُمْ

غزائست که خرج کرده میشود در آن مقام کوشش و محنت و پیکار و پیکار کرده میشود صاحب امر را
 و احتراز کرده میشود از فساد پس این غزایست همه آن و قسم دیگر از غزایست که خرج کرده میشود در آن قسم
 کوشش و محنت و پیکار و پیکار کرده میشود صاحب امر را در آن و احتراز کرده میشود از فساد و در
 پس این غزایست که جمیع سبکند چنانکه اگر نفع و بد او را بر سر و پا نشیند و سبیل الله محسباً مقبلاً یفهم عن الطایب الا الله
 بیان بخشیکه گرفته شود و راه خداست حال آنکه طلب برکنده یا ندوری کرده یا برکنه زایل کرده شود از وی گنا اگر نکند
 عن یحیی بن سعید عن سعید بن ابی سعید المقبری عن عبد الله بن ابی قتادة عن ابيه انه قال جاء
 رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله ان قُلتُ في سبيل الله صابراً مُحْسِباً
 غير مدبرٍ ايكمل الله عني خطاياي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم فلما ادبر الرجل ناداه رسول
 الله صلى الله عليه وسلم او اهر به فتدري له فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم كيف قلت فاعاد
 عليه قوله فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم الا الدين كذلك قال لي جبريل امير مردی کتاب
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله اگر گشته غم و راه خدا حال آنکه گشته شده باشم و طلب
 گنده اجر روی آورده باشم بر جنگ زیادت و او به جنگ آید از اهل کند خدا تعالی از من گنا مان مرا پس فرمود
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اگر بی سببیکه پشت کرده روان شد او از داد او را آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم یا حکم فرمود بخواندن او پس او از داده شد حکم آنحضرت صلی الله علیه و سلم او را پس فرمود را آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 چگونه گفتی پس او را بر عرض کرد و سخن خود را پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم گنا از امر فرض را یعنی حقوق
 البای و چنین گفت مرا جبریل **باب** وجوب الاعتصام بالكتاب والسنة و بیان وجوب جنگ
 زدن کتاب و سنت **مالك** انزل عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال تركت فيكم امرين
 لن تضلوا ما تمسكتم بهما كتاب الله وسنة نبيه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود و گذشته ام و میان
 شما دو چیز که هرگز گمراه نشوید تا آنکه جنگ و زنیید با کتاب خدا تعالی و سنت پیغمبر او صلی الله علیه و سلم
باب فضل من دعا الى هداية من فضيل شخصيكه دعوت میکند بایست **مالك** انزل عن
 ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما من داع يدهو الى هداية الا كان له مثل اجر من اتبعه لا
 ينقص ذلك من اجورهم شيئاً و ما من داع يدهو الى ضلالة الا كان عليه مثل او دام لا ينقص
 ذلك من او زادم شيئاً رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود و است پیغم دعوت کننده که بخواند بسوی هدایت

مگر که باشد او را مانند اجر کسی... که پیروی او کند و کم نمیکند از اجر ما را اینان چیزی نیست هیچ خواننده که بخواند
سوی گمراهی مگر که باشد پیروی اندک گناهان اینان یعنی گناهان بی روان او و ناقص نمیکند از گناهان اینان چیزی
باب التلطیف فی الامور المعروفة و در صفت ملائمت و ابرار معروف مالک انه بلغه او علمه

لعمر بن عبد العزيز كتب اليه يذكر ان رجلا منع زكوة ماله فكتب اليه يحرم ان يدعو له فاحذ منه
مع المسلمين قال فيبلغ ذلك الرجل فاستند عليه فادعى بعد ذلك زكوة ماله فكتب عامل عمر اليه
يدكر له ذلك فكتب اليه يحرم ان يخذها منه على اذن عمر بن العزيز فامره بوقت بسوي او ذكره وكره وكره
منه بذكر زكوة مال خود را پس نوشت بجانب او عمر بن عبد العزيز كه گذار او را و گير از وی زكوة همراه مسلمانان
گفت رسید این خبر آن شخص را پس نوشت از خبر وی پس او بعد از آن زكوة مال خویش پس نوشت عامل عمر بسوي
او و ذكر ميكرد برای او این را پس نوشت عمر بن العزيز بسوي عامل كه گيرد از او زكوة مال عذاب
العامه بعمل الخاصة اذا قصر و انى النعم عن المنكر و بيان عذاب عام بسبب عمل خاصان و فتيكه تعصيه كنهه و در

نهی از منكر مالک انه بلغه ان ام سلمة زوج النبي صلى الله عليه وسلم قالت يا رسول الله انك انك
الصلوات فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم نعم اذا اكلت الخبز ام سلمة زوجة انحضرت صلى الله عليه و
سلم التماس نمود که یا رسول الله ای ملاک شویم ما حال آنکه در میان ما نیکو کاران هستند پس فرمود انحضرت صلى الله
عليه وسلم اری و فتيكه بیدار شود بسیار زشتی **مالک** عن اسمعيل بن حكيم انه سمع عمر بن عبد العزيز
يقول كان يقال ان الله تبارك و تعالی لا يعذب العامة بذنب الخاصة ولكن اذا فعلت المنكر جهارا
استحقوا العقوبة كما هم عمر بن عبد العزيز گفت كه گفته میشد و زرا ان پیشین كه عذاب نمیکند خدا بیجا عامه را به
گناه خاصه لیکن و فتيكه کرده شود و کار بد عامه مستحق عقوبت شوند همه ایشان **باب فضل الاعتزال عن الناس**
اذا خاف منهم فتنه بیان فضیلت گوشه گیری از مردمان و فتيكه خوف فتنه از ایشان معلوم کند **مالک** عن

عبد الرحمن بن عبد الله بن عبد الرحمن بن ابي معصعة عن ابي عبد الله عن ابي سعيد الخدري انه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وسلم يؤمنك ان يكون خير مال المسلم علم يشبع بها شعف الجبال و مواقع القطر
يؤيد بهن الفتن رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود زو یک است كه باشد بهترین مال مسلمانان زمره كه از
بی و در سبب آن نبندی كه هم را و جای افتادن قطره را بگیرد و بدین خود از فتنه **مالک** عن عبد
الله بن عبد الرحمن بن معمر الا نضادي عن عطاء بن يسار انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما قلت
شقة كل شيء
اعلاه

الاخبركم بخير الناس منزلا رجل اخذ بعنان فرسه يجاهد في سبيل الله الا اخبركم بخير الناس منزلا
بعده رجل معتزل في غنم يقيم الصلوة ويؤتي الزكاة ويعبد الله وحده ولا يشرك به شيئا
رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود يا اخبركم شمارا بهتيرين مردمان از روی منزله مرد كه دست گرفته
لگام سپ خود را بجا و ميكنند و راه خدا يا اخبركم شمارا بهتيرين مردمان از روی منزله بعد از اين يعني
بعد از آن محامد و است كه گوشه گرفته است و در میان ربه بر پا مي دارد و نماز او ميدهد زكوة را و عبادت
ميكنند خدا و استعانة بها و شريك نفر ميكنند با او كسي را **باب** ترك ما يشغل عن ذكر الله و ترك چیزی
كه مشغول ميكند از ايجاد استعانة مالك با سنده اهدى الوجوه بن حذيفة لرسول الله خميسة
سنة و لهما علم فبينما فيها الصلوة فلما انصرفت قال يعني لما ائتمنته و دوي هذه الخميسة الى ابي جهم
فاني نظرت الى علمها في الصلوة فكانت في يد فرستاد الوجوه را بي انحضرت صلى الله عليه وسلم يك بار
از خود آنرا علم بود پس حاضر شد انحضرت صلى الله عليه وسلم در آن خميسة نماز پس فتيكه بازگشت از نماز گفت
عني حضرت عائشة را باز گردان اين خميسة را بسوي الوجوه پس بر آئینه من نگاه كردم بسوي علم آن و در نماز
پس زد يك بود كه مشغول گرداندم **مالك** عن عبد الله بن ابي بكر ان رجلا من الانصار كان يصلي
في حائط له بالثقف و هو من اودية المدينة في زمان النضر و الحنظل قد ذلت و هي مطوقة بغيرها فظهر
اليها فاعجبها ما راى من عمرها ثم رجع الى صلوة فاذا هو لا يدري كم صلى فقال لقد اصابتني و مالي
هذا فاسترجع عثمان بن عفان وهو يومئذ خليفة فذكر له ذلك و قال هو صدقة فاجعله في سبيل
الخير فباع عثمان بن عفان خمسين الفاشترى ذلك المال الخمسين مردی از انصار نماز ميگذاشت و در وقت
از آن خود و در وادی قف كه وادی است از وادیها مدینه و در آن خرمایان آنكه خرمایان بسبب بسیاری
خوشها سفر و کرده بودند پس آن خرمایان طوق پوشانیده شده بودند بمیوه ابل نظر کرد آنهم و انصاری ابو
آن خرمایان پس خوشوقت ساخت او را آنچه دید از حال عمر آن خرمایان بعد از آن بازگشت بسوی
نماز خود پس ناگاه وی نمیدانست كه چه قدر نماز گذارده است پس گفت در دل خود بر آئینه رسید مر السبب
مال من فبینه پس از مدتی حضرت عثمان و وی از و خطیفه بود پس فكر كرد برایش او این اجرا و گفت آن
بوستان صدقه است پس بنده او را در راه خیر پس فروخت آنرا حضرت عثمان به بجاه هزار پس آمدند
آن بوستان بخیرین **باب** سبعة ظلم الله في ظله يوم لا ظل الا ظله فمت كس امره و رمي به

۲۳۳

ما قلت
الخميسة و ثوب خير
او هو و مصلو

في الآخرة ثم انما كان كل واحد من هؤلاء عتقا و اجعلها فقه

خدا تعالی ایشان در سایه خود وزیر گزینست سایه الایمانه او تعالی **مالک** عن حبیب بن عبد الرحمن
 الانصاری عن حفص بن عاصم عن ابی سعید الخدری و عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه وسلم سبعة یطاهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله امام عادل و صاحب نشأ فی عباد و
 الله و رجل قلبه معلق بالسید اذا خرج منه حتی یرود لیل و رجلا ینحیا فی الله اجمعها علی ذلك
 و یقرقا و رجل ذکر الله خالیاً من قلبه ففاضت عیناه و رجل دعیته ذات حسب و جمال فقال ان
 اخاف الله رب العالمین و رجل تصدق بصدقة فاحضاها حق لا تعلم سبالة ما یحق بمیسر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم فرمود هفت تن هستند که در سایه خود وزیر گزینست
 گر سایه او و شاه و او گرجو انی که پیداشده است در عبادت خداست و مردیکه دل و باز نشسته به سجده و قنیه
 برمی آید از سجده آنکه بازگردد و بسوی او و آن و شخص که بگوید دوستی کرد و در راه خدا بجم شدن بر دو
 و متفرق شدن بر دوستی و مردیکه یاد کرد خدا تعالی را تنها از دل خود پس جاری شد و خوشیم او و مردیکه خواند
 او را زنی صاحب عزت و مال پرس گفت هر آنکه من بیشتر سم از خدا تعالی پروردگار عالمها و مردیکه در راه
 خدا ایستاده و او پس بنیان کرد آنرا آنکه نیندازد دست چپ او آنچه میدهد دست راست او **باب**
 عقوبت خصما من الاثم و بیان عذاب خصما اگر گناه **مالک** عن یحیی بن سعید انه بلغه عن عبد
 الله بن عباس انه قال ما ظهر الغلول فی قوم قط الا اقی فی قلوبهم الرعب و لا فتی الزنا فی قوم
 قط الا کثر فیه الموت و لا نقص قوم المکیال و المیزان الا قطع عنهم الرزق و لا حکم قوم بغير الحق
 الا فتی فیهم الدم و لا خیر قوم بالهدی الا سلط علیهم العدا و عبد الله بن عباس گفت ظاهر شده است
 غلول در هیچ قومی هرگز مگر آنکه انداخته است خدا تعالی در دل ایشان ترس و بیم و ظاهر شده است زنا در قومی
 هیچگاه مگر بسیار واقع شد در ایشان موت و اقصی نه کرد هیچ قومی بیانه و تراز و اگر باز داشت از ایشان
 خدا تعالی رزق را و حکم نه کرد هیچ قومی بغير حق مگر ظاهر شود در ایشان خون احق و نه شکسته است هیچ
 قومی هدرا مگر مسلط میکند خدا تعالی بر ایشان دشمن **باب** فضل المتحابین فی الله و بیان فضیله
 با هم دوستی دارندگان برای خدای تعالی **مالک** عن عبد الله بن عبد الرحمن بن معمر عن ابی الحباب
 سعید بن ضیا عن ابی هریره انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارک و تعالی
 یقول یوم القیمه ان المتحابین لجلالی الیوم اطهر فی ظلی و یوم الاطلی رسول الله صلی الله علیه وسلم

فاذا انقض الله العبد قال ما لك لا تحسب الا انه قال في النقص من ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فرمود و قتيكه دوست میدهارد خدا تعالی بنده را میگوید جبریل را یا جبرئیل مرا بسته دوست و ششم فلان شخص
 را پس دوست گیر او را پس دوست بگیر و او را جبرئیل بعد از آن ملائکه جبرئیل در اهل آسمان که هرگز خدا
 تعالی دوست داشته است فلان را پس دوست دارد و او را پس دوست دارد و او را اهل آسمان بعد از آن
 نهاده میشود برای او قبول و رزق و قتیكه ناخوش دارد و خدا تعالی بنده را گفت ملائکه منم آنحضرت را
 صلى الله عليه وسلم مگر آنکه فرموده است و باب نفع آنچه مذکور شد و باب حب مالك عن عبد الله بن
 سهل بن مالك عن ابيه عن كعب الاصباء انه قال اذا احببتهم ان تعلموا ما للعبد عند ربنا فاعلموا
 ما يتبعه من حسن التناوب كعب اخبارك گفت و قتیكه بخوابید که بدانید که چه مرتبه است بنده را نزد یک پروردگار خود
 پس بدینیکه چه چیز از بی وی می آید از تنهای مردمان **باب فضل محاسن العلماء** بیان فضیلت متشی
با علماء مالك انه بلغه ان لقمان الحكيم اوصى ابنه فقال يا بني خالس العلماء و راحتهم و كنيتك فان
 الله يحيي القلوب بعد الموت كما يحيي الارض الميتة و يا بل لقمان حكيم وصیت کرد پس خود را پس گفت ای پسر
 من پیش از آنکه مرا عالمان و فرجمت کن با نشان بدو را نوی خود پس مرا بسته خدا تعالی زنده می سازد و بهار را بنور علم
 چنانکه زنده می سازد زمین مرده را به باران بزرگ **مالك** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحة عن ابی هرة
 سعد عقيل بن اسطالب عن ابی واقد الليثي ان رسول الله صلى الله عليه وسلم سئل ما هو جالس في المسجد
 والناس معه اذا قيل فقبل فقبل اثنان الى رسول الله صلى الله عليه وسلم وذهب واحد فلما
 وقفا على رسول الله صلى الله عليه وسلم سلما فاما احدهما فزاد في الحلقة فجلس فيها واما
 الاخر فجلس خلفهم واما الثالث فادبره اهباً فلما فرغ رسول الله صلى الله عليه وسلم قال الا اخبركم
 عن النور الثلاثة ما احدهم فابى الى الله فاداه الله واما الاخر فاستحي فاستحي الى الله منه واما
 الاخر فاعرض فاعرض الله عنه ابو واقد لثي گفت در آن هنگام که رسول الله صلى الله عليه وسلم نشستند
 و مسجد مردمان با او بودند نگاه روی آوردند سه کس پس آمدند و کس رفت یک کس پس قتیكه تا نزد
 او کس نزدیک آنحضرت صلى الله عليه وسلم سلام گفتند ایکی از ایشان فرمود دید و طقه پس نشست و در آن فرج
 و اما آن دیگر پس نشست پس پشت ایشان و اما آن سوم پس پشت داد و روان شده پس و قتیكه فارغ شدند
 رسول الله صلى الله عليه وسلم از سخن خود فرمود یا خبرندم شمار از حال این سه کس ایکی از ایشان جای گرفت

لا قلت
 الاصل للخطوط عظم

قلت

قوله فاداه الله يعني انزل

ملائكة القرصه قول فابى

اي ذلك الخرج حيا من

النجى الى الله عليه وسلم

والخاضع واستحي من

الله فاستحي الى الله

من الجالس في

الدار فاستحي الى الله

من الجالس في

الدار فاستحي الى الله

بسی خدا پس بجای داد او را خدا و اما آن دوم پس جیاکر و از خدا پس جیاکر و خدا تعالی از وی و اما آن دیگر را هم از
 اعراض کرد خدا و بیایم از وی یعنی ششم گرفت خدا تعالی بر وی و بی نصیب ساخت او را از خیر **باب** التزیین
 فی الملقی الحسن و رغبت و ادن خلق نیک **مالک** عن معاذ بن جبل قال اخبرنا اوصافی به رسول
 الله صلى الله عليه وسلم حين و منعت رجلی فی العزیزاته قال لی احسن خلقک للناس معاذ بن جبل
 معاذ بن جبل گفت اخبر بیک وصیت فرمود بان رسول الله علیه و سلم وقتی که نهادم پای خود را در رکاب شتر
 بود که فرمود مرا نیک کن خلق خود را برای مردان ای معاذ بن جبل **مالک** عن یحیی بن سعید انه قال
 بلغنی ان المرسلین و احسن خلقهم و خیر القایم باللیل الطامی بالهوی احوی بن حیدر گفت که خبر میداد
 یعنی شریف تر از منم در روی اید بسبب یکی خلق خود در جیکه نماز شب نهد باشد در شب بروزه نشسته شد
 با خود و نیم روز **مالک** انه بلغ ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال بعثت لانیتم حسن
 الاخلاق فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستاده شدم من تا تمام کنم حسن اخلاق را **باب** فضل التمسک
 بالثبوت بیان فضیلت میان روی در وجه معاش و بر داری **مالک** انه بلغ عن عبد الله بن عباس انه
 کان یقول القصد والثبوت و حسن التمسک جزء من خمسة وعشرين جزء من النبوة عبد الله بن عباس
 میگفت میان روی در امر معاش و بر داری و خوشحوی خصه است از بیت و پنج خصه ثبوت **باب** مداواة
 الناس و رصفت مداراة کردن با مردان **مالک** انه بلغ عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم
 انها قالت استاذن رجل علی النبی صلی الله علیه و سلم قالت عایشة و اما بعد فی البیت فقال رسول
 الله صلی الله علیه و سلم بشن ابن العنبره ثم اذن له قالت عایشة فلم انشب ارسنه فخلق
 رسول الله صلی الله علیه و سلم معه فلما خرج الرجل قلت یا رسول الله قلت فیه ما قلت ثم لم
 یغضب اذ فحکمت معه فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان من شر الناس من اتقاء الناس
 لشبهة ان حضرت عایشة مر و است که دستور لی طلب کرد شخصی از حضرت صلی الله علیه و سلم و من با حضرت
 بودم در خانه پس آنحضرت فرمود به پیغمبر است این شخص بعد از آن دستور و او را گفت حضرت عایشة
 پس درنگ نکردم از آنکه شنیدم بسم کردن آنحضرت صلی الله علیه و سلم با او پس فیکه بر آمد آخر در خانه
 گفتیم یا رسول الله گفتی در حق وی آنچه گفتی بعد از آن درنگ نکردی از آنکه بسم کردی با او پس فرمود
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم هر آینه بدترین مردان کسی است که پرستیز کند مردان از ملاقات او از جهت

ما قلت
 ان الحسن الحسن
 شجرة منها حلت
 فی الاذن و الحیان و
 الاصل و ما الحیوة
 العفو عن ظلم العاصی
 لا یحل الاخرة
 نصف النهار

ما قلت
 القصد هو الاقتصاد
 و التوسط فی بدال
 المال و الخیر و غیر ذلک
 التوبة الثانی
 السنن حسن الحیثه
 والنظر فی الدین

فی الخ و شجرة ثمرها طیبات و ثمرها عذیبا و اثمارها نضرا

برخوی او باب فضل ترك الرجل ما لا يعنيه و فضیلت ترك كردن مرد چیزی که در کار نیست و
صالح عن ابن شهاب عن علي بن حسين بن علي بن ابي طالب ان رسول الله صلى الله عليه و
قال من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود از کمال و احسن کمال
است ترك كردن آدمی آنچه در کار نیست و او باب الاقبال على الصعقاء و حسن نعم الله عليهم
و بيان فضیلت متوجه شدن بر حال ضعیفان و حسن خبر داری كردن با اینان صالح عن هشام
بن عروة عن ابيه انه قال انزلت عيسى و نزل في عبد الله بن ام مكتوم جاما الى رسول الله صلى الله
عليه و سلم فجعل يقول يا محمد استأذنني وعند النبي صلى الله عليه و سلم وجل من عظماء المشركين
فجعل النبي صلى الله عليه و سلم يعرض عنه و يقبل على الآخر و يقول يا افلان هل ترى ما اقول
باسا فيقول لا والله ما ادرى بما تقول باسا فانزلت عيسى و نزل ان جاره الاخصه عروة
که فرود آورده شد عیسی و نزلی در باب عبد الله بن ام مکتوم آمد بسوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس
شروع کرد که میگفت یا محمد نزدیک خود گردان مرا و نزدیک آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آنوقت مروی
بود از عظمای مشرکین پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض میکرد از وی و متوجه بود بر آن و دیگر که از رؤسا
مشرکین بود و میفرمود ای افلان آیا می بینی چیزی که میگویم عیسی پس میگفت او فی قسم بخونهای که نمی بینم
چیزی که میگوئی هیچ عیسی پس فرود آورده شد عیسی و نزلی ان جاره الاخصی باب فی کل ذات کبد
و طبخة الجور احسان بامر جاوروی که جگر تر و در نواب است صالح عن سمیعی مولى ابی بکر عن ابی
صالح السمان عن ابيه برة ان رسول الله صلى الله عليه و سلم قال بينا رجل يمسي بطريق اذا اشتد
عليه العطش فوجد بيرا فنزل فيها فشرب فخرج فاذا كلب يلهث يأكل التري من العطش فقال انزل
لقد بلغ هذا الكلب مثل الذي بلغ معي فنزل البير فلا حقه ثم امسك به فبقي حتى رقي فسقى
الكلب فشكر الله له فغفر له فقالوا يا رسول الله ان لنا في الهيايم لاجرا فقال رسول الله صلى الله
عليه و سلم في كل ذات كبد و طبخة أجور رسول الله صلى الله عليه و سلم فرمود در ان هنگام که میرفت
در راهی ناگاه نشدت رسید او را تشنگی پس یافت چاهی پس فرود آمد در ان چاه بر لب خور و پس برآمد
و دید آنجا سگی را که زبان بری آورد و از دمان خود و بخورد خاک نمناک را بسبب تشنگی پس گفت آفرین
رسیده است این سگ از تشنگی مانند آنچه رسیده بود من پس فرود آمد در چاه پس برگرد و سوز خود را بهار

نگهداشت از ابرار آن خود را که بر آمد پس آب نوشانید یک را پس قبول کرد و خدا تعالی از وی این عمل را پس از او را بگفتند یا رسول الله ما را و رجا نوزان فرمودی است پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم و لم یزک که جگر تر دارد و ثواب است **باب فضل الحیاة بیان فضیلت حیا ماله** عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله عن عبد الله بن عمر بن رسول الله صلی الله علیه و سلم مر علی دجل وهو یحضر أخاه فی الحیاة فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم و عمر فان الحیاة من ایمان رسول الله صلی الله علیه و سلم کذا فرمود و شخصی حال آنکه آنم و نید میگفت را و ز خود را و باب حیا پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مگذار او را که از حیا از ایمانست **ماله** عن سلمة بن صفوان بن سلمة عن زید بن طحطح بن دکانة یروعه الی النبی صلی الله علیه و سلم لکل دین خلق و خلق الاسلام الحیاة فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم هر دینی را خلقی است و خلق دین اسلام حیا است **باب فضل کظم الغیظ** فضیلت فرو خوردن خشم **ماله** عن ابن شهاب عن سعید بن المسیب عن یحیی بن ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لیس الشک یب بالصرخة انما الشک یب الذی یملک نفسه عند الغضب رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بپلوان بیت آنکه بگفتی که قفس میغلطاند و دم را بخریست که بپلوان کسی است که قادر باشد بر ذات خود و زدی خشم **ماله** عن ابن شهاب عن حمید بن عبد الرحمن بن عوف ان رجلا اتی الی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله علی کل ما اتی من فاشی فقال رسول الله لا تعصبا برأیتهم و می آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله تعلیم کن مرا چندی که که گذران کنم بر حسب آن و بسیار فرما بر من که انگاه فراموش خواهم کرد پس فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم خشم گیر **باب ذم الشحنا و الحقد** **باب ذمت کینه ماله** عن سهیل بن ابی صالم السمان عن ابیہ عن ابیہ یرویه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال تقم ابواب الجنة یوم الاثنين والخميس لکل عبد مسلم لا یشک بالله نبیا الا دجل کانت بینہ و بین اخیه شحنا و ینقال انظر و اهدین حتی یصل علی النهر و اهدین حتی یصل علی رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود که ناه کرده میشود و در روز بهشت روز و شب و روز پنجشنبه آمرزیده میشود و هر بنده سلمان را که شریک مقرر نمیکند یا خدایم را اگر مردی که بود و در میان او و در میان برادر او کینه پس گفته میشود یعنی ملائکه را که مهلت میدهند و شخص را آنکه

۲۳۹

فی الحیاة و فی الغیظ و فی الشحنا و فی الحقد و فی الذم

صلح کنند با یکدیگر مهلت و مهید این دو شخص را تا آنکه صلح کنند با یکدیگر **صالح** عن مسلم بن ابی حریس
 عن ابی سالم السمان عن ابی هريرة انه قال تعرض اعمال الناس كل جمعة مرتين يوم الاثنين ويوم
 الخميس فيعلم كل عبد مؤمن الاعبد كانت بينه وبين اخيه شحنة فيقال انك لو اهدت بين خته
 نفقتا او اذكوا هذين حتى نفقتا ابو هريرة گفت عرض کرده میشود عملهای مردمان در هر جمعه و وایر و
 و شنبه و روز پنجشنبه پس اگر مزید میشود هر بنده مسلمان را اگر بنده که بود میان او و میان برادر او کینه پس
 میشود گذارد این دو شخص را تا آنکه رجوع کنند با هم و اگر نه رجوع نکنند
صالح عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت سعيد بن المسيب يقول الا اخبركم بخبر من كثير
 من الصلوة والصدقة قالوا بلى قال اصلح ذات البين واياكم والبعض فانه احيى الحالقة
 سعيد بن المسيب گفت آيا خبر ندارم شما را بخبري که بهتر است از بياري از نماز و صدقه گفتند آری فرمود اصلح
 باين و دور داريد خود را از بغض پس برآئنه وى را ايل کشنده و اين است **باب** ايقاع وعدة المظلوم
 در بر ميز کردن از او عار ظلم رسیده **صالح** باسناده ان عمر بن الخطاب استعمل مولى له يدعى
 على الخنفي قال يا هنيئتم جناتك عن الناس واتق دعوة المظلوم فان دعوة المظلوم حجة مختصة
 عمر بن الخطاب عامل ساخت سولى از آن خود را که خوانده میشد او را بنابر جمعی پس گفت يا مني نكمن باز و اى خود
 از مردمان و بهتر من و ما مظلومان را پس برآئنه دعا از ظلم مقبول است **باب** ذم ساءة الظن و
 والحاسد و السامع و ربه و است بر گشتن و حست جوئی مردمان نمودن و با هم حسد کردن و بغض
 و زيریدن **صالح** عن ابی الزناد عن الاعرج عن ابی هريرة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
 قال اياكم والظن فان الظن الكذب الحديث ولا تحسسوا ولا تجسسوا ولا تنافسوا ولا تحاسدوا
 ولا تبغضوا ولا تباؤوا وكونوا عباد الله اخوانا رسول الله عليه وسلم فرمود و زواريد خود را را
 گمان بد پس برآئنه گمان بد و دروغ ترين سخن است و عيب جوئی كنيد و تفتيش عيب كيد گر نمايد و منافقه
 با هم كنيد يعنى عليه بر جزى ايكديگر كنيد و حسد كنيد و بغض ايكديگر كنيد و پشت نه گردانيد از يكديگر و ايشيد
 اى بنديگان خدا را در ان با هم **باب** التوعيت شكر نعم الله عز وجل باب و در غيبت داوود
 شكر نعمه از خداى عز وجل **صالح** انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم دخل المسجد
 فوجد فيه ابابكر الصديق وعمر بن الخطاب فساها فقالا لا اخرجنما اليوم فقال رسول الله صلى

له قلت
 انه انكوا هذين
 ١٢٠

[illegible]

في الآخرة فواعظكم على ان تصوموا واحصوا ما فيه

براسها ان نعم قالت فتمت حتى تجلاني الغشي وجعلت أصب فوقه واسم المأمون محمد الله رسول الله
صلى الله عليه وسلم واتى عليه ثم قال ما من شيء كنت لم ادره الا وقد رايت في مقامى هذا حتى الجنة
والنار ولقد راحى الى انكم تقفون في القيوم مثل اوقيا من فتنة المسيح الدجال لا ادرى ايتها
قالت اسماء بنى احدكم فيقال له ما علمك بهذا الرجل فاما المؤمن والوفى لا ادرى اى ذلك
قالت اسماء فيقول محمد رسول الله جاءنا بالبينات والهدى حاجبنا وامنا واعنا فيقال له
صلوات الله عليه ان كنت او مناديا المناق او المراتب لا ادرى ايتهما قالت اسماء فيقول لا ادرى
سمعت الناس يقولون شيئا فقلت اسماء بنت ابوبكر گفت آدم نزويك عائشة وقيس گرفته اند
بس نگاه وديم كه مردان استاده انرا نازيگزارند و نگاه وديم كه عائشة پستاه است نازيگزارند و بستم
جيت حال مردان بس اناره كه و عائشة بستم خود بچاب آسمان يعني بسبب كوف نازيگزارند
گفت بجان اديس كتم تاين كوف نشانه است از نشانه هاي قدرت بس انارت كه در سر خود كه انگشت
اسمار بس استقامت نماز تا آنكه غالب آمد بر من بهوشى و شروع كردم كه بپر خيم بالاى سر خود آبر بس حمد
خدا يعنى الى گفت آنحضرت صلى الله عليه وسلم و ستاثير او گفت بعد از ان فرمود بود بيم چيزى كه نديده بودم
انرا كه كه وديم او را و بچام خود را كه وديم بستم او را و وزخ را و هر آينه وحى فرستاده شد بسوى او
كه شما ساخت گرفته خواهد شد در رقبه نزويك بختى مسيح و جال يا گفت مانند ختمى مسيح و جال آورده خود
يكى را از شما بس گفته شود و جيت اعتقاد و در حق اين مرد يعنى در حق آنحضرت صلى الله عليه وسلم امام و نواز
يا گفت يقين دارنده نميدانم كه كدام يك از اين كلمه گفت اسماء بس ميگويد اين مرد محمد است پناه خدا آمد
نزويك ما بهر با و هدايت بس قبول كرديم وعده او را و ايمان آورديم با و و پيروى كرديم او را بس گفته
شود او را بخواب رود و حالتيكه خوشوقت هستى مرآتيد دانسته بوديم كه تو مسلمان بودى اما منافق يا گفت
شك كننده نميدانم كه كدام يك كلمه گفت اسماء بس ميگويد نميدانم شنيدم مردان را كه ميگويند چيزى پسر
گفتم انرا باب عوض الجنة و النار على المقبور و بيان آنكه عرض كرده خود بستم و در وزخ بر جيت
و رقبه مالك عن نافع ان عبد الله بن عمر قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان احداكم
اذا مات عرض عليه مقعدا بالعدا و الغني ان كان من اهل الجنة فمن اهل الجنة و ان كان من اهل
النار فمن اهل النار يقال له هذا مقعدك اخي يعينك الله الى يوم القيمة رسول الله صلى الله عليه

[illegible]

في الآخرة فواعمالكم في الدنيا عبادتنا واجعلوا الله

الله ١٢
يعقوب
حسن
والتفويض
مستغنى
مستغنى
الله
من جهة
بجانبه

[illegible]

علیه و سلم اول کسی است که شوق نمودن زوی عبدالرحمن بن شوق نمودن از سایر خطایق عقب او علیه الصلوه و السلام
 و منی عاقب آنکه بعد از زوی بنجامین است و الله اعلم **باب** صفة النبی صلی الله علیه و سلم
 و کتبه علیه حین الوحي البیرو و حین هاجر و حین توفی و بیان صفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 و چه قدر او عظماء و قوی که وحی کرده شد بسوی او و قتی که هجرت فرمود و قتی که متوفی شد صلی الله
 علیه و سلم **صالح** عن یحیی بن ابی عبد الرحمن عن انس بن مالک انه سمعه یقول کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم لیس بالطویل البائن و لا بالقصیر و لیس بالابيض الا متق و لا بالاکدم و
 لا بالجعد القطط و لا بالسبط یعنی الله علی راس و بعین سنه فاقام بمکه عشرين سنین و
 بالمدينة عشرين سنین و قواه الله علی راس سنین سنه و لیس فی راسه و لحیه عشرين
 شعرة یضاهی صلی الله علیه و سلم انس بن مالک گفت نبود رسول الله علیه و سلم و راز قامت با فراط و نه
 کوتاه قامت و نه سفید رنگ که سفیدی خالص داشته باشد و نه سفید رنگ که سفیدی او با کمی سیاهی باشد
 و نه زنگوله موی که پشم موی او به نهایت رسیده باشد و نه کثافته موی مانند کثافته موی که در دهان باشد به بنجامین
 فرستاد و او را خدا تعالی نزدیک نامی چهل سال از عمر شریف او پس اقامت فرمود یک ده سال و بدین
 ده سال و متوفی کرد و او را خدا تعالی نزدیک نامی هفت سال و بنود و سر مبارک او و ریش شریف
 او صلی الله علیه و سلم بمیت موی سفید **باب** کیف کان یاتیه الوحی و بیان آنکه چگونه می آمد
 آنحضرت را صلی الله علیه و سلم وحی **صالح** عن هشام بن عروه عن ابی هریرة عن عائشة ذ و ج
 لینی صلی الله علیه و سلم ان الحارث بن هشام سأل النبی صلی الله علیه و سلم کیف یاتیک
 الوحی فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم آتیا نأیاتی فی مثل صلصلة الجرس و هو أشد
 علی سمعهم عینی قد و عیت ما قال و لآیا تمثل لی الملك رجلا فیکلمنی فاعجی ما یقول قالت
 عائشة و لقد رأیته ینزل علیه فی الیوم الشدید یلزم فیعضم عنده ان جبینیه لیس فی صدغها
 عارث بن هشام سوال کرد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم چگونه می آید پیش تو وحی پس فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم در بعض اوقات می آید پیش وحی در صورتیکه مانند آواز جرس و این سخت ترین اقسام
 وحی است بزین پس منقطع گردانیده میشود و ازین حال آنکه در ولنگا بهشته ام مضمون او را و در
 بعض اوقات تمثل میشود برای من فرشته بشکل مردی پس سخن میگوید با من پس ایو میگوید آنچه میگوید

بسم الله الرحمن الرحيم

گفت حضرت عایشه و هر آنکه دیدم آنحضرت را صلعم که فرو روی آمد بروی وحی در روزی نخست سرد
 پس منقطع گردانیده میشد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم حال آنکه جبین مبارک باریک میشد و برق باریک
 هدای النبی صلی الله علیه و سلم در میان خصلت آنحضرت صلی الله علیه و سلم مالک عن ابن شهاب
 عن حمزة بن الزبیر عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه و سلم انها قالت سألت رسول الله صلی
 الله علیه و سلم فی امرین قطأه أخذ الله لیسرهما ما لم یکن اثما فان کان اثما کان أعدا للناس منه وما
 اتقمت رسول الله صلی الله علیه و سلم لنفسه الا ان یضربک حرمة الله فیثقیتم الله بها حضرت
 عایشه فرمود اختیار داده شد آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در دو کار بچگاه مگر اختیار سیف و آسان
 ترین هر دو را تا وقتیکه نباشد آن آسان تر گناه پس اگر گناه میبود آنحضرت صلی الله علیه و سلم دورتر از
 مردان بودی از روی و انتقام کشید آنحضرت صلی الله علیه و سلم برای نفس خود و گرفتاریه بر سر نه شود
 حرمی از آن خداست تا بر انتقام کشید برای خدا تعالی سبب آنحضرت مالک باسناده کان رسول
 الله علیه و سلم یعود المساکین و یسأل عنهم رسول الله صلی الله علیه و سلم یفرح و یسکن
 و سوال می نمود از حال ایشان مالک باسناده ان حیاطا دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم
 الطعام صنعته له قال انس فذهبت مع رسول الله صلی الله علیه و سلم الى ذلك الطعام فحرب
 الیخیر من شعیر و حرقا فیرد بآء و زری خواند آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بوی که ساخته بود
 برای آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفت انس رفتم همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوی آنطعام پس
 نزد یک گردانید بوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم گاهی از جو و شور بای که در وی که بود و مالک
 باسناده ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال والذی نفسی بیده لو أفا الله علیکم مثل سیرتها
 نعم القسمة علیکم ثم لا یجد فی بخیلا ولا جباة ولا کذا یا رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود
 قسم بذاتی که نفس من در دست قدرت اوست اگر عاید گرداند خدا بیکر شما مانند رختها بخیلان
 چهار پایا بر سر آنه قسمت میکنم آن را بر شما بعد از آن می یابید بر بخیل و نه بر دل و نه در و غلو صلی
 انه یغفر ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ما من نبی الا وقد رقی غما قیل و انت یا
 رسول الله قال وانا صلی الله علیه و سلم رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمودیت هیچ پیغمبری
 که جز اینده است ربه که سفند از آفته شد و تو هم یا رسول الله جز اینده فرمود و من نیز جز اینده ام

۲
 قلت الخلف
 ۲۴۹

فی الخلف قوا علی طهارت علی لفظ عدلها و احدها انما

ای قانت
فایده صلی علیهم
الرحمة

خواهد بود و غیب و جدل تا روز قیامت **باب** شفاعت النبی صلی الله علیه وسلم لمن مات
من امته و بریان شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای کسی که مرد و از امت او **مالک** عن
علقمة بن ابی علقمة عن امه انها قالت سمعت عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم تقول قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ذات لیل فلکس نیا به ثم خرج قالت فاهوت جادتی بریره
تبعته فابغته حتی جاء البقیع فوقفت فی اذناه ما شاء الله ان یقیع ثم انصرف فنبهت
بریره فاحبرت فی فلم اذکر له شیئا حتی أصبح ثم ذکرک ذلک له فقال انی بعثت الی اهل البقیع
لاصلی علیهم حضرت عائشه فرمود برخواست رسول الله صلی الله علیه وسلم شبی پس پدید جامه را خود
را بعد از آن برآمد گفت حضرت عائشه پس فرمودم کنیزک خود را که بریره نام داشت که از پی آنحضرت
صلی الله علیه وسلم و پس از پی آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت تا آنکه رفت آنحضرت صلی الله علیه
وسلم به بقیع پس ایستاد در جانب متصل مدینه از البقیع تا وقتی که خدا تعالی خواسته بود که ایستاده ماند بعد
از آن بازگشت پس پیشتر از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد بریره پس خبر داد مرا پس گفتم که مردم شتر
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چیزی تا آنکه در وقت صبح در آمد بعد از آن که مردم آن اجرا می نمودند
پس فرمود بر آنکه من فرستاده شدم بسوی اهل البقیع تا دعا کنم برای ایشان **باب** ما اکرم الله
نبی صلی الله علیه وسلم زیاده الماء والطعام مستحب و در بیان اگر ارام خدا تعالی به پیغمبر خود صلی
الله علیه وسلم بافرایش آب و طعام بسبب او **مالک** عن اسحاق بن عبد الله بن ابی طلحه عن
انس بن مالک انه قال رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم وحانت صلوته العصر فالتفت للناس وضوء
فلم یجدوه فاتی رسول الله صلی الله علیه وسلم یوضو فی اناء فوضعه رسول الله صلی الله علیه
وسلم فی اناء یدیه ثم امر الناس یتوضون قال انس فرایت الماء یتبع من تحت اصابعه فوضوا
الناس حتی توضوا عند آخرهم انس گفت و دیدم رسول الله صلی الله علیه وسلم حال آنکه وقت نماز
عصر رسیده بود پس طلب کرد و مردمان آب وضو را پس نیامدند از ایشان و روزه شد و پیش آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آب وضو را آوردی پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم در آن آوند هست مبارک
خود را بعد از آن فرمود مردمان را که وضو کنند از این آب گفت انس پس دیدم که روان می شود آب از زیر
اگشتان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس وضو کردند مردمان تا آنکه وضو کردند تا آخر لیلتان

صالح عن اسحاق بن عبد الله بن ابي طلحة انه سمع انس بن مالك يقول قال ابو طلحة كان
 سليمان قد سمعت صوت رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعيفا اعرف فيه الجوع فهل عندك من شيء فقال
 نعم فلخرجت افراضا من شعير ثم اخذت خادرا لها ثم لقيت الخبز بعضه بعض ثم دسنت تحت
 يدي ودفنتي ببعضه ثم ارسلتني الى رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قد هبت به فوجدت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم جالسا في المسجد ومعه الناس فقامت عليهم فقال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم ارسلت ابو طلحة قال فقلت نعم قال اطعام قال فقلت نعم فقال رسول الله صلى
 الله عليه وسلم ابن معة قوموا قال فانطلق وانطلقت بين ايديهم حتى جئت ابو طلحة فاجزته
 فقال ابو طلحة يا ام سليم قد جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم بالناس وليس عندنا من الطعام
 ما نطعمهم فقالت الله ورسوله اعلم فانطلق ابو طلحة حتى اتى رسول الله صلى الله عليه وسلم
 فاقبل رسول الله صلى الله عليه وسلم وابو طلحة معه حتى دخلوا رسول الله صلى الله عليه وسلم
 هلم يا ام سليم ما عندك فانت بذلك الخبز فامر به رسول الله صلى الله عليه وسلم ففتت و
 عصرت عليه ام سليم علة لها فادمتهم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما شاء الله ان
 يقول ثم قال انكن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انكن لعشرة فاذن لهم
 فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انكن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم
 خرجوا ثم قال انكن لعشرة فاذن لهم فاكلوا حتى شبعوا ثم خرجوا ثم قال انكن لعشرة حتى اكل
 القوم كلهم وشبعوا والقوم سبعون رجلا او ثمانون رجلا ففتت نس كفت ابو طلحة بن خودام
 سليم مرارته ثم قدم اواز انحضرت صلى الله عليه وسلم ضعيفا شده چنانسم درين اواز انحضرت صلى الله
 عليه وسلم گشتي را پس آيست پيش تو چيزي گفت آري هست پس برآور و کرده چند از جو بعد از آن
 گرفت و انلي از آن خود و پيش پيدان را به بعض آن بعد از آن در آور و از آن دست من و چنان
 پو شانيدم بعض از آن بعد از آن فرستاد و مرا بوي انحضرت صلى الله عليه وسلم گفت بروم انطعام را
 پس رفتم انحضرت را صلى الله عليه وسلم نشسته در مسجد و انحضرت مروان بودند پس پيداوم را اينان
 فرمود انحضرت صلى الله عليه وسلم آيا فرستاده هست ترا ابو طلحة گفت آري فرمود فرستاده هست براي اطعام
 گفتم آري پس فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم با نمر و مان که همراه او بودند چيزي گفت انس پس نشاء

اجمعه ویک گفت انس پس آمد شخصی بسوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس گفت یا رسول الله مندم شد غلامها و
منقطع شد راههای منی بسبب شدت باران و ملاک شدند مواشی پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ای بار خدایا بیل بر بندی که مها و قلها و در میان و اوها و جامی روئیدن و رحمان گفت راوی پس در
او از زیننه نهند و در بندن **باب** ما اكرم الله تعالى بالعباد المعصيات فكان كما اخبر
بيان ان اكرم خدایا آنحضرت را صلی الله علیه وسلم بخبر دادن اخبار غیب پس میگوید و جفا بفرمید
مالك عن عبد الله بن دينار عن عبد الله بن عمر انه قال رايته رسول الله صلى الله عليه
وسلم يسير الى المشرق ويقول انما الفتنة هنا من حيث يطعن قرن الشيطان عبد الله بن عمر
ویدم رسول الله صلی الله علیه وسلم اشاره میفرمود بسوی مشرق و میگفت هر آنکه قسمه که بر می آید شایع شیطانی
یعنی مشرق مترجم گوید همچنین و اتم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده بود زیرا که اختلال امر خلافت در
تعالیه روان بر آن ظاهر شد و نامیب باطله القرآن و در مشرق بود که عراق و خراسان باشد **مالك**
با سند ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يخرج فيكم قوم يحرقون صلواتكم مع صلواتهم
صيامكم مع صيامهم و اهل الكرم مع اهل العلم يقرؤون القرآن ولا يجاوزون حدودهم يقرؤون من الدين كما
يقرءون من العلم فلا تروى شيئا و تطرف في القديح فلا تروى شيئا و تطرف في الكبر
فلا تروى شيئا و تهادى في القوي رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود خواهند برآمد در میان شما قومی که بی
قدر و امید نماز خود را و در برابر نماز ایشان و روزه را و در برابر روزه ای ایشان و مثل خود را برابر علیهای ایشان
میخوانند قرآن را حال آنکه قرآن شجاعت نمیکند از گلهای ایشان بدای ایشان نمیرسد باک بر آید از دین جابجایی
بر می آید تیر از شکاری که سوی او تیر انداخته باشد نگاه میکنی در پیکان پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در
جوب تیر پس نمی بینی چیزی و نگاه میکنی در پرپس نمی بینی چیزی و ننگ میکنی در سوار مترجم گوید این واقعه
جبابچه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم واقع شد زیرا که خواج برآمدند در عهد حضرت علی رضی الله عنه
و ایشان منکر بودند حوض آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و غیر آنچه ثابت شده است وجود آن با حدیث
مشهوره و قتال میکردند با سلمان پس قتال کرد با ایشان حضرت علی رضی الله عنه تا آنکه اکثری کشت
مالك عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة عن انس بن مالك قال كان رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا ذهب الى قباء يدخل على أم حرام بنت ملحان فكلعه و كانت أم حرام تفت عبادة بالعبادة

روایت
قد روي قال صلواتكم
اختلاف الناس عليها
تقال الناس عليها
والمعصيات
الذين لا يفتون في
الدين وخراسان
منه قلنا
قد روي قال صلى الله عليه
وسلم فان الخوارج
في زمان علي بن ابي طالب
يكرهون حوض النجاشي
الذي عليه وسلم وخراسان
۲۵۵
عن اسحق بن عبد الله بن ابي طلحة
عن انس بن مالك قال كان رسول الله
صلى الله عليه وسلم اذا ذهب الى قباء
يدخل على أم حرام بنت ملحان فكلعه
وكانت أم حرام تفت عبادة بالعبادة

في الصلاة فاستقرت قراعاته على ذلك

فدخل رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمته وجلست ثقبلي راسه فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم استيقظ وهو يضحك قالت فقلت ما يضحكك يا رسول الله قال ناس من امتي عمرضوا على عذرة في سبيل الله يركبون نزع هذا البحر ملوكا على الاشارة ومثل الملوك على الاشارة ليس لك استحق قالت فقلت يا رسول الله ادع الله لي ان يجعلني منهم فذاعها ثم وضع راسه فقام ثم استيقظ وهو يضحك فقلت يا رسول الله ما يضحكك قال ناس من امتي عمرضوا على عذرة في سبيل الله يركبون نزع هذا البحر ملوكا على الاشارة ومثل الملوك على الاشارة كما قال في الاولى قال قالت فقلت يا رسول الله ادع الله ان يجعلني منهم قال انت من الاولين قال فركبت البحر في زمان معاوية بن ابي سفيان فصرعت عن دابتها حين خرجت من البحر فضكت بو رسول الله صلى الله عليه وسلم ولم تعتادوا كنهه مرگاه ميرفت بسوی قبادا داخل مشید برام حرام بنت مخاض پس طعام حاضر میکرد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم و بود ام حرام در کاح عباده بن صامت پس داخل شد بروی رسول الله صلی الله علیه و سلم روزی پس طعام خورانید آنحضرت صلی الله علیه و سلم نشست ام حرام می جدید پیش از سر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس بخواب رفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن بیدار شد حال آنکه می خنید گفت ام حرام پس گفتم چه چیز در خنده می آرود ترا یا رسول الله فرمود جماعه از امت من نمودار شدند من در حالیکه غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه پادشاهان بنشینند بر تختها یا گفت ما پادشاهان بنشینند بر تختها شک میکند اسحاق که کدام کلمه فرمود پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب خدا تعالی که معین کند مرا از جمله ایشان پس دعا کرد برای او بعد از آن نهاد سر مبارک خود را بر این بخواب رفت بعد از آن بیدار شد خنده کنان گفت ام حرام پس گفتم یا رسول الله چه چیز در خنده می آرود ترا گفت جماعه از امت من نموده شدند بر دوش حالیکه غازی باشند در راه خدا تعالی سوار شوند بر دوش این دریا حال آنکه پادشاهان بنشینند بر تختها یا گفت مانند پادشاهان بنشینند بر تختها چنانکه فرموده بود در کرة اولی پس گفتم یا رسول الله دعا کن بجناب الهی که بکند مرا از جمله ایشان فرمود تو از نخستانی گفت انس پس سوار شد در دریا و زنا معاویه بن ابی سفيان پس افکنده شد از اجاز سواری خود وقتی که بر آمد از میان دریا پس مرد صالح عن هشام بن عروة عن ابيه عن عبد الله بن الزبير عن سفيان بن ابی زهير انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول نعمت المؤمن فيا في قوم يستولون باهلهم ومن اطاعهم والدين

الجلد الثانی

خبر لهم لو كانوا يعالجون فتح الشام فياقي قوم يستون فيجعلون باهلهم ومن اطاعهم والمدينة خيرة لهم
لو كانوا يعالجون وتفتح العراق فياقي قوم يستون فيجعلون باهلهم ومن اطاعهم والمدينة خيرة لهم
لو كانوا يعالجون رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود فتح شود و من پس بيايند قومی از مهاجران و انصار که
بسرعت میرانند شتران را پس بر دارند اهل خود را و هر که فرمان بر دایند از او مدینه بهتر است ایشان را اگر
سیدان شدند و فتح شود و نام پس بیايند قومی سرعت میرانند شتران را پس بر دارند اهل خود را و هر که فرمان
بر دایند ایشان را و مدینه بهتر است ایشان را اگر سیدان شدند و فتح کرده شود عراق پس بیايند قومی که سرعت میرانند
شتران را پس بر دارند اهل خود و هر که فرمان بر دایند از او مدینه بهتر است ایشان را اگر سیدان شدند ترجم گویند
همچنین واقعه شد آنچه فرموده بود رسول الله صلى الله عليه وسلم بر آمدن جم غفیر از مدینه بسوی یمن و نام و عمار
عباد از آن ازین بلاد بسوی طرف زمین **مالک** عن يحيى بن سعيد عن محمد بن يحيى بن حبان ان
زيد بن خالد الجعفي قال ثوبى رجل يوم حنين واهم ذكره رسول الله صلى الله عليه وسلم فرغم
زيد انه قال صلوا على صاحبكم ففتحت وجوه الناس لذلك فرغم زيد ان رسول الله صلى الله عليه
وسلم قال ان صاحبكم قد غل في سبيل الله قال فتحننا متاعه فوجدنا فيه خردايت من خرد ذهود
وما يساوى درهمين زید بن خالد جعفی گفت بمردوی روز حنین و هر آینه اصحاب ذکر کردند حال و در آن وقت
آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت زید که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اصحاب را که نماز گذارید بر آنچه
پس متعین شد رنگ روی مروان بسبب این سخن پس فرمود هر آینه این بار شما غلول کرده است و در راه خلافت
گفت پس گشادیم متاع او را پس اقیم در وی گنجهای چند از گنجهای یهود که بر اینست و در دهم **مالک**
عن يحيى بن سعيد عن عبد الله بن معوية بن ابی بردة الكنافي انه بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
وسلم اتي الناس في قبائلهم يدعوهم وانه ترك قبيلة من القبائل قال وان القبيلة وجدوا في بردة
رجل منهم عقد جرد علولا فاتاهم رسول الله صلى الله عليه وسلم فكتب عليهم كما يكتب على الميت
رسول الله صلى الله عليه وسلم امير من مردمان و قبیلای ایشان و دعا میکرد برای ایشان و هر آینه وی ترک
کرد قبیله را از قبایل و هر آینه آن قبیله یافتند در ابلان خرمی از آن مردوی از میان قبیله عقد جرد که خیانت کرده بود
پس آمد با ایشان رسول الله صلى الله عليه وسلم پس گفت بر ایشان چنانکه میگوید **باب** ما
اكرم الله تعال بر و تبة الجنة والدار والسيح ابن حريم عليه السلام وغير ذلك بيان آنچه که اكرم فرمود

[illegible]

في الحلة سنة ثمان مائة وثمانين واربعمائة

الحمد لله

صالح اندر بلغه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم توفي يوم الاثنين ودفن في يوم الثلاثاء وصلى عليه الناس انما لا يؤمنهم احد فقال ناس يدا فن عند المنبر وقال اخرون قد ف بالبيع فجاء ابو بكر الصديق فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول صادفني بيتي قطرا في مكة الذي توفي فيه فحفر لي فلما كان عند غسله ادادوا رزع فبصيه فبصوهوا صوتا يقول لا تنزعوا القميص فلم ينزع القميص وغسل فيه صلى الله عليه وسلم متوفى في رسول الله صلى الله عليه وسلم روز وروثه ودفن شد روز رسته جنبه و نماز جنازه که در بر آنحضرت صلى الله عليه وسلم مردان نه تنها اماست نمیکرد و ایشان را هیچکس پس گفتند جمعی دفن کرده شود آنحضرت صلعم نزدیک منبر و گفتند دیگران دفن کرده شود و بقیع پس آمد ابو العباس پس گفت شنیدم که رسول الله صلى الله عليه وسلم میفرمود دفن کرده شده است پس میخاموشی میگوید که در جائیکه متوفی شده است آنجا پس کافتند قبر برای آنحضرت صلى الله عليه وسلم و در خانه پس و قتیله سید و غسل آنحضرت صلى الله عليه وسلم خواستند که بر کنند قیص آنحضرت صلعم پس شنیدند آوازی که کسی میگوید بر کنند قیص پس شنیدند قیص را و غسل داده شد تا لایق قیص پس بدن آنحضرت بصلی الله علیه وسلم
صالح با سنده کان بالمدينة رجلان احدهما یلحد والاخر لا یلحد فقالوا ایاها جاء اقل لا عمل عملها فجاء الذي یلحد لیرسل الله صلى الله عليه وسلم بودند و شخص فرزند یکی را میبندد و دیگری را نمیبندد پس گفتند صحابه هر کدام ازین دو کس کسی آید اول کار کند کار خود پس آن شخصی که نمیبندد پس لحد ساخت برای آنحضرت صلى الله علیه وسلم **صالح** اندر بلغه ان ام سلمه زوج النبی صلى الله علیه وسلم كانت تقول ما صدقت بموت رسول الله صلى الله علیه وسلم حتی سمعت و هم الذین حضرت ام سلمه گفت باور داشته موت آنحضرت صلى الله علیه وسلم تا آنکه شنیدم آواز زدن کند **صالح** عن یحیی بن سعید ان رسول الله صلى الله علیه وسلم کفن فی ثلثة اقواب یض سحوبت رسول الله صلى الله علیه وسلم کفن پوشانیده شد در سه جامه سفید حوله حول قرینه ازین **باب** نبذ موت النبی صلى الله علیه وسلم علی ائمة حتی یصیب موت آنحضرت صلى الله علیه وسلم راست او فلان عن عبد الرحمن بن القاسم ان رسول الله صلى الله علیه وسلم قال لیغزى المسلمین فی مصائبهم المصیبتی فی رسول الله صلى الله علیه وسلم فرمود باید که تسلی و در سلطانان را در مصایب آنها مصیبتی که حال است ایشان را بسبب موت پیغمبر گوید معنی این است که هر مومن و قتیله فکر کند که اگر در زمان ملاقات

الفناء والاحياء

مکتبہ اربعین ہی السامی

من قوتی بالهین

وَمَا كَانَ يَحْصُلُ
لِإِقْلَاقِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ

المجلد الثاني
الكتاب الثاني
الجزء الثاني
العدد الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن
موسى عليه السلام

سورة العنكبوت

شاهزاده محمد علی

المطبعة
الاسلامية
الاسلامية

أنحضرت صلى الله عليه وسلم يورثي ما يفت خذت وصحبت اورا صلى الله عليه وسلم بعد از ان تمام نمیدار
جهت نایافت آن سعادت و صبر میکرد بران حاصل میشد اورا ثواب عظیم و هرگاه میرسد اورا صیغی در این
وال اول پس فکر میکند دران مصیبت عامه که واقع شده است بر همه مسلمانان از اول ایشان تا آخر ایشان
حقیر میشود و در پیروی آن مصیبت خود را و آسان میشود بروی وقوع این حادثه پس ترک چرخ و فرغ
نماید رای آن **باب حکم ترک النبی صلی الله علیه وسلم حکم میراث آنحضرت صلی الله علیه وسلم**
صالح عن ابن شهاب عن جريرة بن الزبير عن عائشة ام المؤمنين ان ازواج النبی صلی الله علیه
وسلم حين توفي رسول الله صلی الله علیه وسلم اودن ان یبعثن عثمان بن عفان الی ابی بکر
الصديق فیسألنہ میراثن من رسول الله صلی الله علیه وسلم فقالت لهن عائشة رضی الله عنہا
اليس قد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نورث ما ترکنا صدقة **صالح** عن ان آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و قبیلک متوفی شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم خواستند که بفرض حضرت عثمان را پیش ابوبکر الصديق پیر
سوال میکردند از وی میراث خود را زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیر گفت ایشانرا حضرت عائشة آیا گفت
است رسول الله صلی الله علیه وسلم میگوید وراثت نمیشود آنچه گذاشته ایم پس آن صدقه است **صالح** عن
ابی الزناد عن الامیر عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یقسم وراثتی دینا و
ما ترکت بعد نفقة نسائی و مؤنة عاملی فهو صدقة ابوبکر و رواه ابن کثیر و کرم الله وجهه رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود وراثت نمیدار و از ان من دنیا را آنچه گذاشتیم بعد نفقة زان من و خرج عامل من پس آن از
صدقه است **باب ادله ابی بکر رضی الله عنه و کاتب النبی صلی الله علیه وسلم در ادا کردن ابوبکر**
صديق رضی الله عنه و عدای آنحضرت راضی الله علیه وسلم **صالح** عن ربيعة بن ابی عبد الرحمن انه
قال قدم علی ابی بکر الصديق مال من البحرين فقال من کان له عند رسول الله صلی الله علیه وسلم
و ابی او علة فلیا سنی فجاء جابر بن عبد الله فخص له ثلث خفصات و پیش ابوبکر صديق مالی از جانب
بحرین پس فرمود هر که را باشد و پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عده پس بیا پیش من پس آمد پیش ابوبکر
بن عبد الله پس دست گرفته و او را رسته **باب سيرة ابی بکر الصديق رضی الله عنه و فضائله**
در بیان سیرت حضرت ابوبکر الصديق و فضائل او رضی الله عنه **صالح** عن ابن شهاب عن حميد
بن عبد الرحمن بن عوف عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من اتق ذم من

فی السیاسة
انفق هذا السیاسة علی
صدا الحق و نصح
هذا الحق و انما
عشر من احوال النبی
صلی الله علیه وسلم
فليس غیر قد روي
بک الصدوق رضی الله
عنه قال من عده
من قول
الوکی الواعظ و الفاعل و الی
۲۶۱
فی و الخصة النبوة

من الخلة و انما عده
من قول
الوکی الواعظ و الفاعل و الی

الحلقة الثانی

فی سبیل الله فودی فی الجنة یا عبد الله هذا خیر هذا خیر فمن كان من اهل الصلوة دعی من باب الصلوة ومن كان من اهل الجهاد دعی من باب الجهاد ومن كان من اهل الصدقة دعی من باب الصدقة ومن كان من اهل الصیام دعی من باب الصیام فقال ابو بکر الصديق رسول الله صاعلی من یدعی من هذه الابواب من ضرورة فصل یدعی احد من هذه الابواب كلها قال نعم وادعی ان تكون منهم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودم که خرج کند و جزای یک جنس در راه خدا یتعالی نداده شود و در پشت ای بنده خدا این بهتر است این بهتر است هر که باشد از اهل نماز خوانده شود او از روز و روزه هر که باشد از اهل جهاد خوانده شود او از روز و روزه هر که باشد از اهل صدقه خوانده شود او از روز و روزه هر که باشد از اهل روزه خوانده شود او از روز و روزه هر که باشد از اهل صیام خوانده شود کسی که خوانده شود و ازین همه در و از این همه حاجتی پس یا خوانده شود کسی ازین همه یکجا فرمود ای و امید دارم که تو از جمله آنانی **صالح** عن زید بن اسلم عن اسیران عمر الخطاب و دخل علی ابی بکر الصديق وهو یخجل لسانه فقال له عمر من غفر الله لك فقال ابو بکر هذا اورفته الموارد عمر بن الخطاب و اصل خبر ابو بکر صديق حال آنکه او بیعت میکند زبان خود را بر گشت او را حاضر پس کن یا میرزا و ترا خدا یتعالی گفت ابو بکر همین زبان فرو آورد و مرا بر جای فرو آوردن **صالح** عن ابن شهاب عن عروة بن الزید عن عائشة زوج النبی صلی الله علیه وسلم انها قالت انا ابکر الصديق کان یحلم باحاد عشرین و سقما من ماله بالعبادة فلما حضرته الوفاة قال والله یا بنیة ما من الناس احد احب الی عنی بعدک منك ولا اعر علی ففوا بعدی منك و اقی کنت یحلمتک جا عشرین و سقما فلو کنت جدیة و احبته کان لك و انما هو اليوم مال و ادب و انما هو یحلم و انما هو فاقسموه علی کتب الله قالت عائشة فقلت یا ابنت والله لو کان کذا و کذا المکتبة انما هی اسماء فمن الاخری فقال ذو یطن بیت خارجة و اده جارية ابو بکر صديق عطا کرده بود حضرت عائشة را غله از زمین بریده شده که میت و تن بود از مال خود که در غایه بود پس و فیکه حاضر خدا را میت فرمود و اندای و حرکت نمیکنست از مردان که دوست باشند نزدیک من تو انگری او بعد از من زیاده تراز تو و میچکس که دشوار باشد فقرا و بعد از من زیاده از تو و هر آینه من عطا کرده بودم ترا غله بریده شده که میت و تن هست پس اگر بریده باشی آنرا دو خزانه آورده باشی آن را از آن تو باشد و جزای این میت

شرب عمر بن الخطاب لبنا فاجتمع فسال الذي سقاه من اين هذا اللبن فاجبره انه ورد على ما وقد
سماه فاذا انعم من نعم الصدقة وهم يسبقون فخلبوا قن البانها فجلت في سقايهم فهو هذا فادخل
عمر بن الخطاب يده فاستقاه زيد بن اسلم گفت آنجا سيد عمر بن الخطاب تير را پس خوش باخت او را آن
شير پس سوال کرد از آن شخص که نوشتانیده بود او را از کجاست اين شير پس خبر داد او را که اين شخص اردشير
برای که نام برد از پس نگاه شتران هستند از شتران صدقه در اعيان آب میدادند آن شتران را پس شير
برای من شير آن شتران پس نهادم آنرا در مشک خود پس آن شير نسبت پس در آوردم عمر بن الخطاب دست
خود را در حلق خود پس تی کرد آنرا **صالح** عن زيد بن اسلم عن ابياته قال لعمر بن الخطاب
في الظهيرة اناقة عمياء فقال عمر اذ قمها الى اهل بيت ينتفعون بها قال نقلت وهي عمياء قال فطهرها
بالابيل قال نقلت كيف تاكل من الارض قال فقال عمر آمن نعم الحبرية هي ام من نعم الصدقة
فقلت بل من نعم الحبرية فقال عمر اذ قمها والله اكلها فقلت ان عليها اسم نعم الحبرية فاهربها عمر
فحضرت وكانت عنده صحائف تسع فلا تكون فاهتد ولا طريقة الا جعل منها في تلك الصحائف فبعثت
بها الى اذ واج النبي صلى الله عليه وسلم ويكون الذي بيعت به الى حفصة ابنته من آخر ذلك قال
كان فيه نقص كان في حقه حفصة قال فجعل في تلك الصحائف من لحم تلك الخنزير فبعثت بها الى
اذ واج النبي صلى الله عليه وسلم واهربها فبقی لحم تلك الخنزير فوضع فدا عليه المهاجرين والامم
اسلم گفت عمر بن الخطاب را که هر آنکه در جانوران ماده قتری است کور پس فرمود حضرت عمر به او را بپل
یک خانیره منده شوند آن گفت اسلم پس گفتم وی کور است پس گفت حضرت عمر در قطار خوانده است آنرا
همراه شتران پس گفتم چگونه پیم و از زمین پس فرمود حضرت عمر آيا از جانوران خیریه است یا از جانوران
صدقه پس گفتم بلکه از جانوران خیریه است پس گفت حضرت عمر بخوابید شما والله خوردن آن پس گفتم هرگز
برو نیست و انم جانوران خیریه پس امر کرد عمر بن الخطاب پس محر کرده شده او را بود نزد یک حضرت عمر
نه پیا له پس نمید و میوه یا تحفه گر کمی تمام و بعضی آن میوه دران پایاها پس میفرستاد آنرا بسوی از واج
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میبود آنچه فرستد آنرا حضرت حفصة دختر خود آخر هم پس اگر نقصانی باشد در
حصه آن نقصان در حصه حفصة باشد گفت اسلم پس از بدخت دران پایاها بعضی گوشت آن شتر فرستاد
آنرا بسوی از واج آنحضرت صلی الله علیه وسلم و امر کرد در حق آنچه باقی مانده بود و از گوشت آن شتر پس لمعلم

في الاشارة فواضحات كل ما ثبت على انما عصفها فاصحابها انهم

الجلد الثالث

۲۶۶

مها کرده شد پس بخواند بروی مهاجرین و انصار را **صالح** عن زید بن اسلم عن ابيه انه قال خرج
عبد الله وعبيد الله ابنا عمر بن الخطاب في جيش الى العراق فلما قفلا مر على ابي موسى الاشعري و
هو اميل البصره فخطب بهما وسمي ثم قال لولا قدركما على امرنا ففعلتم ما فعلت ثم قال يا هذان مال
من مال الله اريد ان اعطيه الي امير المؤمنين ويكون لكم البر فقلالا وودنا نفعل وكتب الي
عمر بن الخطاب ان ياخذ منهما المال فلما قدما باعا فابحما فلما دفعنا ذلك الي عمر بن الخطاب قال
اكل الجيش اسلف مثل ما اسلفتما قلالا فقال عمر بن الخطاب ابنا امير المؤمنين فاسلفتما
اذا مال الله ووجه فلما عبد الله فسكت واما عبيد الله فقال ما ينبغي لك يا امير المؤمنين هذا لو
نفص الما اهلك لغيره فقال عمر اذ يا فسكت عبد الله وراجعه عبيد الله فقال رجل من
جلساء عمر يا امير المؤمنين لو جعلت قراضا فقال عمر قد جعلته قراضا فاخذ عمر من المال
ونصف وجه واحد عبد الله وعبيد الله نصف وجه المال اسلمت برأى عبد الله وعبيد الله لبر
عمر بن الخطاب وانشكرى بسوى عراق بن قتيبة بازكتند كدشتند برابوسى اشعري و امير بسوى لوسر
مرحبا گفت انشا و دعا بسهل گفت بعد از ان گفت اگر قادر بسوى دوم برابى شمار امرى كه نعم رسانم شمار
آن برآيه ميكرم بعد از ان گفت آرى انجا مالى است از بيت المال بخوام كه بفرستم آن را بحساب
امير المؤمنين و باشد برابى شما نعم آن بس هر دو گفتند دوست و دشمن بسى اين معامله را بس كروا و
نوشت بسوى عمر بن الخطاب انكه گيرد از نشان آن مال را بس چون آمدند هر دو به دينه فروفتند آن مال
را و رفع يا قنند بسى و سكه دادند آن مال را بحضرت عمر گفت آيا تمام جيش را قرض داد و مثل آنچه قرض داد
شمارا قنند بسى بس فرمود عمر بن الخطاب بسرا ان امير المؤمنين بسى شمارا بسرا ان امير المؤمنين و است
و برابى همين قرض داد شمارا ادا كنيد مال را و رفع آن را تمام اما عبيد الله بس خاموش ماند و اما عبيد الله
بس گفت لا تلى بسى تراى امير المؤمنين انمى اگر نقصان بسى ميدال را يا ملاك ميسد البته ضامن بسى
ما ان را بسى گفت عمر بن الخطاب ادا كنيد آن را بس خاموش ماند عبيد الله و مر اجبت نمود عبيد الله بسى گفت
چنانچه اول گفته بود بسى گفت مردى از هشتينان حضرت عمر يا امير المؤمنين دوست دارم كه گردانم
آن را قرض بسى فرمود حضرت عمر برآيه گردانيدم آن را قرض بسى گرفت حضرت عمر اصل مال نصف
رفع آن و گرفتند عبيد الله و عبيد الله نصف رفع مال **صالح** عن زید بن اسلم قال كتب ابو عبيد

بن الجراح الى عمر بن الخطاب يذكر له جموعا من الروم وما يخوف من اهرم فكتب اليه عراما بعد
 فانه مع ما ينزل بعد يومين من منزل سدة يجعل الله بعد فجاوانه لن يغلب عسر يسرين و
 ان الله يقول في كتابه يا ايها الذين آمنوا صبروا وصابروا وادبوا واتقوا الله لعلكم
 تفلحون انه نزلت ابو عبدة بن الجراح بسوى عمر بن الخطاب ذكر ميكروبى راى او اجتمع لشكر الزور
 وذكر كروتر سيدن خود ازيان پس نوشت بسوى او حضرت عمر العبد لله حال شيت هرگاه نازل
 شود بر بنده مسلمانى شدي مى سازد خدا تعالی بعد از وی كشادگی هر كنه حال این است كه غالب نمی آید
 يك شقت بر دوا سانی بنی و این بدلول قول خدا تعالی است فان هم العسر سیران هم العسر
 سیرا و هر كنه مىگوید خدا تعالی در كتاب خود يا ايها الذين آمنوا صبروا وادبوا و اتقوا الخ يعنى
 مسلمانان صبر كنيد و شقت كنيد و در جهاد و اسبان را مهياداريد براى جهاد و برسيد از خدا
 باشد كه شمار شكار شود ممالك عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب كان يقول اللهم كما جعل
 ذنبي بيد رجل منك لى كى بجد و احدى يحتاجني بها عندك يوم القيمة عمر بن الخطاب در دعايى كه
 بار خدا را مىگردد ان قل من بريت مروى كه گذارده است براى تو يك سجد نماز اخصوت كند با من
 بسبب ان يك سجد نزد تو روز قيامت ممالك عن زيد بن اسلم ان عمر بن الخطاب كان
 يقول اللهم انى استملك شهادة فى سبيلك و وفاء ببلد رسواك عمر بن الخطاب مىگفت
 خدا يا مبرائنه من سوال مىكنم از تو شهادت و در راه تو موت و زنده بغير تو صلى الله عليه و سلم مالك
 عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان ياكل خبز اسمن فذاع جلاله من اهل البادية
 فجعل ياكل ويتبع بالقمه و صر الصخرة فقال له عمر كلك مقفر فقال والله ما اكلت سمنا
 ولا ديت اكلابه منذ كذا وكذا فقال عمو لا اكل السمن حتى يحبى الناس من اول ما ليحيون
 عمر بن خطاب بخورد نان باروغن پس بخواب شخص را از ازال او پي پس شروع كرد آخر كه بخورد و قمه را
 سكر و ايند بر انچه متعلق شده بود آن صخره از ان روغن پس گفت اورا حضرت عمر گوياء تو كم خرجى نى
 يا بنى روغن را پس گفت و اسد بخورده ام روغن و زبده ام خورنده طعام را بمرده روغن از انده اى
 چنين و چنان پس گفت حضرت عمر بخورم روغن تا آنكه باران واده شود و مردمان را در اول آنكه
 باران واده شود ممالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب اذ ذك جابر بن عبد الله و

معه حال لحم فقال ما هذا فقال يا امير المؤمنين قرضنا الى اللحم فاسترثبت بدوهم لحم فقال
 عمر ما تريد احل لكم ان يطوى بطنه عن جاريه وابن عمه اين تذهب عنك هذه الاية اذهبتم
 طينبايكم في جوفكم الدنيا واسمتمتعتم بها عمر بن الخطاب يا فت جابر بن عبد الله را و همراه
 او يك بار گوشت بود پس پسر عمر بن الخطاب چيست اين پرس گفتم جابر راى امير المؤمنين مشتاق شد يم
 بسوى گوشت پس خريد كردم بگيردم گوشت را پرس گفتم حضرت عمر چه باراد ميكنيد يكى از شما درين كه
 بچاندنكم خويشنى اعراض كند از سهاى خود و بسرك خود بجا ميرود از خاطر تو اين آيه اذهبتم طينبايكم
 الخ يعني خرم كرده و دينتمهاى خود را در زندگاني دنيا و بهره مند شديدان مالك عن يحيى بن
 سعيد ان عمر بن الخطاب كان يقول كرم المؤمن تقوية ودينه حسنة وحرقة خلقه وحرارة
 والجن عن ارضهم الله حيث يشاء فالجنان يفر عن ابيه واهله والجري يقول عمن كذب
 به الى رحله والقيل حقت من الحروف والشهيد من احتسب نفسه على الله عمر بن الخطاب غير مرمو
 بزرگى آدمى پرزيگارى اوست و دين او فخر اوست و آبروى او خلق اوست و جبره و بزرگى طبعها است
 مى نهد خدايتعالى از ابرها كه خواهد پس بزدل ميگرزد و از پر و پا در خود و صاحب جبره قتال ميكنند تا دفع كند
 شر را از كسيكه بازيگر و اندازد را بسوى خانه خود يعني از طرف مرد اجنبى و قتل ميگيرد از هر كجا و شهيد كسى
 است كه طلب اجر كند و عمل نفس خود را از خدايتعالى مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن
 المسيب ان عمر بن الخطاب اختصم اليه مسلم و يهودي فزاعى عمر بن الخطاب ان الحق لليهود
 فقصي له عمر فقال له اليهودى والله لقد قصيت بالحق فضربه عمر بن الخطاب باليد و قنم
 قال وما يدريك فقال اليهودى انا اخذته ليس قاض يقضى بالحق الا كان عن يمينك ملك
 و عن شماله ملك يسد دانه و يوقها به الحق ما دام مع الحق فاذا ترك الحق عوجا و تركاه
 در پيش عمر بن الخطاب خصومت كردند مسلمانى و يهودى پس ويد عمر بن الخطاب كه حق از آن يهوديت
 پس حكم كرد براى او پس گفت او را يهودى و الله بر آئينه حكم كردى بحق پس زد او را عمر بن الخطاب
 بعد از ان گفت و چه خبر مظلوم ساخت ترا پس گفت يهودى بر آئينه ما ميشيم در كتاب كه نيت ميم خانه
 كه حكم كند بحق الا يبايند بجانب رست او فرشته و بجانب چپ او فرشته بر راه رست بيدارند او را
 و توفيق ميدهند او را بر راه حق تا و قتيكه آن قاضى باشد پس قتيكه ترك كرد حق را با لاسير و نذر فرشتگان

الجلد الثاني

وميكنز اند اورا مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب قال لرجل ما اسبك فقال جئت
 قال ابن من قال ابن شهاب قال ممن قال من الحرة قال ابن مسكك قال بحرة الناد قال يايتها
 قال بذا انت لطي فقال حمراء ذلك اهلك فقد احترقوا قال فكان كما قال عمر بن الخطاب عمر
 بن الخطاب برخصه كبريت نام تو گفت جمره گفت بپرستی گفت بپر شهاب گفت از کدام قبيله گفت
 از حرة گفت كجاست مكن تو گفت در حرة النار گفت در کدام محله از حرة النار گفت در ذات لطي
 گفت حضرت عمر در ياب اهل خود را بر اينه ايشان سوختند پس شجوا كه گفته بود عمر بن الخطاب
 مالك عن يحيى بن سعيد ان عمر بن الخطاب كان يحل في العام الواحد على اربعين الف
 بعير يحمل الرجل الى الشام على بعير ويحل الرجلين الى العراق على بعير فجاءه رجل من اهل
 العراق فقال احلني وسعيما فقال له عمر بن الخطاب انشدك بالله شحيم ذوق قال نعم
 عمر بن الخطاب يكره و در يك سال بر چهل هزار شتر و چهار سوار ميكرد يك مرد را بوي شام بر يك
 شتر و سوار ميكرد و در مرد را بوي عراق بر يك شتر پس آمد پيش او مردی از اهل عراق پرسيد گفت
 كن مراد سعييم را پس فرمود او را حضرت عمر سوال ميكنم ترا قسم داده بنام خدا تعالی آيا سعييم شك
 است گفت آري مالك عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب انه سمعه يقول لما
 جد دعوى بن الخطاب من منى اناخ بالابطح ثم كرم كومة ثم طرح عليها دواء واستلق
 ثم مد يديه الى السماء فقال اللهم كدرت سيئي وضعفت قوتي وانتشرت دعيتي فاقبضني
 اليك غير مضجع ولا مضطجع ثم قدم المدينته في عقب ذي الحجة فخطب الناس ثم قال يا ايها
 الناس قد سئدت لكم السنن وفرست لكم الفرائض وتركتم على الواضحة الا ان تصلوا
 بالناس يمينا وشمالا وصوب بالحدى يديه على الاخرى ثم قال اياكم ان تهلكوا عن آية الهم
 ان يقول قائل انا لا نجد حديث في كتب الله فقد ربح رسول الله صلى الله عليه وسلم و
 رحمتنا والذي نفسي بيده لو لا ان يقول الناس زاد عمر بن الخطاب في كتاب الله لكتبها النسخ
 والشيخه اذا زينا فاجوهما البتة فانا قد قرواها قال يحيى بن سعيد فقال سعيد بن
 المسيب فما اسلمت ذي الحجة حتى قتل عمر بن الخطاب رحمه الله سعيد بن المسيب گفت و قبيله باز
 گفت عمر بن الخطاب از مني خوابيد شتر را و را بطع بيد از ان بيد را خيت توده از سنگ ريزا بعد از

في الحجة ريشه فراغان كذا است فاما نسخها عنهما

ان حضرت بر آن لبندی جادو خود را در از کشید بعد از آن بر پشت دوست خود را بسوی آسمان پس گفت
 ای خدا یا در از شد عمر من و اتوان شد قوت من و بر آگنده شد عیبت من پس فیض کن روح مرا بسوی خود
 در آن حال که ضایع کرده نشده باشم و نه تقصیر کننده در حق تو بعد از آن آمد بدین در آخر ذی الحجه
 خطبه خواند برای مردمان بعد از آن گفت ای مردمان هر آنکه مقرر کرده شد برای شماستنها و فرض کرده
 شد برای شما فرضها و گذشته شد شما را بر جاوه و اخوه کن خوف است که گمراه کنید مردمان را از راه
 رست بجانب رست یا بجانب چپ و بزرگ دست خود را بر دست دیگر بعد از آن گفت دور و ابر
 خود را از آنکه لاک شوید از آیه رجم بسبب آنکه گوید گوینده هر آنکه نامی یابیم دو حد و کتاب خداست
 پس هر آنکه رجم کرد رسول الله صلی الله علیه و سلم رجم کردیم ما قسم بذات پاک که نفس من در دست است
 اگر خوف آن نمی بود که گویند مردمان زیاده کرد و کفر در کتاب خداست تعالی البته می نوشتم آیه رجم را در
 مصحف آیه این است الشیم و النیحه اذ ازینا قار جوهما البته یعنی مرد محسن و زن محسنه و فقیهین را
 تقدیر پس نگار کنید ایشان را البته پس هر آنکه ما خواندیم آنرا گفت یحیی گفت سعید بن السیب پس آخر
 شد ذی حجه تا آنکه کشته عمر بن الخطاب رحمت کند خدا تعالی بروی **صالح** عن باغ انه سمع
 اسلم مولى عمر بن الخطاب يحدث عبد الله بن عمر بن الخطاب راى على طلحة بن عبيد الله
 ثوبا مصبوغا وهو محرم فقال ما هذا الثوب المصبوغ بالطلحة فقال طلحة يا امير المؤمنين انما هو
 مدد فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدى بكم الناس فلوان رجلا جاهلا داي هذا
 الثوب فقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاجرام فلا تلبسوا
 ايها الرهط شيئا من هذا الثياب المصبغة ثم من الخطاب ودير طلحة بن عبيد الله جامه رنگين و حال
 آنکه او محرم بود پس گفت حضرت عمر عیبت این جامه رنگین ای طلحه پس گفت طلحه ای امیر المؤمنین خبر از
 نیست که این خاکست پس فرمود حضرت عمر هر آنکه شما این جامه بپوشو یا آن هستید افتد می کنند شما
 مردمان پس اگر مرد جامی دید این جامه را البته میگوید هر آنکه طلحه بن عبيد الله می پوشید جامه های
 رنگین را و او پس بپوشید جامه خیر از قسم این جامه ها رنگ کرده شده تقبیله تترجم گوید مقام مقتنی از
 بود که جمله از سیرت حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما درین جامه پوشید و رنگین چون شرط کتاب
 روایه یحیی بن یحیی است و بر روایت او و موطا چیزی ازین باب منقول نشد و در مصنفات فقیر که در
 کتابها است

و قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما هو مدد فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدى بكم الناس فلوان رجلا جاهلا داي هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاجرام فلا تلبسوا ايها الرهط شيئا من هذا الثياب المصبغة ثم من الخطاب ودير طلحة بن عبيد الله جامه رنگين و حال آنکه او محرم بود پس گفت حضرت عمر عیبت این جامه رنگین ای طلحه پس گفت طلحه ای امیر المؤمنین خبر از نیست که این خاکست پس فرمود حضرت عمر هر آنکه شما این جامه بپوشو یا آن هستید افتد می کنند شما مردمان پس اگر مرد جامی دید این جامه را البته میگوید هر آنکه طلحه بن عبيد الله می پوشید جامه های رنگین را و او پس بپوشید جامه خیر از قسم این جامه ها رنگ کرده شده تقبیله تترجم گوید مقام مقتنی از بود که جمله از سیرت حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما درین جامه پوشید و رنگین چون شرط کتاب روایه یحیی بن یحیی است و بر روایت او و موطا چیزی ازین باب منقول نشد و در مصنفات فقیر که در کتابها است

و قد قال رسول الله صلی الله علیه و سلم انما هو مدد فقال عمر انكم ايها الرهط ائمة يقتدى بكم الناس فلوان رجلا جاهلا داي هذا الثوب فقال ان طلحة بن عبيد الله قد كان يلبس الثياب المصبغة في الاجرام فلا تلبسوا ايها الرهط شيئا من هذا الثياب المصبغة ثم من الخطاب ودير طلحة بن عبيد الله جامه رنگين و حال آنکه او محرم بود پس گفت حضرت عمر عیبت این جامه رنگین ای طلحه پس گفت طلحه ای امیر المؤمنین خبر از نیست که این خاکست پس فرمود حضرت عمر هر آنکه شما این جامه بپوشو یا آن هستید افتد می کنند شما مردمان پس اگر مرد جامی دید این جامه را البته میگوید هر آنکه طلحه بن عبيد الله می پوشید جامه های رنگین را و او پس بپوشید جامه خیر از قسم این جامه ها رنگ کرده شده تقبیله تترجم گوید مقام مقتنی از بود که جمله از سیرت حضرت عثمان و حضرت علی رضی الله عنهما درین جامه پوشید و رنگین چون شرط کتاب روایه یحیی بن یحیی است و بر روایت او و موطا چیزی ازین باب منقول نشد و در مصنفات فقیر که در کتابها است

[illegible][illegible]

في الحاشية: فوالله اني قد اكلت من اعضاءه وادخلت في

فقال لقد اصابني في مالي هذا فتنة فاجاء الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر له الذي اصابه
 في حائطه من القنينة وقال يا رسول الله هو صدقة لله فضع حيث شئت ابو طلحة انصار
 رومى نازيكا دار و در بوستان خود پس پريد مرغى و بسى پس آغاز كرده كه سبطليد راه بر آمدن بسبب
 هجوم شاخ و برگ درختان پس خوش كرد او را اينحال پس شروع كرد ابو طلحه در پي او انداخت چشم
 خود را يك ساعت بعد از ان باز رجوع كرده بسوى نماز خود پس نگاه او در نمى يابد كه چه قدر نماز خوانده
 است پس گفت هر آنكه رسيد بن سبب اين مال قنينة پس آمد بسوى رسول الله صلى الله عليه وسلم پس فكر
 كرد و پيش آنحضرت صلى الله عليه وسلم آنچه رسيد او را در مانع خود از قنينة و گفت يا رسول الله اين باغ
 صدقه است براى خدا پس بگذر از امر جا كه خواهى **مالك** انه بلغه عن عائشة زوج النبي صلى الله
 ان مسكينا ساء لها وهي صائمة وليس في بيتها الا دغيف فقالت لمولاها اعطيها اياه فقالت
 ليس لك ما تطيرين عليه فقالت اعطيها اياه قالت ففعلت قالت فلما امسينا اهدى لسانا
 اهل بيت او انسان ما كان يهدى لنا شاة و كففها فذهبتى عائشة فقالت كل من هذا هذا
 خير من قصبك بنواى سوال كرد حضرت عائشة را حال آنكه وى روزه دار بود و نبود در خانه اشان
 لمرگيك نان پس فرمود يك زن آزاد كرده خود را كه بده اين ساكل را آن نان پس گفت آن زن آزاد
 كرده اش نيست براى تو آنچه افطار كنى بران پس فرمود حضرت عائشه بده او را آن نان پس كرد موافق
 فرموده حضرت عائشه گفت آن زن پس وقتيكه در وقت شام داخل شديم ما پدينه فرستاد براى ما اهل
 خانه يا شخصى كه پدينه فرستاد براى ما يك بزرى و جانب آن قدرى از نان پس بخواند مرا حضرت عائشه
 پس گفت بخور كه اين بهتر است از نان تو **مالك** عن هشام بن عروة عن ابي رانه قال ما احب
 ان ادفن بالبقيع لان ادفن في غيره احب الي من ان ادفن فير اما هو احد رجلين اما ظالم
 فلا احب ان ادفن معه و اما صالح فلا احب ان ينبش لي عظامه عرويه گفت دوست نميدارم
 كه دفن كرده شوم در بقيع اين كه دفن كرده شود مرا در غير بقيع بهتر است نزديك من از آنكه دفن
 كرده شود مرا در بقيع حال جز اين نيست كه آن شخص كه سابقا در ان قبر بود و كي از او مرد خواهد بود
 يا ظالم است پس نخواهم كه دفن كرده شود مرا با او يا صالح است پس دوست نميدارم كه بركورده
 شود و براى من سخنانها او را **مالك** عن يحيى بن سعيد قال لما كان يوم احد قال

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من ياتيني بخبر سعد بن الربيع الانصاري فقال رجل
انا يا رسول الله قد هيب الرجل يطوف بين القتل فقال له سعد بن الربيع ما شانك فقال
الرجل بعثني اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم لاني اخبرتك قال فاذهب اليه
فاقرئه مني السلام واخبره اني قد طعنت اثنى عشر طعنة واني قد اقدت مقابلي و
اخبر قومك انه لا عذر لهم عند الله ان قتل رسول الله صلى الله عليه وسلم وواحد
منهم حي وزيك غزوه احد واقع شده بود و فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم كبريا و بن
خبر سعد بن الربيع انصاري را پس گفت مردی من ارم يا رسول الله پس رفت آخر و میگفت
گشتگان پس گفت اورا سعد بن الربيع چیت حال تو گفت اورا آخر و فرستاده است مرا بوی
تو رسول الله صلى الله عليه وسلم تا بیا رم پیش او خبر ترا گفت پس برو بوی انحضرت صلى الله عليه
وسلم پس بخوان بر انحضرت صلى الله عليه وسلم از جانب من سلام و خبر ده اورا که بنیزه زده شد
مراد از زده زخم و هر آنکه زخم گد زده رسانیده شد بجای که زخم آنجا میگفت از بدن من و خبر رسان
بقوم خود که ایشان را عذری نیست نزد یک خدا تعالی اگر گشته شود رسول الله صلى الله عليه
وسلم و یکی از ایشان زنده باشد مالک عن عبد الرحمن بن عبد الرحمن بن ابی
صعب عنه انه باخبر ان عمرو بن الجحوم و عبد الله بن عمر و الانصاري یاتین ثم السکون کان
قد خفر السیل عن قبرهما و کان قبرهما سما علی السیل و کان فی قبر واحد و هما من استشهد
یوم احد و خفر عنهما لیغیر من مکانهما فوجدا لم یغیرا کانهما مائتا بالامس و کان احدهما
قد جرح فوضع یدیه علی جرحه فدفن و هو کذلک فامیطت یدیه عن جرحه ثم ارسلت فوج
کما کانت و کان بین احد و بین یوم خفر عنهما سبت و اربعون سنة و عمر بن الجحوم و عبد الله
بن عمر و هر دو انصاری و سلمی کنده سیل زمین را متصل قبر ایشان بود و قبر ایشان نزدیک سیل بودند
هر دو در یک قبر و ایشان هر دو از انجماء بودند که شهید شده بودند روز احد پس کا فند مروان زمین را
از بالای ایشان تافل کرده شود ایشان را از جای ایشان پس یافته شد این هر دو را که متعین شده اند
گویند که ایشان مرده اند و نزدیک ایشان زخمی شده بود پس نهاده بود دست خود را بر جرح خود پس
دفن کرده شد اورا حال آنکه او این صفت بود پس زایل کرده شد دست او و از زخم او بعد از آن گذشته

شد پس باز رجوع کرد و چنانچه بود و بود در میان احد و در میان روزی که کافیه شد زمین از بالای ایشان چهل و
 شش سال مالک عن ابن شهاب عن سلیمان بن یسار ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
 کان یبعث عبد الله بن رواحه الی خیبر فیمض ینسربین یهود خیبر قال یحبون الیه حلیمان
 حلیمان یسأرون فقالوا هذا لك وحقیقت عما و تحاور فی القسم فقال عبد الله بن رواحه یا معشر
 یهود والله انکم لمن ابغض خلق الله الی وما ذاک بخالی علی ان احیف علیکم فاما ما عرضتم
 من الرشوة فانما هی سحت وانا لانا کلها فقالوا هذا باقمت السموات والارض رسول الله صلی الله
 علیه وسلم میفرستاد عبد الله بن رواحه را بسوی خیبر پس شخص میکرد و در میان خود و در میان یهود پس جمع
 کردند یهود برای او زیوری از جمله زیوری زان خود پس گفتند عبد الله بن رواحه را که این زیوری را
 و سبک کن از ما و تجاوز کن و قیمت پس گفت عبد الله صلی الله علیه و آله که هر آنچه شما ناخوشترین
 خلق خدا بنزدیک من نیست این ناخوشی باعث مرار آنکه ظلم کنم بر شما اما آنچه پیش آوردید از زینت
 پس این حرام است و هر آنچه ما نمیخوریم آن را نقد یهود این عدل ایستاده است آسمانها و زمین
 مالک عن محمد بن عمرو بن حلحلة عن حمید بن مالک بن حاتم انه قال کنت جالساً مع ابی هريرة
 بادضر بالعقیق فانا ه قوم من اهل المدينة علی دواب فنزلوا عندنا قال حمید فقال لی ابو هريرة
 اذهب الی امی فقل ان انک یقولک السلام ویقول اطعمنا شیئاً قال فوضعت ثلثة اقراص
 فی صحفة وشیئاً من زیت وعلیم فم وضعها علی داسی وحملتها الیهم فلما وضعها بین ایدیهم
 کبر ابو هريرة وقال الحمد لله الذی استبقنا من الجنة بعد ان لم یکن طعامنا الا الاکسودین الماء
 والتمر فلم یصیب القوم من الطعام شیئاً فلما انصرفوا قال لی یابن اخی احسن الی غنمک و مسح
 الرعام عنها والجب مرأعها وصل فی ناحيتها فانها من دواب الجنة والذی نفسی بیده
 لبوشک ان یاتی علی الناس زمان تكون الثلثة من الغنم احب الی صاحبها من دار حروان گفت
 حمید بن مالک نشسته بودم با ابو هريرة در زمین او که در وادی عقیق واقع بود پس آمدند پیش او قومی از اهل
 مدینه سوار بر جانوران پس فرود آمدند نزد یک ابو هريرة گفت حمید پس گفت مرا ابو هريرة بر بودی بود
 من پس گو که پس تو سلام میفرستی بر تو و میگوید طعام به مرا چیزی گفت پس تنها دست قرصان در صحفه
 و قدری از زیت و نمک بعد از ان نهاد و آنرا بر سر من و بر دوشتم آنرا بسوی ایشان پس و قلیکه گذارستم

از پیش ایشان اندک گفت ابوهریره گفت سپاس خدا تعالی که سیر ساخت ما را از انان بعد از آنکه بنود
طعام ما کرد و اسود که عبارت از آب و خمر باشد پس تناول کردند قوم از طعام جزیری پس وقتیکه باز
گشتند گفت ابوهریره مرا ای پسر برادرین معاظمت کن با بر من خود و بدست مال و دور کن خاک و
خاشاک را از ایشان و نیک کن جای مانند ایشان وقت شب و نماز بگذار در گوشه از مکان ایشان زیرا که
گوسفندان از جانوران بهشت اند قسم بذات پاک که نفس من در دست اوست نزدیک است که بیاید بر
مردمان زمانی که باشد روزه گوسفندان بهتر نزدیک صاحب آن از خانه مروان **صالح** عن ابی ایحان
ابن عبد الله بن ابی طلحة ان الطفیل بن ابی کعب اخبره انه کان باقی عبد الله بن عمر فقیه و معه
الی السوق قال فاذا اعدوا الی السوق لم یمر عبد الله بن عمر علی سقاط ولا علی صاحب بیعة ولا
مسکین ولا احد الا سلم علیه قال الطفیل فحدث عبد الله بن عمر یوما فاستبغنی الی السوق فقلت
له وما تصنع فی السوق وانت لا تقف علی البیع ولا تسال عن السیاع ولا تسوّم لها ولا تجلس فی
جبال السوق قال واقول اجلس بذاهما فتحدث قال فقال لی عبد الله بن عمر یا ابا یطن وکنا
الطفیل ذابطن انما نقد ومن اجل السلام سلم علی من فقیهنا الطفیل بن ابی بن کعب می که بر من عبد
بن عمر بن عبد الله وقت صبح میرفت همراه بسوی بازار گفت الطفیل پس وقتیکه میرفتم بسوی بازار نیگفت عبد
السد بر سقط فروشی و نه بر صاحب بیعی و نه بر مسکینی و نه بر مجبسی مگر که سلام میکرد و روی گفت الطفیل پس آدم
پیش عبد الله بن عمر روی پس طلب کرد از من که از بی او روم بسوی بازار پس گفتم او را چه جز مسکینی در
بازار و تو نمی بینی بر بیعی و سوال نمی کنی از کالای مزخرف نمی کنی کالای را دینی نشینی در مجلسی از مجلس بازار
گفت و من بگویم بنشین همراه ما اینجا تا بایکدیگر سخن گویم پس گفت مرا عبد الله ای صاحب شکم و بود و طفیل
بزرگ شکم خزانیت حال که وقت صبح میروم برای سلام تا سلام گویم با هر که ملاقات کنیم **طاهر**
انه بلغه ان عبد الله بن عمر مکث علی سورة النقرة ثمانین سنین یتعلّمها عبد الله بن عمر و زک کرد
بر سورة لقمة ناهشت سال می آموخت آن را **صالح** انه بلغه ان عبد الله بن عمر قال اللهم اجعلنی
من ائمة المتقین عبد الله بن عمر و عامیله و می گفت با رضا ایگر و ان مرا از ائمه متقیان **صالح** انه
بلغه ان ابالدرداء کان یقوم من جوف اللیل فیقول ناهت العیون و عادت النجوم وانت
الحی القیوم ابو در و در بر نیجاست در نصف شب پس میگفت بخواب بقیه خشمم را در فروخت ستاره

[illegible][illegible]

قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لنا نرى فيك من العظمة والجلد والبر والنجاة
 قال يا بني ان الله قد جعل فيك من كل شيء خيرا ما لم يكن في خلقه الا شرا
 قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما لنا نرى فيك من العظمة والجلد والبر والنجاة
 قال يا بني ان الله قد جعل فيك من كل شيء خيرا ما لم يكن في خلقه الا شرا

وتوزنه بر يا وارثه وتبصر كنهه **باب** فضل مدينة النبي صلى الله عليه وسلم باب در بيان
 فضائل مدينه آنحضرت صلى الله عليه وسلم **صالح** عن اسحاق بن عبيد الله بن ابي طلحة الانصاري
 عن ابن بن مالك ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم بارك لهم في مدينتهم و
 بارك لهم في صاعهم ومدينتهم يعني اهل المدينة رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود ابراهيم
 ده انسان را در پيمان ايمان و برکت ده ايشان را در صاع ايشان و ما ايشان را در مدينت ايشان
صالح عن سهيل بن ابي صالح عن ابي هريرة انه قال قال كان الناس اذا ذاقوا اول الفرج جاؤا
 به الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاذا اخذته رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اللهم
 بارك لنا في قمرينا وبارك لنا في مدينتنا وبارك لنا في صاعنا وبارك لنا في مدينا اللهم ان ابراهيم
 عبدك وخليلك ونبيك واني عبدك ونبيك وانه دعاك لمكة واني ادعوك للمدينة فمثل
 ما دعاك به لمكة ومثله معه ثم يدعو اصغر ولدي يراه فيعطيه ذلك ثم كفت ابو هريرة بوزن
 ابراهيم صفت وقيسه بيضاء اول سيوه من اوردند بحضور آنحضرت صلى الله عليه وسلم بر قتيقه ميگفت از رسول
 الله صلى الله عليه وسلم ميگفت يعني دعا ميگرد ابراهيم كه ده ماراد سيوه او برکت ده ماراد شهر ما و
 برکت ده ماراد صاع ما و برکت ده ماراد در بار خدا يا بر آئنه ابراهيم عليه السلام نهشت و نهشت
 و بر آئنه من نهشت تو ام و نهشت تو ام و بر آئنه ابراهيم دعا كرد در جناب تو براي كه و بر آئنه من دعا كنم
 براي مدينه در جناب تو بيش از آنچه دعا كرد ابراهيم بان در جناب تو براي كه و مانند آن همراه آن بعد
 از آن بخواند خور و ترين طفلي را كه ميديد او را بر عطا ميگردود او را آن سيوه **صالح** عن قطن
 بن وهب بن عويمر بن الاحد ان يحبس منى الزبير بن العوام اخبره انه كان جالسا عند
 عبد الله بن عمر في القنطرة فأتته مولاة له تسلم عليه فقالت اني اردت للخروج يا ابا عبد
 الرحمن استند علينا الزمان فقال لها عبد الله بن عمر افعلي كفعي فاتي سمعت رسول الله صلى
 الله عليه وسلم يقول لا يصبر على لا واثها وشدتها احد الا كنت له شفيعا او شهيدا يوم
 القيمة محسن شسته بوزن عبد الله بن عمر در ايام قننه پس ادرش اوزن آزاد کرده شده او سلام ميگرد
 بر و پس گفت از آن بر آئنه خودم بيرون آمدن از مدينه ابا عبد الرحمن سخت خند بر تازانه پس گفت او را عبد
 الله بن عمر نشين اي معقل پس بر آئنه ميشنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه ميگرد و ميگرد بيشتر

و از آن بر آئنه خودم بيرون آمدن از مدينه ابا عبد الرحمن سخت خند بر تازانه پس گفت او را عبد
 الله بن عمر نشين اي معقل پس بر آئنه ميشنيدم از آنحضرت صلى الله عليه وسلم كه ميگرد و ميگرد بيشتر

وإن كان الغالب المعنى الصحيح فهو الغالب وأما ما يلحقه المتفلسفون والمعتزلة من تأويل الكتاب في السب

مدينة وختي ام بچس کر که من میباشم برای او شفاعت کند یا گواهی دهنده روز قیامت **صالح** عن
بن المشکد وعن جابر بن عبد الله ان اعرابيا ياتي رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسلام
فاصاب الاعرابي وعلقت بالمدينة فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اقلني يعني
فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فاجابه فقال اقلني يعني فأتى ثم جاءه فقال اقلني يعني فأتى
فخرج الاعرابي فقال النبي صلى الله عليه وسلم انما المدينة كالأكبر يعني خبثها ويصنع طيبها
جابر بن عبد الله گفت هر آنکه اعرابی بعیت کرد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اسلام پس باید آن اعرابی
شدید و بدین پس آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله باز ده بمن بعیت من پس قبول
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن دیگر بار آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول
الله باز ده بمن بعیت من پس قبول نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن باز آمد پیش گفت باز ده
من بعیت من پس قبول نفرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس برآمد آن اعرابی از بدین پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم غیر از من نیست که مدینه مانند آتش دران آتشگرست دفع میکند خبث آهن را و خالم
سیار و پاک در راه **صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت ابا الجبابر سعيد بن يسار يقول
سمعت ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آخرت بغربة تاكل القرمي يقولون
يؤسب ويؤسب المدينة يعني الناس كما يفي الكبريخيت المديد ابو هريرة گفت که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و سلم حکم کرده شد مرا بر بی کیخورد و دیمه مار امیگویند و این شراب و آن مدینه است دفع میکند از خود
سروان را چنانکه دفع میکند آتش و آن آتشگر خبث آهن را **صالح** عن هشام بن عروة عن ابيه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج احد من المدينة بغربة عنها الا ابد لها الله
منه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بر منی آید از بدین بچس اعراب کرده از وی مگر که بدل او می آید
خدا تعالی در بدین بهتر از وی **صالح** انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز خرج من المدينة التفت
اليها فبكى ثم قال يا عمر اجم الخشن ان تكون من نقت المدينة عمر بن عبد العزيز و فیکه برآمد از بدین
التفات کرد بسوی او پس گریست بعد از آن گفت ای مزاحم آیا میترسی که باشیم از انجماع که دور کرد
اینان را از خود مدینه **صالح** عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
طاح له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه عروه گفت هر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نمودار شد

والنساء وروى عن جابر بن عبد الله ان اعرابيا ياتي رسول الله صلى الله عليه وسلم على الاسلام
فاصاب الاعرابي وعلقت بالمدينة فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اقلني يعني
فأتى النبي صلى الله عليه وسلم فاجابه فقال اقلني يعني فأتى ثم جاءه فقال اقلني يعني فأتى
فخرج الاعرابي فقال النبي صلى الله عليه وسلم انما المدينة كالأكبر يعني خبثها ويصنع طيبها
جابر بن عبد الله گفت هر آنکه اعرابی بعیت کرد یا آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر اسلام پس باید آن اعرابی
شدید و بدین پس آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول الله باز ده بمن بعیت من پس قبول
کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن دیگر بار آمد پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس گفت یا رسول
الله باز ده بمن بعیت من پس قبول نکرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آن باز آمد پیش گفت باز ده
من بعیت من پس قبول نفرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس برآمد آن اعرابی از بدین پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه و سلم غیر از من نیست که مدینه مانند آتش دران آتشگرست دفع میکند خبث آهن را و خالم
سیار و پاک در راه **صالح** عن يحيى بن سعيد انه قال سمعت ابا الجبابر سعيد بن يسار يقول
سمعت ابا هريرة يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم آخرت بغربة تاكل القرمي يقولون
يؤسب ويؤسب المدينة يعني الناس كما يفي الكبريخيت المديد ابو هريرة گفت که فرمود رسول الله صلی الله
علیه و سلم حکم کرده شد مرا بر بی کیخورد و دیمه مار امیگویند و این شراب و آن مدینه است دفع میکند از خود
سروان را چنانکه دفع میکند آتش و آن آتشگر خبث آهن را **صالح** عن هشام بن عروة عن ابيه
ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج احد من المدينة بغربة عنها الا ابد لها الله
منه رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود بر منی آید از بدین بچس اعراب کرده از وی مگر که بدل او می آید
خدا تعالی در بدین بهتر از وی **صالح** انه بلغه ان عمر بن عبد العزيز خرج من المدينة التفت
اليها فبكى ثم قال يا عمر اجم الخشن ان تكون من نقت المدينة عمر بن عبد العزيز و فیکه برآمد از بدین
التفات کرد بسوی او پس گریست بعد از آن گفت ای مزاحم آیا میترسی که باشیم از انجماع که دور کرد
اینان را از خود مدینه **صالح** عن هشام بن عروة عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
طاح له احد فقال هذا جبل يحبنا ونحبه عروه گفت هر آنکه رسول الله صلی الله علیه و سلم نمودار شد

وإن كان الغالب المعنى الصحيح فهو الغالب وأما ما يلحقه المتفلسفون والمعتزلة من تأويل الكتاب في السب

برای او که حدیث فرمودین گوئی است که دوست بیدار دارا دوست میداریم و اوصاف آن
 هشتم بر عروقه غایب غفلت تمام المؤمنین انها قالت لما قدم رسول الله صلى الله عليه وسلم
 وعك ابو بكر وبلال قالت فدخلت عليهم فقلت يا ابيت كيف تجدانك ويا بلال كيف تجدانك
 فكان ابو بكر اذا اخذته الخي يقول شعر كل امرئ صبح في اهله + والموت اذن من غير ان يعلم
 وكان بلال اذا اطلع عنبر وضع عنبره فيقول لا ليت شعري هل ايتني ليلا + بواجر
 وحوالي انحر وجليل + وهل اودن يوم ما ياه محجة + وهل يدون لي شامة وطويل +
 قالت عائشة فحدث رسول الله صلى الله عليه وسلم ما خبرته فقال اللهم حبب الينا المنيعة
 ملكة واسند ومحمدا وبارك لنا في صاعها ومدها وانزل حبيها واجعلها بالحقفة قال مالك وسند
 يحيى بن سعيد ان عائشة ربح النبي صلى الله عليه وسلم قالت وكان عابرين فمينة يقول
 قد رايت الموت قبله وقبره ان الجبان خفف من فوقه حضرت عائشة فرمود وقياسه
 او در رسول الله صلى الله عليه وسلم در دین تب زده بنده حضرت ابوبکر وبلال گفت حضرت عائشه پس
 دخل خدم برائتان پس گفتم ای پدر من چگونه می بینی خود را وای بلال چگونه می بینی خود را گفت پس بود
 ابوبکر وقیاسه میگرفت او را پس میگفت کل امرئ صبح في اهله یعنی هر مردیکه دعا بخیر کرده میشود او را در وقت
 صبح در اهل خود ودر وقت است از شرک باویش او بود بلال وقیاسه بر شمشیر را از او
 بریدند او را خود را پس میگفت الالبیت شعری الخ یعنی آگاه شوکاش شناخت من حاصل شد
 که ای باب خاتم گذرانیشی از بهادر وادوی وگرداگرد من او خرد طویل باشد و آن دو گمانی است که
 وای او را در شوم روزی آنچه و آن جاییت متصل یکدیگر وایا ظاهرا خوانند و در نظر من شامه و طفیل و آن
 دو که انداز که بها گفت حضرت عائشه پس آدم پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم چرخ وادم او را پس
 فرمود وایا دوست گردان نزدیک ما دین را چنانکه دوست میداریم که را یا زیاد تر از آن و خوشتر
 بها ساز آن را برای او برکت ده ملا و صاع وادم و نقل کنی پ او را پس در را را از آنچه که فرمود بود
 گفت مالک در حدیث را خبر وادم را پس بعد که حضرت عائشه میگفت و عابری من فیه میگفت قد رايت الخ
 یعنی دیدم موت را پس از چندین آدم که در لمرگ او را یا ای دوست یعنی قریب بخوف میشود
 مالک عن نعیم بن عبد الله المزني عن ابي جهم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم على

[illegible]

۱۲۹۳

این کتاب در روزهای اخیر از کتابخانه حضرت آیت الله العظمی بروجردی به کتابخانه حضرت آیت الله العظمی خراسانی منتقل شده است.

نشد این سوکرده روان شد بعد از او آواز داد و عمر بن خطاب پس گفت تویی آنکه میگویی که بهتر است از من
پس گفت بعد از آنکه که گفته ام چه خدمت و حاجی این است و در آنکه خانه خدمت پس فرمود حضرت عمر بن خطاب
خداوند در حرم او چیزی بعد از آن باز گفت عمر بن خطاب تویی آنکه میگویی که بهتر است از من بگو که بهتر است
که در حرم خدمت و حاجی این است و در آنکه خانه خدمت پس فرمود حضرت عمر بن خطاب که در حرم خدمت و حاجی این است
بعد از آن باز گفت بعد از آن

خلاصه تحریر مولی محمد عاشق صاحب تلمیذ مصنف

الحمد لله وسلام علی عباده الذین صطفی

آیا بدقتی که عاشق به صیغه نذر طایبان صادق و بیعی میگوید آنکه چون کتاب مصنفی شرح موطا امام مالک از قلم
فیض قم حجت الله حضرت شاه ولی الله صلی الله علیه و آله و افاضه پدید آید از ایشان که توجیه به ترتیب تہذیب
آن سواد است بدول نشود و نمی غیر مرتبانه چند گوشه خاطر مبارک با لطف همیشه مہر و ف بود لیکن صورت نیکی
اما آنکه روح فیتوح ایشان بلا اعلی پرواز فرمود و چون این آقا رونوشتی از تحقیق ایشان بهوشی نماید که تخصص آن اوراق
پرواز و تاب بعد از پنج پاشش ماه صاحبی حضرت ایشان از خواب بیدار گویا میفرمایند به ترجمه موطا شوقی بیاورم
و اطهار شغف آن میفرمایند انفریز و زو کاتب و فن بشری را بیان شود و از همان وقت شخصی متعلق به ترتیب تہذیب آن
مسنوآت بخاطر تمیز و دقت کلام البالمین حاج محمد امین الی اللهی که تلمیذ خاص محرم اختصاص صاحب حضرت ایشان
شغف نمود و اطهار نمود ایشان کن سنوآت ابیرون کرده و کتاب سومی را پیش روی نهاد و ترتیب تمیز گاه
و بدقی جہیلین نموده احسن نظام یافت شامی شہر شوال یوم الاحد عند البقعة النہار السبعة و تسع و سعید

مرتب مہذب گردید الحمد لله علی کل حال

الحمد لله کہ جلد ثانی مصنفی شرح موطا مسوی و دہلی و مطبع مرکتہ با تمام فخر و عز الدین الطیار
قطعه پنج از کتاب جلد ثانی محمد امام الدین صاحب حبیبی به مصنفی طبع شد شرح موطا به ترتیب شش و
سرودش غیب گفتا از سر کطف و بساعت سعادت سعادت صلح مصنف

استہاد

این کتاب بموجب قانون بستم ششم اع در پی جہش گورنمنٹ عالیہ از نام عاجز با جاہ و شرف
مصنف داخل شدہ تا کسی از ارباب طابع قصد طبع آن نفرماید

این کتاب در روزهای اخیر از کتابخانه حضرت آیت الله العظمی بروجردی به کتابخانه حضرت آیت الله العظمی خراسانی منتقل شده است.

این کتاب در روزهای اخیر از کتابخانه حضرت آیت الله العظمی بروجردی به کتابخانه حضرت آیت الله العظمی خراسانی منتقل شده است.

م ۱۱۲
ج ۲۵

RECEIVED

DUE DATE

ف ۲۹۷۶۱۲

م ۱۱۲ ج ۲۵		۹۲۸۲	ف ۲۹۷۶۱۲
المصنف شرح لوط الايام مالك			
Date	No.	Date	No.

۹۲۸۲